

۱ به نام کردگار هفت افلاک که پیداکرد آدم از کفی خاک

معنی واژه ها ← کردگار: آفریننده، خالق / افلاک: جمع مکتّر فلک، آسمان، چرخ/هفت افلاک: هفت آسمان (مطابق با باور بسیاری از ادیان، هفت فلک وجود دارد.) / پیدا کرد: به وجود آورد
 آرایه های ادبی: تلمیح: اشاره دارد به آفرینش انسان از خاک (آئی خالق بشرأ من طین) / کف: مجازاً مشت (کفی خاک: یک مشت خواب در روایات چنین آمده که آدم از یک مشت یا یک قبضه خاک آفریده شده.)
 معنی: به نام آفریدگار هفت اسمان که آدم را از مشت‌ی خاک آفرید.
 مفهوم: آفرینش آدم از خاک

الهی، فضل خود را یار ما کن / ز رحمت، یک نظر در کار ما کن

معنی واژه ها ← فضل: بخشش، کرم، نیکویی / رحمت: مهربانی، بخشایش / نظر: نگاه
 آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان (ناقص): یار، کار / نظر در کار کسی کردن: کنایه از توجه کردن و عنایت به او
 معنی: خدایا، کرم و بخشش تو را همراه ما کن و به ما توجه و عنایت داشته باش.
 مفهوم ۱: طلب لطف و بخشش الهی
 مفهوم ۲: نظر به حال کسی کردن

تویی رزاق هر پید او پنهان / تویی خلاق هر دانا و نادان

معنی واژه ها ← رزاق: روزی دهنده / خلاق: آفریننده، خدا
 آرایه های ادبی ← تضاد (طباق): پیدا و پنهان، دانا و نادان / پیدا و پنهان: مجاز از همه موجودات / دانا و نادان: مجاز از همه موجودات / پیدا و پنهان: ایهام (۱- آشکار و پنهان ۲- جن و انس) / دانا و نادان: ایهام (۱- دانا: دانشمند / نادان: جاهل ۲- دانا: ذی عقل (یعنی انسان) / نادان: غیر ذی عقل (سایر موجودات) / تلمیح به: هو

الرّزاق ترصیع بین دو مصراع

معنی: تو آفریننده هر پیدا و پنهان و خالق هر دانا و نادانی.

مفهوم ۱: رزاق بودن خدا، گستردگی رزق الهی

مفهوم ۲: آفریدگار همه چیز و همه کس، اوست.

زهی کویا ز تو، کام وزبانم تویی هم آشکارا، هم نهانم

معنی واژه ها ← زهی: آفرین، احسنت / کام: سقف دهان، مجازاً دهان، زبان

آرایه های ادبی ← تضاد: آشکار و نهان / کام: مجاز از دهان یا زبان

معنی: تعبیر اول: زبانم گویا به توست و فقط از تو سخن می گوید و تو همه وجود من هستی. / تعبیر دوم: تو به

زبانم قدرت گویایی و سخن گفتن را دادی و تو آگاه و عالم بر آگاه و نهان هستی (عَلَم الغیوب).

مفهوم ۱: آگاهی خدا بر همه چیز (آگاهی بر آشکار و نهان)

مفهوم ۲: همه چیز از خداست.

مفهوم ۳: گفتن را او به ما آموخت

مفهوم ۴: زبان فقط از او سخن می گوید.

۵ خود وقت بهار آبی پدیدار حقیقت، پرده برداری ز رخسار

معنی واژه ها ← پدیدار: آشکار

آرایه های ادبی ← پرده از رخسار برداشتن: کنایه از آشکار شدن، جلوه گری / حقیقت: ایهام (۱- حقیقتاً، در

حقیقت= قید ۲- حق و حقیقت؛ از رخسار حقیقت پرده بر می داری.)

معنی: وقتی که در بهار آشکار می شوی، در حقیقت از چهره ات نقاب را کنار می زنی و جلوه گری می کنی.

مفهوم: جلوه خدا در پدیده های خلقت، جلوه گری خدا

فروغ رویت اندازی سوی خاک عجایب نقش ها سازی سوی خاک

معنی واژه ها ← فروغ: روشنایی، پرتو / عجایب: جمع مکسر عجیب، چیزهای شگفت انگیز و عجیب

آرایه های ادبی ← فروغ روی: اضافه استعاری (استعاره مکنیه) / جناس ناهمسان: روی و سوی

معنی: پرتو رویت را بر خاک می اندازی و نقش های شگفت انگیزی در خاک ایجاد می کنی.

مفهوم: زیبایی طبیعت، جلوه ای از پرتو جمال الهی است.

گل از شوق تو خندان در بهار است / از آتش رنگ های بی شمار است

معنی واژه ها ← از : به سبب

آرایه های ادبی ← تشخیص: خندان بودن گل / مراعات نظیر: گل، بهار، رنگ / مراعات نظیر: شوق و خندان / حُسن تعلیل: برای خندان بودن (شکفتن) گل و رنگارنگی آن، علتی دروغین ذکر شده است.

معنی: گل به سبب شوق تو در بهار شکوفا می شود و به همین علت رنگ های بی شماری دارد. مفهوم: عشق به خدا موجب خلق زیبایی هاست.

هر آن وصفی که گویم، بیش از آنی / یقین دانم که بی شک، جان جانی

معنی واژه ها ← جان: اصل هر چیز

آرایه های ادبی ← آن و جان : جناس ناهمسان / تکرار : جان / تلمیح به: سبحانه و تعالی عما یصفون (خدا از آن چه وصفش می کنند، بالاتر است).

معنی: هر طور که تو را وصف می کنم تو بالاتر از آن هستی. یقین می دانم که تو اصل و جوهر بشر و اصل حیات و زندگی هستی.

مفهوم ۱: وصف ناپذیری خدا، عجز در توصیف خدا

مفهوم ۲: خدا، اصل و جوهر بشر است. (خدا اصل حیات و زندگی است).

نمی دانم ، نمی دانم ، الهی / تودانی و تو دانی، آنچه خواهی

الهی نامه ، عطار نیشابوری

آرایه های ادبی ← تضاد: نمی دانم و دانی / تکرار: نمی دانم، دانی / معنی: من چیزی نمی دانم و ناآگاهم اما تو بر خواسته هایت آگاهی.

مفهوم ۱: آگاهی و دانایی خدا

مفهوم ۲: نادانی بشر

مفهوم ۳: اختیار خدا

تست

۱- مفهوم کنایی « نظر در کار کردن » در همهٔ گزینه ها به جز وجود دارد.

- | | |
|-------------------------------------|------------------------------------|
| ۱) بر حال من از عینِ عنایت بنگر | دارم نظری آن که نیفتم ز نظر |
| ۲) ای آفتابِ خوبان، می جوشد اندرونم | یک ساعتیم بگنجان در سایهٔ عنایت |
| ۳) ای دیده نظر کن اگر ت بینایی است | در کار جهان که سر به سر سودایی است |
| ۴) وقت نیامد بُتا که از سرِ انصاف | سوی ضعیفان نظر کنی به عنایت |

پاسخ: گزینه «۳» ← « نظر کردن » در این جا معنی حقیقی دارد و در معنای نگاه کردن و دیدن به کار رفته اما در گزینه های دیگر به معنی توجه کردن و عنایت نمودن است.

۲- مضمون مصراع « تویی رزاق هر پیدا و پنهان » در همهٔ گزینه ها به جز ، یافت می شود.

- | | |
|-----------------------------------|--|
| ۱) از درِ بخشندگی و بنده نوازی | مرغ هوا را نصیب و ماهی دریا |
| ۲) قسمت خود می خورند منعم و درویش | روزی خود می برند پشه و عنقا (سیمرغ) |
| ۳) حاجت موری به علم غیب بداند | در بُن چاهی به زیرِ صخرهٔ صمّا (محکم) |
| ۴) خود نه زبان در دهان عارف مدهوش | حمد و ثنا می کند که موی بر اعضا |

پاسخ: گزینه «۴» ← این گزینه به تسبیح گویی همه چیز اشاره دارد اما سایر گزینه ها به رزاق بودن خدا و گستردگی روزی

۳- مضمون « که پیدا کرد آدم از کفی خاک » در کدام گزینه وجود ندارد؟

- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| (۱) ز خاک آفریدت خداوند پاک | پس ای بنده افتادگی کن چو خاک |
| (۲) گر قالب آدمی ز طین شد | گنجینه عشق را امین شد |
| (۳) بنی آدم سرشت از خاک دارد | اگر خاکی نباشد آدمی نیست |
| (۴) تا مرا راهی نمایی از رخت | زان که آدم هست خاکِ درگهت |

پاسخ : گزینه «۴» ← این گزینه به این مفهوم اشاره دارد که آدمی خاک درگاه الهی است اما گزینه های دیگر به آفرینش انسان از خاک ، اشاره دارند.

۴- مضمون کدام بیت متفاوت است؟

- | | |
|--|-------------------------------------|
| (۱) هر دل که هوای تو بر او سایه فکند | در ذره ببیند آفتاب رخ تو |
| (۲) با بال شوق ذره به خورشید می رسد | پرواز دل به سوی خدا می برد تو را |
| (۳) چو در وقت بهار آبی پدیدار | حقیقت، پرده برداری ز رخسار |
| (۴) افتابی است جمالت که جهان پرتو اوست | همه را از همه رو روی بدان روی نکوست |

پاسخ : گزینه «۲» ← این بیت به کشتن معشوق و کوشش عاشق اشاره دارد اما سایر بیت ها به مفهوم « جلوۀ خدا در پدیده های خلقت» اشاره دارند.

۱ گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیزپا

معنی واژه ها ← غلغله زن: شور و غوغا کنان / تیز پا: شتابنده ، سریع
 آرایه های ادبی ← تشخیص (استعارهٔ مکنیه): غلغله زن بودن و تیز پا بودن چشمه / چهره نما: ایهام (۱- کنایه از جلوه گر و خودنما ۲- شفاف و زلال : یعنی آن چه که به خاطر شفافیت چهره در آن نمایان باشد).
 معنی: چشمه ای شور و غوغا کنان، خودنما و سریع از سنگی جدا شد و جاری گشت.
 مفهوم: تیزی و چابکی و تیزپایی (حرکت سریع)
 مفهوم ۲: خودنمایی و جلوه گری

که به دهان، برزده کف، چون صدف گاه چو تیری که رود بر هدف

آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان (ناقص): صدف و هدف / تشبیه : چشمه به تیر، چشمه به صدف (می توان «کف» را هم مشابه گرفت؛ یعنی آن چشمه، کفی مثل صدف بر رویش قرار می گرفت).
 معنی: گاهی چون صدف ، کف بر دهان می آورد و گاهی چون تیری که به سوی هدفش می رود، به سرعت حرکت می کرد.
 مفهوم: تیزی و چابکی، حرکت سریع

گفت: درین معرکه، یکتا منم تاج سر گلبن و صحرا، منم

معنی واژه ها ← معرکه: میدان جنگ، جای نبرد / یکتا: یگانه / گلبن: بوتهٔ گل ، گل سرخ، بیخ بوتهٔ گل
 آرایه های ادبی ← تاج سر بودن: کنایه از بزرگ و سرور بودن، مایهٔ افتخار / تشبیه : من به تاج سر گلبن و صحرا / مراعات نظیر: گلبن و صحرا / سر گلبن و صحرا: اضافهٔ استعاری و تشخیص
 معنی: گفت: « در این معرکه و غوغا، من یگانه همهٔ موجوداتم و سرور و مایهٔ افتخار گلبن و صحرا هستم.»
 مفهوم: غرور و تکبر و خودستایی (خود شیفتگی)

چون بدوم، سبزه در آغوش من بوسه زدن بر سر و بر دوش من

آرایه های ادبی ← تشخیص: دویدن چشمه و بوسه زدن سبزه و سر و دوش داشتن چشمه / مراعات نظیر :
آغوش، سر، دوش / جناس ناهمسان: بر، سر، در
معنی: وقتی چشمه (آب، رود) حرکت می کند، به خاطر سرعت زیاد انگار سبزه ها و علف ها به سمت چشمه می آیند و در آغوش او فرو می روند. (اگر به سرعت رودها خوب دقت کنید، این تصویر نیما قابل فهم تر خواهد بود.
رودها وقتی طغیان می کنند و حرکت سریعی دارند، سبزه ها و علف های کناره ها را به سمت خود می کشند و در خود فرو می برند.)
مفهوم: غرور و خودستایی (خود شیفتگی)

۵ چون بکشیم ز سر مو، شکن ماه ببنیذخ خود را به من

معنی واژه ها ← شکن: پیچ و خم زلف
آرایه های ادبی ← شکن مو را از سر گشادن: کنایه از صاف شدن (چون بعد از شانه کردن موها، چین و شکن از بین می رود و موها صاف می شود. نباید به غلط «مو» را استعاره از سبزه گرفت!) / تشخیص: نسبت دادن گشودن شکن مو به چشمه، رخ داشتن و دیدن ماه
معنی: وقتی که صاف و زلال می شوم، حتی ماه هم در این آیینۀ آب، چهره خود را می بیند.
مفهوم: غرور و خودستایی (خود شیفتگی)

قطره باران که در اقمده خاک زو بدد بس گهر تابناک

معنی واژه ها ← گهر: گوهر، سنگی قیمتی مثل یاقوت و الماس / تابناک: درخشانده / دمیدن: روییدن
آرایه های ادبی ← خاک: مجاز از زمین / گهر تابناک: استعاره از گل و گیاه
معنی: قطره بارانی که بر زمین می افتد و از آن گل و گیاه درخشان می روید، (با بیت بعد، موقوف المعانی است.)
مفهوم: رویش گل و گیاه از باران

در بر من، ره جو به پایان برد از خجلی سر به گریبان برد

معنی واژه ها ← خجلی: شرمندگی / گریبان: یقه
آرایه های ادبی ← تشخیص: سر به گریبان بردن / کنایه: سر به گریبان بردن (پنهان شدن به

خاطر شرم) / جناس ناهمسان: در، بر، سر
معنی: وقتی به من که انتهای راه اوست می رسد، از شرم حقارت خود را پنهان می کند.
مفهوم دو بیت: غرور و خودستایی و خودشیفتگی / مفهوم بیت دوم: شرمندگی به خاطر حقارت و ناچیزی

ابر، زمن، حامل سرمایه شد

باغ زمن صاحب سرمایه شد

معنی واژه ها ← حامل: حمل کننده، آورنده / پیرایه: زیور، زینت
آرایه های ادبی ← سرمایه: استعاره از باران
معنی: ابر به خاطر وجود من، دارای باران شده است و باغ به خاطر من چنین زینت یافته است. (چشمه را در این جا غیر از نماد غرور و خودستایی، نماد منت گذاری هم می شود گرفت).
مفهوم ۱: غرور و خودستایی و خودشیفتگی
مفهوم ۲: تأثیر گذار بودن
مفهوم ۳: منت گذاری

گل به همه رنگ و برزندگی

می کند از پرتو من زندگی

معنی واژه ها ← برزندگی: شایستگی، لیاقت / پرتو: فروغ، روشنایی، اثر، تأثیر
آرایه های ادبی ← زندگی کردن گل: تشخیص (استعاره مکنیه)
معنی: گل با همه شایستگی و زیبایی که دارد، از اثر وجود من زندگی می کند (یعنی بدون وجود چشمه و آب، برای گل امکان حیات نیست).
مفهوم ۱: غرور، خودستایی و خود شیفتگی
مفهوم ۲: منت گذاری
مفهوم ۳: حیات بخشی، زندگی بخشی

۱۰ در بن این پرده نیلوفری

کیست کند با چو منی همسری؟

معنی واژه ها ← بن: اساس، بنیاد / نیلوفری: به رنگ نیلوفر، لاجوردی (صفت نسبی) / همسری: برابری و رقابت
آرایه های ادبی ← پرده نیلوفری: استعاره از آسمان / اغراق در بزرگ نمایی چشمه
معنی: زیر این آسمان لاجوردی، کسی نمی تواند با من برابری کند. (مصراع دوم: استفهام انکاری)
مفهوم: غرور، خودستایی و خودشیفتگی

زین نمط آن مست شده از غرور

رفت وز مبدأ چو کمی کشت دور

معنی واژه ها ← نمط: روش، نوع / مبدأ: آغاز، محل شروع
آرایه های ادبی ← تشخیص: غرور و مست شدن چشمه

معنی: آن چشمه مغرور همین طور حرکت کرد و وقتی که کمی از آغاز مسیر دور شد . (با بیت بعد، موقوف المعانی است).
مفهوم: غرور و تکبر

دیدگی بحر خروشنده‌ای / سگنی، نادره جوشنده‌ای

معنی واژه ها ← بحر: دریا / خروشنده: خروشان، فریاد کننده/ سهمگن: سهمگین، ترس آور، خوفناک / نادره: بی مانند، بی نظیر
آرایه های ادبی ← خروشیدن و فریاد کشیدن بحر : تشخیص
معنی: دریای خروشانی را دید که ترسناک و بی نظیر و جوشان بود.
مفهوم: عظمت و هیبت دریا، ترسناکی و خوفناکی

نعره بر آورده، فلک کرده کر / دیده سیه کرده، شده زهره در

معنی واژه ها ← دیده: چشم / زهره در: ترسناک، خوفناک (زهره: کیسه صفرا یا مایع زرد رنگ درون آن)
آرایه های ادبی ← دیده سیه کردن: کنایه از خشمگین شدن و ترساندن / زهره در: کنایه از ترسناک / تشخیص: نعره بر آوردن و دیده سیه کردن و زهره در شدن دریا، کر شدن فلک
معنی: فریادش آن قدر بلند بود که گوش آسمان را کر کرده بود. از روی خشم چشمانش را سیاه کرد و ترسناک شده بود.
مفهوم: هولناکی و ترسناکی، مهابت

راست به مانندگی زلزله / داده تش برتن ساحل، یله

معنی واژه ها ← راست: درست، به درستی، به واقع / یله: رها، آزاد (یله دادن: لم دادن)
آرایه های ادبی ← تشبیه: دریا (بحر) به زلزله / تن ساحل: اضافه استعاری و تشخیص / یله دادن دریا : تشخیص
معنی: درست مثل زلزله ای، بدنش را بر تن ساحل لم داده بود. (حرکت سینوسی دریا به زلزله تشبیه شده و منظور این است وقتی که موج به ساحل می رسد، آرام می گیرد و انگار در ساحل لم می دهد).
مفهوم: هولناکی و ترسناکی (مواج بودن دریا)

۱۵ چشمه کوچک چو به آنجا رسید / وان همه هنگامه دیا بید

معنی واژه ها ← هنگامه: غوغا، داد و فریاد، شلوغی، جمعیت مردم
آرایه های ادبی ← هنگامه دریا (فریاد دریا) : اضافه استعاری و تشخیص / دیدن هنگام (فریاد): حس آمیزی
معنی: چشمه کوچک وقتی به آن جا رسید و آن همه فریاد و غوغای دریا را دید. (با بیت بعد، موقوف المعانی است).
مفهوم ۱: تقابل کوچکی و بزرگی (کوچکی چشمه و هیبت دریا)
مفهوم ۲: هیبت دریا

خواست‌کران ورطه، قدم در کشد خویشتن از حادثه برتر کشد

معنی واژه ها ← ورطه : زمین پست، مهلکه، هلاکت
آرایه های ادبی ← قدم در کشیدن : کنایه از عقب نشینی / خویشتن را برتر کشیدن: کنایه از رها کردن / تشخیص: قدم در کشیدن و خویشتن را برتر کشیدن به چشمه نسبت داده شده است.
معنی: خواست که از آن مهلکه عقب نشینی کند و خود را از آن حادثه برهاند.
مفهوم: عقب نشینی از خطر، رهایی از حادثه

لیک چنان خیره و خاموش ماند کز همه شیرین سخنی، گوش ماند

معنی واژه ها ← خیره: سرگشته، حیران، فرو مانده، لَجوج، بیهوده
آرایه های ادبی ← تشخیص: شیرین سخنی و خیره و خاموش ماندن چشمه / حس آمیزی: شیرین سخنی
معنی: اما آن چنان سرگشته و ساکت شد که با آن همه شیرین سخنی، سراپا گوش بود و چیزی نگفت.
مفهوم ۱: سکوت از روی حیرت و سرگستگی / مفهوم ۲: سکوت با همه شیرین سخنی / مفهوم ۳: سکوت و سرگستگی

نیما یوشیج (علی اسفندیاری)

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) معنای واژه های مشخص شده را با معادل امروزی آنها مقایسه کنید.

در بن این پرده نیلوفری کیست کند با چو منی همسری؟

پاسخ: در متن درس به معنی «برابری» اما امروزه به معنی «زدواج» است.

راست به مانند یکی زلزله داده تنش بر تن ساحل یله

پاسخ: در متن درس به معنی «درست، به واقع» اما امروزه به معنی «سمت راست، حرف راست ...» کاربرد دارد.

۲) بیت زیر را بر اساس ترتیب اجزای جمله در زبان فارسی، مرتب کنید و نام اجزای آن را مشخص نمایید.

«گشت یکی چشمه ز سنگی جدا غلغله زن، چهره نما، تیز پا»

تعبیر اول:

یکی چشمه غلغله زن، چهره نما و تیز پا ز سنگی جدا گشت.
نهاد وابسته پسین وابسته پسین(معطوف) متمم مسند فعل اسنادی

تعبیر دوم:

یکی چشمه غلغله زن، چهره نما و تیز پا از سنگی جدا گشت.
نهاد گروه قیدی متمم مسند فعل اسنادی

قلمرو ادبی

۱) هر یک از بیت های زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

چون بگشایم ز سر مو، شکن
ماه ببیند رخ خود را به من

پاسخ: شکن از سرِ مو گشودن: کنایه از صاف شدن / تشخیص: رخِ ماه، دیدن ماه، شکن از سرِ مو گشودن چشمه

گه به دهان، بر زده کف، چون صدف
گاه چو تیری که رود بر هدف

پاسخ: تشبیه: چشمه یا کف به صدف، چشمه به تیر / جناس ناهمسان: صدف و هدف / دهان داشتن چشمه: تشخیص

۲) با توجه به شعر نیما، « چشمه » نماد چه کسانی است؟

پاسخ: نماد آدم های مغرور، خودشیفته و گاهی منت گذار

۳) آمیختن دو یا چند حس، در کلام را «حس آمیزی» می گویند؛ مانند: «از صدای سخن عشق ندیدم خوشتر»؛ به جای « شنیدن سخن»، «دیدن سخن» آمده است.
■ نمونه ای از کاربرد این آرایه ادبی را در سروده نیما بیابید.

پاسخ: کز همه شیرین سخنی، گوش ماند

۴) هر واژه، یک معنای اصلی و یک یا چند معنای غیر اصلی دارد؛ به معنای اصلی واژه، معنای حقیقی و به معنای غیر اصلی آن، معنای مجازی می گویند. کلمه ای که در معنای غیر حقیقی به کار رفته باشد، «مجاز» نامیده می شود.
مثال:

پشت دیوار آنچه گویی، هوش دار
تا نباشد در پس دیوار، گوش

سعدی

همان طور که می دانید، «گوش» اندام شنوایی است و در این معنا، «حقیقت» است و نمی تواند در پس دیوار بیاید؛ شاعر در بیت اول، به مفهوم مجازی «گوش»، یعنی؛ «انسان سخن چین» تأکید دارد.

اکنون به این بیت توجه نمایید.

■ بر سر آنم که گر ز دست برآید دست به کاری زخم که غصه سرآید

حافظ

در مصراع اول، واژه های «سر» و «دست» به ترتیب در مفهوم مجازی «قصد و اندیشه» و «قدرت و اختیار» به کار رفته اند.

■ در شعر این درس یک نمونه مجاز بیاید و مفهوم آن را بنویسید.

پاسخ: خاک ← مجاز از زمین (قطره باران که در افتد به خاک)

قلمرو فکری

(۱) پس از رسیدن به دریا، چه تغییری در نگرش و نحوه تفکر «چشمه» ایجاد شد؟

پاسخ: به این نتیجه رسید که در برابر عظمت دریا بسیار ناچیز است.

(۲) معنای بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

« نعره برآورده، فلک کرده کر دیده سیه کرده، شده زهره در»

پاسخ: فریادش آن قدر بلند بود که گوش آسمان را کر کرده بود. از روی خشم چشمانش را سیاه کرد و ترسناک شده بود.

(۳) سروده زیر از سعدی است، محتوای آن را با شعر نیما مقایسه کنید.

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

معنی واژه ها ← خَجَل : شرمنده / پهنا: وسعت
آرایه های ادبی ← مراعات نظیر: قطره، باران، ابر / تضاد: قطره باران و دریا / تشخیص: خجالت کشیدن قطره

مفهوم ۱: تواضع و فروتنی

مفهوم ۲: احساس حقارت در برابر عظمت دیگران

که جایی که دریاست من کیستم؟ گر او هست حقاً که من نیستم

معنی واژه ها ← حقاً: به حقیقت، به راستی، حقیقتاً

آرایه های ادبی ← تضاد: هست و نیست

مفهوم ۱: تواضع و فروتنی

مفهوم ۲: احساس حقارت در برابر عظمت دیگران

*مصراع دوم استفهام انکاری است.

چو خود را به چشم حقارت بدید صدف در کنارش به جان پرورید

معنی واژه ها ← حقارت: خواری، بی ارزش بودن

آرایه های ادبی ← پرورش دادن صدف با تمام وجود: تشخیص

مفهوم: تواضع موجب ارزشمندی و سربلندی است.

بلندی از آن یافت کاو پست شد در نیستی کوفت تا هست شد

آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: پست و هست / تضاد: بلندی و پست، نیستی و هست/ در

نیستی کوفتن: کنایه از تواضع و فروتنی

مفهوم: تواضع موجب سربلندی است.

پاسخ: در شعر نیما «چشمه» نماد آدم های مغرور است که در نهایت خود را هیچ و ناچیز می بینند اما در شعر سعدی

قطره « نماد آدم های متواضع و فروتن است که با ناچیز شمردن خود به اوج و عظمت می رسند.

۴) دوست دارید جای کدام یک از شخصیت های شعر نیما (چشمه، دریا) باشید؟

برای انتخاب خود دلیل بیاورید.

به عهده دانش آموز

دانشمندی در بیابان به چوپانی رسید و به او گفت: چرا به جای تحصیل علم، چوپانی می کنی؟
چوپان در جواب گفت: آنچه خلاصه دانش هاست، یاد گرفته ام.
دانشمند گفت: خلاصه دانش ها چیست ؟
چوپان گفت: پنج چیز است:

- تا راست، تمام نشده، دروغ نگویم.

آرایه های ادبی ← تضاد: راست و دروغ

مفهوم: توصیه به راست گویی و پرهیز از دروغ

- تا مال حلال تمام نشده، حرام نخورم.

آرایه های ادبی ← تضاد: حلال و حرام

مفهوم: پرهیز از حرام خواری، توصیه به کسب مال حلال

- تا از عیب و گناه خود، پاک نگردم، عیب مردم نگویم.

آرایه های ادبی ← مراعات نظیر: گناه و عیب

مفهوم: پرهیز از عیب جویی و غیبت

- تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم.

مفهوم: رزاق بودن و روزی رسانی خدا، از غیر خدا طلب روزی نکردن

- تا قدم به بهشت نگذاشته ام، از هوای نفس و شیطان غافل نباشم.

آرایه های ادبی ← قدم گذاشتن: کنایه از رفتن

مفهوم: عدم غفلت از هوای نفسانی، پرهیز از هوی و هوس

دانشمند گفت: حقا که تمام علم را دریافته ای. هرکس این پنج خصلت را داشته باشد، از آب حقیقت علم و حکمت،

سیراب شده است.
داستان های صاحب‌دلان، به کوشش محمدی اشتهاردی

تست

۱- بیت « بلندی از آن یافت کو پست شد / در نیستی کوفت تا هست شد » با کدام گزینه قرابت مفهومی دارد؟

- | | |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| (۱) از تواضع قدِ خم گشته خود راست کنی | گر تمنای تمامی، چو هلال است تو را |
| (۲) ای سرو بلند بوستانی | در پیش درختِ قامتِ پست |
| (۳) نیک باشی و بدت گوید خلق | به که بد باشی و نیکت بینند |
| (۴) در صدف بسیار بارد قطره باران همی | لیکن از صد قطره یک قطره همی گوهر شود |

پاسخ: «۱»

۲- کدام بیت به غرور و خودشیفتگی چشمه اشاره ندارد؟

- | | |
|-------------------------------|----------------------------|
| (۱) چون بدوم، سبزه در آغوش من | بوسه زند بر سر و بر دوش من |
| (۲) چون بگشایم ز سرِ مو، شکن | ماه ببیند رخ خود را به من |
| (۳) ابر ز من، حامل سرمایه شد | باغ ز من، صاحب پیرایه شد |
| (۴) نعره برآورده، فلک کرده کر | دیده سیه کرده، شده زهره در |

پاسخ: «۴»

۳- مضمون عبارت « تا روزی خدا تمام نشده، به در خانه دیگری نروم.» در همه گزینه ها به جز یافت می شود.

- | | |
|--|---|
| (۱) شرم دار از حق، صبر صائب نیاز خود به خلق | بر سرِ خوان سلیمان، دانه از موران مخواه |
| (۲) طمع ز خلق ببر وز خدا طلب روزی | که سائل درش آسان بزیست و آسان مُرد |
| (۳) روزی از خوان کریمان خواه که خوانِ ناکسان | رزق بی منت ندارد با همه گستردگی |
| (۴) ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم | با پادشه بگوی که روزی مقدر است |

پاسخ : «۳»

۴- عبارت « تا از عیب و گناه خود پاک نگردم، عیب مردم نگویم.» با کدام گزینه، قرابت مفهومی دارد؟

- | | |
|--------------------------------|----------------------------|
| (۱) عمر به خشنودی دل ها گذار | تا ز تو خشنود شود کردگار |
| (۲) خویشتن آرای مشو چون بهار | تا نکند در تو طمع روزگار |
| (۳) عیب کسان منگر و احسان خویش | دیده فرو بر به گریبان خویش |
| (۴) دیدن عیب مردمان هنر است | پرده بر عیب خویشتن می پوش |

پاسخ : «۳»

تا توانی از نیکی کردن میاسا و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نمای و چون نمودی به خلاف نموده، مباش.

معنی واژه ← میاسا: آرام نگیر، توقف نکن (آسودن: آرام و قرار گرفتن، توقف کردن، ایستادن) / نموده: نشان داده، ارائه کرده، آشکار کرده (نمودن: نشان دادن)

آرایه های ادبی ← تکرار: نیکی

معنی: تا می توانی از نیکی کردن دست نکش و خود را به نیکی و نیکوکاری به مردم نشان بده و چون خود را چنین نشان دادی، برخلاف آن چه نشان داده ای، نباش.

مفهوم ۱: توصیه به نیکی و نیکوکاری در ظاهر و باطن

مفهوم ۲: پرهیز از دورویی و تظاهر و ریا

به زبان، دیگر مگو و به دل، دیگر مدار، تا گندم نمای جو فروش نباشی؛

آرایه های ادبی ← تضاد: گندم و جو، زبان و دل / کنایه و مثل: گندم نمای جو فروش (کنایه از ریاکار)

معنی: سعی کن آن چه می گویی با آن چه که در دلت هست، یکی باشد تا ریاکار و دورو نباشی.

مفهوم: پرهیز از دورویی و ریا، یکی بودن دل و زبان

و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد

معنی واژه ها ← داد دادن: عدل و انصاف دادن / مستغنی: بی نیاز

آرایه ادبی ← تلمیح: اشاره دارد به حدیث: «حاسبوا قبل ان تُحاسبوا = به حساب خود برسید قبل از آن که به حسابتان برسند»

معنی: در هر کاری با عدل و انصاف به حساب کار خود رسیدگی کن که هر کسی درباره خود چنین کند، به داور نیاز ندارد.

مفهوم ۱: حساب رسی از خود

مفهوم ۲: توصیه به عدل و انصاف

و اگر غم و شادیت بُود، به آنکس گوی که او تیمار غم و شادی تو دارد و اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.

معنی واژه ها ← تیمار: خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد؛ اندیشه/ پیدا: آشکار

آرایه های ادبی ← تضاد: غم و شادی / تکرار: غم ، شادی

معنی: اگر شادی یا غمی داری، به کسی بگو که برای او اهمیت داشته باشد و پیش دیگران غم و شادی را آشکار نکن.

مفهوم ۱: غم را به غمگسار گفتن

مفهوم ۲: حال و روز خود را به نامحرم نگفتن

مفهوم ۳: خویشتن داری

و به هر نیک و بد، زود شادان و زود اندوهگین مشو، که این فعل کودکان باشد.

معنی واژه ها ← فعل : عمل، کار

آرایه های ادبی ← تضاد: نیک و بد، شادان و اندوهگین

معنی: با هر اتفاق خوب و بد، زود شادمان و غمگین نباش که این رفتار کودکان است.

مفهوم ۱: رفتار احساسی و بچگانه نداشتن، کنترل احساسات

مفهوم ۲: پرهیز از بی ظرفیتی و بی جنبه بودن

بدان کوش که به هر **مُحالی**، از حال و نهاد خویش بنگردی، که بزرگان به هر حق و باطلی از جای نشوند

معنی واژه ها ← مُحال: دروغ، بی اصل، ناممکن/ نهاد: روش، سرشت / بنگردی: روی گردان نشوی، تغییر نکنی (گشتن):

تغییر کردن، روی گردانیدن)/ از جای شدن: برآشفتن، عصبانی شدن، خشمگین شدن

آرایه های ادبی ← تضاد: حق و باطل / از جای شدن: کنایه از خشمگین شدن

معنی: تلاش کن که با هر کار بی اصل و دروغی، از حال و روش پیشین خود روی گردان نشوی.

مفهوم: ثبات رأی داشتن، حال ثابت داشتن

و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمّر،

آرایه های ادبی ← تضاد: شادی و غم

معنی: هر شادی که پايانش غم و اندوه است، شادی حساب نکن.

مفهوم: دل نبستن به شادمانی ناپایدار، دل نبستن به امور ناپایدار، دل نبستن به خوشی های زودگذر

و به وقت نومیدی امیدوارتر باش و نومیدی را در امید، بسته دان و امید را در نومیدی.

معنی واژه ها ← بسته: وابسته

آرایه های ادبی ← تضاد: نومیدی و امید / تکرار: نومیدی، امید

معنی: زمانِ ناامیدی، امیدوارتر باش که امید و ناامیدی وابسته هم اند.

مفهوم ۱: توصیه به امیدواری

مفهوم ۲: بی ثبات بودنِ موقعیت ها

مفهوم ۳: دنیا پُر از امید و ناامیدی هاست.

رنج هیچ کس ضایع مکن و همه کس را به سزا، حق شناس باش؛

معنی واژه ها ← ضایع: تباه، تلف / به سزا: شایسته، لایق، درخور

معنی: رنج و تلاش هیچ کسی را تباه نکن و به شایستگی حق همه را بشناس.

مفهوم: قدرشناس بودن زحمات دیگران، ضایع نکردن حق کسی

خاصه قرابت خویش را؛ چندان که طاقت باشد با ایشان نیکی کن

معنی واژه ها ← خاصه: مخصوصاً / قرابت: خویشی و خویشاوندی / طاقت: توان، توانایی

معنی: مخصوصاً در حق خویشاوندان [حق شناس باش] و تا آن جا که توانایی داری به آنان نیکی کن.

مفهوم: نیکی با خویشاوندان، صلهٔ آرحام

و پیران قبیلۀ خویش را حرمت دار،

معنی: حرمت پیران قبیلۀ خود را حفظ کن.

مفهوم: حفظ حرمت و احترام پیران

ولیکن به ایشان مولع مباش تا همچنان که هنر ایشان همی بینی، عیب نیز بتوانی دید؛

معنی واژه ها ← مَوَلَع: شیفته، بسیار مشتاق، حریص، آزمند

آرایه های ادبی ← تضاد: هنر و عیب

معنی: اما نسبت به ایشان چندان شیفته نباش تا همچنان که هنر آنان را می بینی، عیب آن ها را نیز ببینی.

مفهوم ۱: دیدن عیب و حُسن با هم

مفهوم ۲: شیفتگی موجب ندیدن عیب است (عاشق عیب معشوق را نمی بیند).

مفهوم ۳: پرهیز از قضاوت احساسی و غیرعقلانی و غیرواقعی

و اگر از بیگانه نا ایمن شوی، زود به مقدار ناایمنی، خویش را از وی ایمن گردان

معنی واژه ها ← ایمن: آسوده خاطر، در امان

معنی: و اگر از سوی بیگانه احساس خطر و ناامنی می کنی، زود به میزان آن خطر، خود را ایمن کن.

مفهوم ۱: در امان نگه داشتن خود از خطرات و فتنه های دشمن

مفهوم ۲: عاقبت اندیشی و اقدام به جا و به موقع

و از آموختن، ننگ مدار تا از ننگ رسته باشی.

قابوس نامه، عنصرالمعالی کیکاووس

معنی واژه ها ← رَسْتَن: رها شدن، نجات یافتن / ننگ: شرم، خجالت

معنی: از آموختن احساس شرم نکن تا از شرمندگی نجات یابی.

مفهوم ۱: توصیه به علم اندروزی / مفهوم ۲: دانش موجب سربلندی و در امان ماندن از سرافکنگی است؛ اهل

دانش، شرمنده نمی شود.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

(۱) معنی واژه های مشخص شده را بنویسید.

کتابی که در او داد سخن آرایی توان داد.
سعدالدین وراوینی

پاسخ: داد: حق و انصاف / داد: انجام داد - فعل (جناس همسان)

عشق شوری در نهاد ما نهاد.
فخرالدین عراقی

پاسخ: نهاد: سرشت، وجود / نهاد: گذاشت، قرار داد

مفهوم: تأثیرپذیری از عشق / عشق محرک همه چیز و همه کس است.

(۲) در متن درس، سه گروه کلمه متضاد بیابید.

پاسخ: غم و شادی، نیک و بد، حق و باطل، نومیدی و امید

(۳) به عبارت های زیر توجه کنید:

الف) هم نشین نیک بهتر از تنهایی است و تنهایی بهتر از هم نشین بد.

ب) آرزو گفت: «از نمایشگاه کتاب چه خبر؟»

در عبارت «الف»، فعل جمله دوم ذکر نشده است اما خواننده یا شنونده از فعل جمله اول می تواند به فعل جمله دوم، یعنی «است» پی ببرد. در این جمله، حذف فعل به «قرینه لفظی» صورت گرفته است.

در عبارت «ب»، جای فعل «داری» یا «دارید» در جمله دوم خالی است اما هیچ نشانه ای در ظاهر جمله، شنونده را به وجود فعل راهنمایی نمی کند. تنها از مفهوم عبارت می توان دریافت که فعل «داری» یا «دارید» از جمله دوم حذف شده است؛ در این جمله، حذف به «قرینه معنوی» صورت گرفته است.

هریک از اجزای کلام در صورت وجود قرینه می تواند حذف شود. اگر حذف به دلیل تکرار و برای پرهیز از تکرار صورت گیرد، آن را « حذف به قرینه لفظی » گویند. اما اگر خواننده یا شنونده از مفهوم سخن به بخش حذف شده پی ببرد، « حذف به قرینه معنوی » است.

▪ در کدام جمله متن درس، حذف صورت گرفته است؟ نوع آن را مشخص کنید.

پاسخ: در متن: نومییدی را در امید، بسته دادن و امید را در نومییدی [بسته دان]

لفظی

۴) جدول زیر را کامل نمایید. (با حفظ شخص)

مضارع اخباری	ساخت منفی	امر	فعل
می شنوی	نشنیده بودی	بشنو	شنیده بودی
می روی	داری نمی روی	برو	داری می روی
می پرسد	نخواهید پرسید	بپرسید	خواهید پرسید

قلمرو ادبی

(۱) بهره‌گیری از «مَثَل» چه تأثیری در سخن دارد؟

پاسخ: متن را ساده‌تر و عامیانه‌تر می‌کند و فهم سخن را آسان‌تر می‌نماید.

(۲) دو عبارت کنایی را از متن بیابید و بنویسید.

پاسخ: الف) گندم‌نمای جو فروش بودن (کنایه از ریاکاری)

ب) از جای شدن (کنایه از عصبانی شدن)

قلمرو فکری

(۱) نویسنده، چه کاری را کودکانه می‌شمارد؟

پاسخ: ثبات حال نداشتن و با هر پیشامدِ خوب و بد، تغییر حال دادن

(۲) در جمله زیر، نویسنده بر کدام ویژگی‌های اخلاقی تأکید می‌کند؟

« اثر غم و شادی پیش مردمان، بر خود پیدا مکن.»

پاسخ: پرهیز از اظهار حال و روز خود پیش نامحرمان

(۳) مفهوم عبارت «گندم‌نمای جو فروش مباش.» را بنویسید.

پاسخ: ریاکاری و دورویی

(۴) برای مفهوم بیت زیر، عبارتی از متن درس بیابید.

«شاد و بی‌غم بزی که شادی و غم زود آیند و زود می‌گذرند» ابن‌حسام خوسفی

تضاد: شادی و غم، آیند و می گذرند

مفهوم ۱: گذرا بودن غم و شادی

مفهوم ۲: توصیه به شاد زیستن

پاسخ: با این عبارت متناسب است: « و هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شادی مشمّر.»

(۵) حدیث « حَاسِبُوا قَبْلَ أَنْ تُحَاسَبُوا » با کدام عبارت درس، قرابت معنایی دارد؟

پاسخ: با عبارت: « و اندر همه کاری داد از خویشتن بده، که هر که داد از خویشتن بدهد، از داور مستغنی باشد.»

بالای پله‌ها ایستاده بود و برّ و بر نگاه می‌کرد اما چیزی دستگیرش نمی‌شد. چشم‌های خواب‌آلود و حیرت‌زده خود را باز کرده و محو تماشا شده بود. همه چیز پیش چشم‌هایش عوض شده بود؛ چیزهای باور نکردنی و تازه‌ای می‌دید که روزهای دیگر ندیده بود.

معنی واژه‌ها ← برّ و بر: با دقت، خیره خیره
مفهوم: حیرت و سرگشتگی، تعجب از رویداد و اتفاق تازه، تعجب از تغییرات عجیب و بی‌سابقه

بهمن، پسر همسایه، توی حیاط خودشان دور باغچه می‌گشت و با آب پاش کوچک خود، گل‌ها و سبزه‌ها را آب می‌داد. منیژه، خواهر بزرگ او هم لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را مسواک می‌کرد. همان‌طور که بی‌حرکت و خوشحال به زرده تکیه داده بود، همه اینها را می‌دید اما دیروز، هیچ‌کدام را نمی‌توانست ببیند؛ نه بهمن را که با آب پاش خود دور باغچه‌ها و گلدان‌ها می‌گشت، نه منیژه را که لب حوض نشسته بود و دندان‌هایش را می‌شست. تعجب برش داشته بود. نمی‌دانست چرا امروز این‌طور شده و چه اتفاقی افتاده است.

مفهوم: تعجب و حیرت از اتفاق تازه

هنوز اول صبح بود و روشنایی شیری و برّاقی روی آسمان را گرفته بود. خورشید تازه داشت مثل یک توپ قرمز از پایین آسمان پیدا می‌شد. سر و صدای شلوغ گنجشک‌ها، حیاط را برداشته بود. چند بار با خنده و خوشحالی، دست‌هایش را به طرف بهمن تکان داد و صدایش کرد: بهمن ... من را می‌بینی ... ؟ بهمن ... !
اما بهمن به کار خود سرگرم بود. صدای او را نشنید. چند پله دیگر که پایین آمد، از تعجب دهانش باز ماند. حیاط‌ها سر به هم آورده و خانه‌هایشان یکی شده بود. به جای دیوار، تلی از آجرهای شکسته و پاره‌های خشت و خرده‌های گچ، روی هم ریخته بود. از پله‌ها پایین دوید؛ خوشحال بود.
توی اتاق آمد. مامانش که برایش چای می‌ریخت، به او گفت که دیشب باد دیوار را خراب کرده است. پدرش که مشغول پوشیدن لباس‌هایش بود، با اوقات تلخی گفت: «همین امروز باید استاد عباس را ببینم که بیاید، دیوار را بسازد. به کس دیگری نمی‌شود اطمینان کرد.»

آرایه‌های ادبی ← اوقات تلخی: حس آمیزی

سیروس، برادر بزرگش، که خود را بعد از پدر مرد خانه حساب می کرد، صدایش را صاف کرد و گفت: «بله دیگر، تو این دور و زمانه به کسی نمی شود اطمینان کرد؛ عجب روزگاری است.»

آرایه های ادبی ← صدای صاف: حس آمیزی مفهوم: اعتماد نکردن به هر کسی

درست، همین موقع بهمین به دنبالش توی اتاق آمد که برای بازی به خانه آنها بروند. بی آنکه در کوچه را بزند و کسی در را باز کند، یک مرتبه توی اتاق آنها آمده بود. نیشش باز شده بود و یک ریز می خندید. وقتی که در کنار هم راه افتادند و از اتاق بیرون آمدند، بهمین با خنده گفت: «می دانی ناصر؟ دیشب باد آمده دیوار حیاط را خراب کرده! ... حالا دیگر می شود همین طوری بیایی خانه ما بازی ...»

ناصر هم با خنده و تعجب پرسید: «باد، دیوار را خراب کرده؟! چطوری خراب کرده؟»
بهمین گفت: «خوب، خراب کرده دیگر!»

طولی نکشید که همه چیز مهمان بازی شان روبه راه شد. یک قالیچه زیر سایه یکی از درخت ها پهن کردند و چهار زانو مثل آدم های بزرگ، با ادب و اخم کرده، روی قالیچه نشستند. بهمین سماور کوچکش را آتش کرد. ناصر هم مقداری زردآلو و گیلان از مامانش گرفت و با قاش خربزه و سیب بهمین، همه چیزشان جور شد و به شادی فرو ریختن دیوار، جشن **مفصلی** گرفتند! تا ظهر که به زور از هم جدا شدند، گفتند و خندیدند و از یکدیگر پذیرایی کردند. وقتی ناصر از حیاط آنها به خانه خودشان آمد، همه چیز را با دهان پر خنده برای مامانش تعریف کرد.

* * *

حالا پشت پنجره ایستاده بود و با **غصه** به حیاط نگاه می کرد. چشم هایش دیگر نمی خندید. لب هایش شل و آویزان شده بود. دلش می خواست بهانه بگیرد و گریه کند. حیاط مثل گذشته از هم جدا می شد. دیواری نو و آجری از میان خانه ها سر بیرون می آورد و آنها را از هم می برید. ناصر می دید که دوباره حیاطشان مثل روزهای اول، کوچک می شود؛ خیلی کوچک. با خودش می گفت: «بله دیگر، کوچولوی کوچولو شده، درست مثل یک قفس ...». فکر می کرد که دیگر نمی تواند با بهمین و بچه های دیگر گریه کند و مثل ماهی های حوض دنبال هم بکنند، به سر و کول هم بپرند و خنده کنان و نفس نفس زنان دنبال هم از این سر حیاط به آن سر حیاط بدوند و فضا را از فریادهای شادمانی خود پر کنند.

پشت پنجره ایستاده بود و میله های آهنی را با دست هایش می فشرد. مثل بچه ای دو سه ساله، لب برچیده بود. انگار که برای کار بدی، یک بی تربیتی، دعوایش کرده بودند. **بغض** گلویش را می فشرد و دلش می خواست گریه کند. چشم های پر بغض و کینه اش به دیوار نوساز، به بنا و **عمله ها** خیره شده بود. از همه آنها، از دیوار و بنا و عمله ها نفرتش می گرفت. از **حرصش** با آنها لج می کرد و هرچه از او می خواستند یا هرچه از او می پرسیدند و هر پیغامی که برای بابا و

مامانش داشتند، همه را نشنیده می گرفت. گاهی مشت مشت شن و خاک و سنگ ریزه برمی داشت، به سر و صورت آنها می زد و فرار می کرد.

بارها، او را صدا کرده بودند: « آقا کوچولو، آقا پسر ... زنده باشی! یک چکه آب خوردن برای ما بیاور. بدو بارک الله، خیلی تشنه ایم » اما او اعتنایی نمی کرد. پشتش را به آنها می کرد و می رفت. دلش می خواست همان طور که مشغول بالا بردن دیوار هستند، از آن بالا بیفتند و دست و پایشان بشکند یا دیوار روی سرشان خراب شود و همه شان زیر آن بمیرند. غصّه دار آرزو می کرد: الهی بمیرند، الهی همه شان بمیرند.

دیگر نمی توانست به خانه بهمن برود. عمله بناها و دیوار، راه را بر او بسته بودند. در آن حال که بغض گلپوش را می فشرد، چندین بار به طرف در کوچه رفت که خود را به بهمن برساند و بازی شان را از سر بگیرد اما در کوچه بسته بود و دستش به قفل در نمی رسید. با خشم و اندوه به دیوار و عمله بناها نگاه می کرد و همه بدبختی خود را از چشم آنها می دید.

هرچه فکر می کرد نمی فهمید چه احتیاجی به دیوار هست و چرا پدرش این همه در ساختن آن اصرار دارد. آن چند روزی که دیوار خراب شده بود، همه آنها راحت تر بودند. آن روزی که مادرش سبزی خشک کردنی خریده بود، مادر بهمن و بقیّه بچه ها آمدند و نشستند و با بگو و بخند، همه را تا عصر پاک کردند. مامانش می گفت اگر آنها نبودند، پاک کردن سبزی ها چهار پنج روز طول می کشید. یا هنگامی که مادر بهمن پرده های اتاقشان را می کوبید، مامانش به کمک او رفت. تا زمانی که دیوار از نو ساخته نشده بود، شب ها توی حیاط فرش می انداختند و سماور را آتش می کردند و او را به دنبال پدر و مادر بهمن می فرستادند.

معنی واژه ها: اصرار: پافشاری

اما پیش از آنکه باد دیوار را خراب کند، وضع به این حال نبود. شاید هفته ها می گذشت که همدیگر را نمی دیدند. دور هم جمع شدن و گفتن و خندیدن هم که جزء خیالات بود. اگر گاهی هم از دل تنگی، از پشت دیوار یکدیگر را صدا می کردند، مثل این بود که دیوار صدای آنها را برای خودش نگه می داشت و عوض آن، صدایی خفه و غریبه از خود بیرون می داد. جوابی هم که به این صدا می آمد، خشک و بی مهر و نارسا بود؛ مثل این بود که دو تا آدم غریبه، زورکی با هم صحبت می کردند یا دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی، سرسنگین حرف می زد.

آرایه های ادبی ← حس آمیزی: صدای خشک / کنایه: دل تنگی (ناراحتی و اندوه) / تشخیص: دیوار آن طرفی با دیوار این طرفی، سرسنگین حرف می زد.

مفهوم: غریبگی، بی مهری و سرسنگینی، دور بون همسایه ها، انس و الفت نداشتن

به دیوار نیمه کاره، به بنای چاق و گنده و عمله ها، به درخت ها که باد توی آنها مثل جیرجیرک ها « سی سی ... سی سی » می خواند، نگاه کرد. همه مشغول بودند؛ دیوار مشغول بالا رفتن، بنا مشغول ساختن و عمله ها مشغول نیمه بالا

انداختن. فقط باد بود که بیکار توی درخت‌ها نشسته بود و برای خودش آواز می‌خواند. مثل این بود که دیگر دوست نداشت خودش را به دیوارها بزند و آنها را خراب کند. مثل اینکه هیچ‌دلیش نمی‌خواست به طرف دیوار نوسازِ آجری حمله ور شود. خوش داشت که آن بالا، روی شاخهٔ درخت‌ها بنشیند و دیوار را تماشا کند و یک ریز خودش را روی شاخه‌ها تاب بدهد.

معنی واژه‌ها ← **عَمَلَه**: جمع عامل، کارگران؛ در فارسی امروز کلمهٔ عمله، به صورت مفرد، به معنی یک تن کارگر زبردست بنا به کار می‌رود. / نیمه: نصف آجر یا خشت
آرایه‌های ادبی ← **تشبیه**: باد مثل جیرجیرک / **تشخیص**: باد بیکار توی درخت‌ها نشسته بود و آواز می‌خواند...

ناصر زیر لب گفت: «دیگر باد نمی‌آید دیوار را بخواباند؛ دیگر نمی‌خواهد بیاید... دیگر ترسیده.»
دیوار داشت به بلندی گذشتهٔ خود می‌رسید. بنا و عمله‌ها تند تند کار می‌کردند؛ از نردبان بالا می‌رفتند، نیمه بالا می‌انداختند، گل درست می‌کردند، گچ می‌ساختند، می‌رفتند و می‌آمدند و دیوار بالا و بالاتر می‌رفت.
ناصر هنوز می‌توانست با چشم‌های غم‌زده‌اش، گوشه‌ای از آن حیاط را تماشا کند.

* * *

آرایه‌های ادبی ← **تشخیص**: ترسیدن باد

مامانش بی‌آنکه سر خود را برگرداند، گفت:

- ها ... بابات آمده؟

- نه.

- هر وقت آمد، مرا خبر کن.

- کجا می‌خواهید بروید؟

- خواستگاری.

- یا الله، من هم می‌خواهم بیایم.

مامانش او را نگاه کرد و با تعجب پرسید:

- کجا؟

- خواستگاری.

- آها ... پس این‌طور! دیگر کجا می‌خواهی بیایی؟

ناصر ساکت شد. از حرف‌های مامانش فهمید که **التماس** کردنش بی‌نتیجه است و او را با خود نخواهد برد اما مثل اینکه چیزی به فکرش رسیده است و جرئت گفتن آن را ندارد. مثل اینکه حرفی مانند آتش سر زبانش بچسبد و دهانش

برای گفتن باز نشود، مدتی این پا و آن پا شد و به صورت مامانش که سرخ و سفید شده بود، خیره خیره نگاه کرد؛ آخر

طاقت نیاورد

و گفت:

- مامان...!

- بفرمایید.

- چرا اینها دارند میان خانه ما و بهمن دیوار می کشند؟

- چرا دارند دیوار می کشند؟ چه چیزها می پرسی! آخر همین طوری که نمی شود... .

- چطوری؟

- خانه هامان بی دیوار باشد.

- چرا نمی شود مامان؟

- ای، چه می دانم. دست از سرم بردار. مگر نمی بینی میان همه خانه ها دیوار است؟

- چرا میان همه خانه ها دیوار است؟

- برو بازیت را بکن. این قدر از من حرف نگیر، بچه.

آرایه های ادبی ← تشبیه: حرفی مانند آتش / این پا و آن پا شدن: کنایه از صبر و درنگ و تحمل

ناصر ساکت شد، چیزی دستگیرش نشده بود. مادرش از اتاق بیرون رفت. ناصر برگشت و پشت پنجره آمد و به بیرون، به بنا و عمله ها و درخت ها، نگاه کرد. درخت ها، بی حرکت، راست ایستاده و سرشان را به هوا بلند کرده بودند. باد دیگر میان درختان «سی سی ... سی سی» آواز نمی خواند و روی شاخه ها تاب نمی خورد. فهمید که باد ترسیده و از میان درخت ها رفته ... در رفته.

آرایه های ادبی ← تشخیص: ترسیدن باد و در رفتن آن و ...

دلش از غم و درماندگی فشرده شد. هیچ کس نبود به کمکش بیاید؛ هیچ کس. جلوی چشم های غم زده اش دیوار مثل دیو ایستاده بود و با اخم به او نگاه می کرد. همان طور که با ترس و لرز به دیوار نگاه می کرد، با خود گفت: «آره، مثل دیو است، درست مثل دیو است.»

آرایه های ادبی ← تشبیه: دیوار به دیو

سر شاخه ها و روی برگ ها، آفتاب زرد و بی مهر غروب، مثل صدها قناری نشسته بود که دسته دسته به آسمان پرواز می کردند. آن وقت مثل اینکه برگ ها و شاخه های تاریک و خالی، برمی گشتند و به او نگاه می کردند. همه به او نگاه می کردند ... درها، درخت ها، دیوارها... همه اخم کرده بودند و با او سر دعوا داشتند.

آرایه های ادبی ← تشبیه: آفتاب مثل قناری / تشخیص: نگاه کردن و دعوا داشتن و اخم کردن درها، درخت ها و دیوارها / سر (سر دعوا): مجاز از قصد و اندیشه

ترسید و از پشت پنجره برگشت و توی حیاط آمد. با بیزاری از کنار بنا و عمله ها گذشت. بی آنکه نگاهی به آنها بکند، به طرف اتاق های آن طرف حیاط رفت. میان راه، یک مرتبه ایستاد و با نگاهی تند و تیز به بنا و دیوار سفید خیره شد. برق خوش حالی در چشم هایش دوید، دولا شد و دستش را با احتیاط روی پاره آجر پیش پایش گذاشت اما وحشت سراپایش را فراگرفت. بلند شد و با دلهره و نگرانی به این ور و آن ور خود نگاه کرد. هیچ کس متوجه او نبود. خیالش راحت شد. به سر طاس و قرمز بنای خپله ای که در چند قدمی او خم شده بود، نگاه کرد. بعد درحالی که دست هایش می لرزید و رنگش به سختی پریده بود، از نو خم شد و دست راستش را آرام و با احتیاط روی آجر گذاشت و آن را از زمین برداشت و به تندی به این طرف و آن طرف نگاه کرد. قلبش مثل یک گنجشک اسیر در سینه او پرپر می زد. یک پایش را به جلو و یک پایش را به عقب گذاشت، دستش را به نشانه سر بنای خپله بالا برد. خوب نشانه گرفت، دستش با پاره آجر در هوا به گردش آمد...

آرایه های ادبی ← دویدن برق: تشخیص / تشبیه: قلب مثل گنجشک

ناگاه لرزشی شدید سراپایش را برداشت. در همان دم که می خواست آجر را پرتاب کند، به نظرش رسید که دیوار ناگهان از جا تکان خورد و با چشم گنده سرخش چپ چپ به او نگاه کرد و به طرفش راه افتاد. تنش رعشه شدیدی گرفت. دستش لرزید و شل و بی حس پایین آمد و پاره آجر از میان انگشت هایش روی زمین افتاد. با چشم های بیرون زده گفت: دیو... دیو... دیوار...

معنی واژه ها ← رعشه: لرزش

جیغ کشید و به طرف اتاق فرار کرد. مادرش سراسیمه، سر و پای برهنه از اتاق بیرون پرید و با وحشت او را در بغل گرفت و پرسید: «چه شده؟ چطور شده؟» ناصر درحالی که سفت خود را به او چسبانده بود و مثل بید می لرزید، با هق هق گریه گفت: «دیو... دیو... آمده من را بخورد.»

دیوار، جمال میرصادقی
(با اندکی تصرف و تلخیص)

درک و دریافت

۱) اگر این متن را داستانی نمادین بدانیم، هریک از عناصر زیر نماد چه چیزی است؟

▪ بنا:

پاسخ: عامل جدایی

▪ دیوار:

پاسخ: موانع، فاصله و جدایی

▪ همسایه:

پاسخ: نماد نزدیکانی که بین آن‌ها دوری و غریبگی است. انسان‌هایی که نیاز به رابطه دارند.

۲) دربارهٔ «زاویهٔ دید» و «شخصیت اصلی» داستان توضیح دهید.

پاسخ: زاویهٔ دید: سوم شخص (دانای کل)

شخصیت اصلی: ناصر

۱- عبارت «چون نمودی به خلاف نموده مباش.» با همهٔ گزینه‌ها به جز، تناسب مفهومی دارد.

- | | |
|----------------------------------|---------------------------------------|
| ور دزد نه ای کُله رُبایی می کن | ۱) گر مست نه ای مست نمایی می کن |
| بور یایی که در او بوی ریایی باشد | ۲) هوسِ خانقَهَم نیست که بیزارم از آن |
| ز شیری زنی دَم، پلنگی مکن | ۳) در این کهنه بیشه دورنگی مکن |
| خجالت نبرد آن که ننمود و بود | ۴) به اندازهٔ بود باید نمود |

پاسخ : «۱»

۲- عبارت « به وقت نومیدی امیدوارتر باش و امید را در نومیدی بسته دان.» با همهٔ گزینه‌ها به جز، تناسب مفهومی دارد.

- | | |
|---|--|
| از دل شب سپسده می آید | ۱) از پی هر شکست پیروزی است |
| تا نپنداری که غم مآند به جای | ۲) هر خزانی را بهاری در پی است |
| نه آید هر زمستان را بهاری؟ | ۳) نه آخر هر شبی دارد نهاری؟ |
| عنان گیری نکرد امید، هم عمرِ روان ما را | ۴) به نومیدی به سر شد روزگار من که یک روزی |

پاسخ : «۴»

۳- عبارت « هر شادی که بازگشت آن به غم است، آن را شاد مشمّر. » با همه گزینه ها به جز، ارتباط مفهومی دارد.

- | | |
|--|-------------------------------------|
| (۱) اندر دل بی وفا غم و ماتم باد | آن را که وفا نیست ز عالم کم باد |
| (۲) گفتم زمانِ عشرت، دیدی که چون سرآمد | گفتا خموش حافظ، کاین غصّه هم سرآید |
| (۳) شاد و بی غم بزی که شادی و غم | زود آیند و زود می گذرند |
| (۴) حافظ چون غم و شادی جهان در گذر است | بہتر آن است که من خاطر خود خوش دارم |

پاسخ: «۱»

۴- مضمون کدام بیت، دورتر از سایر ابیات است.

- | | |
|--|------------------------------------|
| (۱) ادب پیر خرابات، نگه داشتنی است | طبع پیران و دل نازک اطفال یکی است |
| (۲) گر همی خواهی که باشی پیر عهد دیگری | خاطر پیران عهد خود مکن ریش ای جوان |
| (۳) حرمت پیر، فرض راه تو شد | سبب علم و عزّ و جاه تو شد |
| (۴) پیرمردان قوی ترند به حرص | نخل صد ساله، ریشه دارتر است |

پاسخ: «۴»

چون به بصره رسیدیم، از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانده بودیم و سه ماه بود که موی سر، باز نکرده بودیم
 معنی واژه ها ← چون : وقتی که ، همین که / عاجزی : درماندگی ، ناتوانی / مانده: شبیه / موی را باز کردن: موی را
 تراشیدن و اصلاح کردن مو
 آرایه های ادبی ← تشبیه : ما به دیوانگان
 معنی: وقتی به بصره رسیدیم از برهنگی و درماندگی، شبیه به دیوانگان شده بودیم و نزدیک به سه ماه بود ک اصلاح
 نکرده بودیم.
 مفهوم ۱: شرایط سخت سفر
 مفهوم ۲: عجز و درماندگی و ناتوانی

و می خواستم که در گرمابه روم؛ باشد که گرم شوم که هوا سرد بود و جامه نبود و من و برادرم هر یک لنگی کهنه
 پوشیده بودیم و پلاس پاره ای در پشت بسته از سرما .گفتم اکنون ما را که در حمام گذارد؟ خورجینکی بود که کتاب در
 آن می نهادم، بفروختم و از بهای آن درمکی چند، سیاه، در کاغذی کردم که به گرمابه بان دهم، تا باشد که ما را دمکی
 زیادت تر در گرمابه بگذارد که شوخ از خود باز کنیم.

معنی واژه ها ← گرمابه : حمام / باشد که : به این امید که، شاید / لنگ: پارچه ای که در حمام به کمر می بستند؛ ازار/
 پلاس: جامه ای پشمینه و ستر که درویشان پوشند، نوعی گلیم کم بها/ گذاردن: اجازه دادن، راه دادن/ خورجینک :
 خورجین کوچک، کیسه ای که معمولاً از پشم درست می کنند و شامل دو جیب است؛ جامه دان/ درمک: درم ناچیز (درم
 : سکه نقره)/ گرمابه بان: مسئول گرمابه، مسئول حمام/ دمک: لحظه کوتاه / شوخ: چرک، آلودگی / شوخ از تن باز کردن:
 تن خود را از چرک و آلودگی پاک کردن
 مفهوم ۱: اوضاع بد مالی
 مفهوم ۲: اوضاع نامناسب

چون آن درمک ها پیش او نهادم، در ما نگریست؛ پنداشت که ما دیوانه ایم. گفت: «بروید که هم اکنون مردم از گرمابه
 بیرون می آیند»، و نگذاشت که ما به گرمابه در رویم. از آنجا با خجالت بیرون آمدیم و به شتاب برفتم.

مفهوم: پندار نادرست، قضاوت عجولانه، پیش داوری

کودکان بر درِ گرمابه، بازی می کردند؛ پنداشتند که ما دیوانگانیم. در پی ما افتادند و سنگ می انداختند و بانگ می کردند. ما به گوشه ای باز شدیم و به تعجب در کار دنیا می نگریستیم

مفهوم: ناپایداری عزت و ذلت دنیا، تداوم نداشتن موقعیت ها

و مُکاری از ما سی دینار مغربی می خواست، و هیچ چاره ندانستیم؛ جز آنکه وزیرِ مَلِک اهواز، که او را ابوالفتح علی بن احمد می گفتند، مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب، و هم کرمی تمام، به بصره آمده بود؛ پس مرا در آن حال با مردی پارسی که هم از اهل فضل بود آشنایی افتاده بود و او را با وزیر، صحبتی بودی و این [مرد] پارسی هم دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند. احوال مرا نزد وزیر بازگفت.

معنی واژه ها ← مُکاری: کسی که اسب و شتر و الاغ کرایه می دهد یا کرایه می کند. / دینار: سکه طلا، پول طلا / مغربی: منسوب به کشور مغرب (مراکش) / فضل: دانش، معلومات / کرم: سخاوت، بذل و بخشش، جوانمردی و احسان / تمام: کامل / افتاده بود: رخ داده بود / صحبت: مصاحبت، هم نشینی، دوستی / دست تنگ: فقیر، نیازمند / وسعت: توانگری، توانایی مالی / مرمت: اصلاح و رسیدگی

آرایه های ادبی ← تنگ دست: کنایه از بی بضاعت و بی چیز
مفهوم ۱: گدا را از گدا انتظاری نیست. / اظهار فقر پیش فقیر نکردن
مفهوم ۲: بی بضاعتی

چون وزیر بشنید، مردی را با اسبی نزدیک من فرستاد که «چنان که هستی برنشین و نزدیک من آی». من از بدحالی و برهنگی، شرم داشتم و رفتن مناسب ندیدم. رقعۀ ای نوشتم و عذری خواستم و گفتم که «بعد از این به خدمت رسم.»

معنی واژه ها ← نزدیک: نزد / برنشتن: سوار شدن / رقعۀ: نامه کوتاه، یادداشت
مفهوم ۱: شرم از فقر و بی نوایی
مفهوم ۲: آراستگی ظاهر با وجود فقر (با سیلی، صورت خود را سرخ نگه داشتن)
مفهوم ۳: ستایش فضل و بخشش

و غرض من دو چیز بود: یکی بی‌نوایی؛ دویم گفتم همانا او را تصوّر شود که مرا در فضل، مرتبه ای است زیادت، تا چون بر رقعۀ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلّیت چیست، تا چون به خدمت او حاضر شوم، خجالت نبرم.

معنی واژه ها ← غرض: قصد / همانا: یقیناً / فضل: دانش / زیادت: افزودن / قیاس: مقایسه کردن و سنجیدن / اهلّیت: شایستگی، لیاقت

معنی: قصد من از این کار دو چیز بود. یکی بی‌چیزی و نابسامانی و دوم این که تصوّر کند من در علم و معرفت مقام والایی دارم و وقتی نامه مرا بخواند، می‌سنجد و می‌فهمد که شایستگی من چه قدر است... .
مفهوم ۱: سخن نشانه شخصیت آدم هاست. / مفهوم ۲: ظاهرسازی

در حال، سی دینار فرستاد که این را به بهای تن جامه بدهید. از آن، دو دست جامۀ نیکو ساختیم و روز سیوم به مجلس وزیر شدیم. مردی اهل و ادیب و فاضل و نیکو منظر و متواضع دیدم و متدین و خوش سخن. ما را به نزدیک خویش بازگرفت، و از اوّل شعبان تا نیمۀ رمضان آنجا بودیم، و آنچه، آن اعرابی کرای شتر بر ما داشت، به سی دینار، هم این وزیر فرمود تا بدو دادند و مرا از آن رنج آزاد کردند.

معنی واژه ها ← در حال: فوراً، بی‌درنگ / تن جامه: لباس، پوشاک / اهل: لایق / فاضل: دانشمند / نیکو منظر: زیبارو، خوش چهره / متواضع: فروتن / متدین: دین دار / بازگرفت: قبول کرد / اعرابی: عرب بیابان نشین / کرای: کرایه
مفهوم: ستایش فضل و بخشش، ستایش کرم و بزرگواری

خدای، تبارک و تعالی، همه بندگان خود را از عذاب قرض و دین فرج دهد، به حقّ الحقّ و اهلّه، و چون بخواستیم رفت، ما را به انعام و اکرام به راه دریا گسیل کرد؛ چنان که در کرامت و فراغ به پارس رسیدیم. از برکات آن آزادمرد، که خدای، عزّوجلّ، از آزادمردان خشنود باد.

معنی واژه ها ← تبارک و تعالی: بزرگ و بلند مرتبه / فرج: گشایش، رهایی / دهد: فعل داعیه از دادن / به حقّ الحقّ و اهلّه: سوگند به خدا و اهل حق (به حقّ: سوگند به/حق: خدا/اهله: اهل حق و مؤمنان)/انعام: نعمت دادن، بخشیدن / اکرام: گرامی داشتن / گسیل کردن: روانه کردن و فرستادن کسی به جایی / کرامت: بزرگواری / فراغ: آسایش و آرامش، آسودگی / برکات: جمع برکت (خیر) / عزّوجلّ: عزیز و بزرگ است.

مفهوم ۱: سخت و عذاب آور بودن قرض و بدهکاری

مفهوم ۲: ستایش کرم و فضل و بخشش

مفهوم ۳: طلب لطف و عنایت از خدا

مفهوم ۴: ستایش آزاد مردان

مفهوم ۵: جوانمردان موجب آسایش محتاجان و تهیدستانند.

بعد از آنکه حال دنیاوی ما نیک شده بود و هر یک لباسی پوشیدیم، روزی به در آن گرمابه شدیم که ما را در آنجا نگذاشتند. چون از در، در رفتیم، گرمابه بان و هر که آنجا بودند، همه بر پای **خاستند** و بایستادند؛ چندان که ما در **حَمَام** شدیم، و دَلَاک و قِیم درآمدند و خدمت کردند و به وقتی که بیرون آمدیم، هر که در **مَسَلَخ** گرمابه بود، همه بر پای **خاسته** بودند و نمی نشستند، تا ما جامه پوشیدیم و بیرون آمدیم، و در آن میانه [شنیدم] **حَمّامی** به یاری از آن خود می گوید: «این جوانان آنان اند که فلان روز ما ایشان را در **حَمّام** نگذاشتیم.» و گمان بردند که ما زبان ایشان ندانیم؛ من به زبان تازی گفتم که: «راست می گویی، ما آنانیم که پلاس پاره ها بر پشت بسته بودیم.» آن مرد **خَجَل** شد و عذرها خواست

معنی واژه ها ← دنیاوی: دنیایی، این جهانی / نیک: خوب / در رفتن: وارد شدن / بر پا خاستن: بلند شدن / شدن: رفتن / دَلَاک: کیسه کش **حَمّام** / **مَسَلَخ**: رخت کن **حَمّام** / **حَمّامی**: گرمابه دار / تازی: عرب، زبان تازی: زبان عربی
مفهوم: احترام گذاشتن به میزان دارایی

* و این هر دو حال در مدت بیست روز بود و این فصل بدان آوردم تا مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، **جَلّ جَلالُهُ وَ عَمّ نوالُهُ**، نا امید نباید شد که او، **تعالی**، رحیم است.

سفرنامه، ناصر خسرو

معنی واژه ها ← شدت: سختی، تنگی معیشت / فضل: بخشش / **جَلّ جَلالُهُ وَ عَمّ نوالُهُ**: بزرگ است شکوه او و فراگیر است لطف او / رحیم: مهربان

مفهوم ۱: ناپایداری عزت و ذلت، ناپایداری سختی ها، ناپایداری موقعیت ها

مفهوم ۲: امید به فضل و بخشش خدا

مفهوم ۳: رحمانیت و مهربانی خدا

کارگاه متن پژوهی

قلمرو ادبی

۱) معانی مختلف واژه « فضل » را با توجه به متن درس بنویسید.

پاسخ:

۱- دانش ← مردی اهل بود و فضل داشت از شعر و ادب.

۲- بخشش ← از فضل و رحمت کردگار، ناامید نباید شد.

۲) جدول زیر را کامل کنید.

واژه	مترادف	هم خانواده
کَرَم	احسان، جوانمردی	کرامت
إِنْعَام	بخشش	نعمت
فِرَاق	آسایش	فراغت

۳) در زبان فارسی، کلمه ای اهمیت املائی بیشتری دارد که یک یا چند حرف از حروف شش گانه زیر در آن باشد:

ع، ء	ت، ط	ح، ه	ذ، ز، ض، ظ	ث، س، ص	غ، ق
عاجز	اطلاع	رحمت	فضل	مسلخ	غرض
عذر	تازی	اهل	زیادت	گسیل	قرض

■ اکنون از متن درس، واژه هایی را که این نشانه ها در آنها به کار رفته اند، بیابید و بنویسید.

۴) واژه‌ها در گذر زمان، دچار تحوّل معنایی می‌شوند؛ برای پی بردن به این موضوع، معنای واژه‌های مشخص شده را، با کاربرد امروزی آنها مقایسه کنید.

- ما را به نزدیک خویش بازگرفت.

پاسخ: در گذشته: به معنای «قبول کردن» / امروزه: پس گرفتن

- به مجلس وزیر شدیم.

پاسخ: در گذشته: هم به معنای «رفتن» و هم «گشتن و گردیدن» / امروزه: فقط معادل با «گشتن و گردیدن»

- شوخ از خود باز کنیم.

پاسخ: در گذشته: پاک کردن / امروزه: گشودن

۵) کاربرد معنایی پسوند «ک» را در هر یک از واژه‌های زیر بنویسید.

- خورجینک ← تصغیر

- دَمَک ← پسوند تقلیل و اندکی

- دَرَمَک ← پسوند تقلیل و اندکی

قلمرو ادبی

۱) در متن درس، نمونه‌ای از تشبیه بیابید و ارکان را مشخص کنید.

پاسخ: ما از برهنگی و عاجزی به دیوانگان مانند بودیم.

مشبهه وجه شبه مشبه به ادات

۲) دو ویژگی برای نثر درس «سفر به بصره» بنویسید.

پاسخ:

۱- کوتاهی جملات: ما به گوشه‌ای باز شدیم و به تعجب به کار دنیا می‌نگریستیم.

۲- نثر روان: کودکان بر درِ گرمابه بازی می‌کردند. / من و برادرم هر یک لنگی کهنه پوشیده بودیم.

قلمرو فکری

(۱) چرا ناصر خسرو دعوت وزیر را نپذیرفت؟

پاسخ:

۱- به خاطر بینوایی و وضع نامناسب

۲- می خواست با نوشتن رقعہ ای، مرتبہ علمی خود را به وزیر نشان دهد.

(۲) معنا و مفهوم عبارت های زیر را به نثر روان بنویسید.

■ دست تنگ بود و وسعتی نداشت که حال مرا مرمتی کند.

پاسخ: فقیر و تهیدست بود و بضاعتی نداشت تا به احوال من رسیدگی کند.

■ چون بر رقعہ من اطلاع یابد، قیاس کند که مرا اهلیت چیست.

پاسخ: وقتی نامه مرا بخواند، از روی نامه شایستگی مرا درک کند.

(۳) بیت زیر، با کدام قسمت درس، ارتباط معنایی دارد؟

دوران روزگار به ما بگذرد بسی گاهی شود بهار دگر گه خزان شود سعدی

پاسخ: با این بخش ارتباط دارد: « و این هر دو حال به مدت بیست روز بود ... »

(۴) چگونه از پیام نهایی درس می توانیم برای زندگی بهتر بهره بگیریم؟

پاسخ: از سختی های زندگی نهراسیم و امید خود را از دست ندهیم و همیشه به فضل و بخشش الهی امیدوار باشیم.

کنج حکمت شبی در کاروان

یاد دارم که شبی در کاروانی همه شب رفته بودم و سحر در کنار بیشه ای، خفته، شوریده ای که در آن سفر همراه ما بود نعره ای برآورد و راه بیابان گرفت و یک نفس، آرام نیافت؛ چون روز شد گفتمش: «آن چه حالت بود؟» گفت: «بلبلان را دیدم که به نالش درآمده بودند از درخت و کبکان از کوه و **غوکان** در آب و **بهایم** از بیشه؛ اندیشه کردم که **مروّت** نباشد همه در **تسبیح** و من به **غفلت**، خفته.

دوش مرغی به صبح می نالید	عقل و صبرم ببرد و طاقت و هوش
یکی از دوستان مخلص را	مگر آواز من رسید به گوش
گفت باور نداشتم که تو را	بانگ مرغی چنین کند مدهوش
گفتم این شرط آدمیت نیست	مرغ تسبیح گوی و من خاموش

گلستان، **سعدی**

معنی واژه ها ← همه شب: تمام شب/ بیشه: جنگل کوچک ، نیزار/ شوریده: کسی که ظاهری آشفته دارد؛ عاشق و عارف/ کبک: نام پرنده ای با دم کوتاه و پرهایی غالباً به رنگ خاکی/ غوک: قورباغه/ بهایم: جمع بهیمه، چارپایان، ستوران/ مروّت: جوانمردی، مردانگی/ تسبیح: خدا را به پاکی یاد کردن، سبحان الله گفتن/ غفلت: نادانی، بی توجهی/ دوش: دیشب/ مخلص: با اخلاص، صادق، پاک/ مدهوش: سرگشته، متحیر

آرایه های ادبی ← **نفس**: مجاز از زمان کوتاه، لحظه / **تلمیح**: به آیه «یسبح الله ما فی السموات و ما فی الارض = هر آن چه در آسمان ها و زمین است در حال تسبیح خداوند هستند.»

مفهوم ۱: تسبیح گویی همه موجودات عالم

مفهوم ۲: مست و مدهوش شدن از تسبیح موجودات

تست

۱- مضمون عبارت « و این هر دو حال در مدّت بیست روز بود.» در همهٔ گزینه ها به جز، یافت می شود.

- | | |
|--|--|
| (۱) روزگار است این که گه عزّت دهد گه خوار دارد | چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد |
| (۲) غرّه مشو به آن که جهانت عزیز کرد | ای بس عزیز را که جهان کرد زود خوار |
| (۳) رسم دهش زهمّت اهل جهان مخواه | طفل اند و دستشان به دهن آشنا تر است |
| (۴) عزّت و ذلّت دنیا به هم است | هر بهاری به خزان انجامد |

پاسخ گزینه ۳

۲- مضمون بیت « گفتم این شرط آدمیت نیست / مرغ تسبیح گوی و من خاموش» در کدام گزینه وجود ندارد؟

- | | |
|---|---|
| (۱) هر کس به زبانی صفتِ حمد تو گوید | بلبل به غزل خوانی و قمری به ترانه |
| (۲) نه بلبل بر گُلش تسبیح خوان است | که هر خاری به تسبیحش زبان است |
| (۳) به ذکرش هر چه بینی در خروش است | دلی دارد در این معنی که گوش است |
| (۴) بلبلی برگِ گُلی خوش رنگ در منقار داشت | و اندر آن برگ و نوا خوش ناله های زار داشت |

پاسخ گزینه ۴

۳- عبارت « مردم بدانند که به شدتی که از روزگار پیش آید، نباید نالید و از فضل و رحمت کردگار، ناامید نباید شد که او، تعالی، رحیم است.» با همهٔ گزینه ها به جز، ارتباط مفهومی دارد.

- | | |
|--|-----------------------------------|
| (۱) نی مشو نومید خود را شاد کن | پیش آن فریادرس فریاد کن |
| (۲) رحمت از دستِ کریمان تا به چند؟ | پیش کن نفسِ حریت را به بند |
| (۳) انبیا گفتند نومیدی بد است | فضل و رحمت های یارب بی حد است |
| (۴) ای ز غم مرده که دست از نان تهی است | حق غفور است و رحیم، این ترس چیست؟ |

پاسخ گزینه ۲

۴- مضمون « عمّ نواله » در همهٔ گزینه ها به جز، یافت می شود.

- | | |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| (۱) ادیم (سفره) زمین سفرهٔ عام اوست | بر این خوان یغما چه دشمن چه دوست |
| (۲) چنان پهن خوانِ کرم گسترده | که سیمرغ در قاف قسمت خورد |
| (۳) مهیا کن روزیِ مار و مور | اگر چند بی دست و پایند و زور |
| (۴) بر او علم یک ذره پوشیده نیست | که پیدا و پنهان به نزدش یکی است |

پاسخ گزینه ۴

درس چهارم درس آزاد (ادبیات بومی ۱)

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

قلمرو زبانی

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

زنگ نقاشی، دلخواه و روان بود. خشکی نداشت. به جد گرفته نمی شد. خنده در آن روا بود.

معنی واژه ها ← خشکی: جدی نبودن و عدم لطافت / به جد: جدی / روا: جایز
 آرایه های ادبی ← زنگ: مجاز از کلاس
 معنی: کلاس نقاشی، مطابق میل و جذاب بود و جدی گرفته نمی شد و خندیدن در آن جایز بود.
 مفهوم: جذاب بودن، خشک و جدی نبودن

معلم دور نبود.

آرایه های ادبی ← دور نبودن: کنایه از صمیمی بودن
 مفهوم: صمیمیت

صورتک به رو نداشت.

معنی واژه ها ← صورتک: ماسک، نقاب
 آرایه های ادبی ← صورتک به رو داشتن: کنایه از دورویی
 مفهوم: بی ریایی و یک رنگی

« صاد » معلم ما بود؛ آدمی افتاده و صاف. سالش به چهل نمی رسید.

معنی واژه ها ← افتاده: متواضع و فروتن / صاف: بی آرایش و بی ریا
 آرایه های ادبی ← افتاده بودن: کنایه از متواضع بودن / صاف بودن: کنایه از بی ریایی
 مفهوم ۱: تواضع و فروتنی / مفهوم ۲: بی ریایی و یک رنگی

کارش نگار نقشه قالی بود و در آن دستی نازک داشت. نقش بندی اش دلگشا بود و رنگ را نگارین می ریخت.

معنی واژه ها ← نگار: نقاشی، طراح / نازک: لطیف، دقیق، ظریف / نقش بندی: نقاشی، نگارگری / دلگشا: مفرح، فرح انگیز / نگارین: دلاویز، زیبا، پرنقش و نگار
آرایه های ادبی ← دست نازک داشتن: کنایه از مهارت داشتن
مفهوم: مهارت

آدم در نقشه اش نبود و بهتر که نبود. در پیچ و تاب عرفانی اسلیمی، آدم چه کاره بود؟!

معنی واژه ها ← اسلیمی: تغییر شکل یافته اسلامی (ممال اسلامی)، طرح هایی مرکب از پیچ و خم های متعدد که شبیه عناصر طبیعت هستند.
*ممال: تبدیل مصوت «ا» به مصوت «ی» در واژه های عربی را می گویند.
نمونه: سلاح ← سلیح / مزاج ← مزیح / رکاب ← رکیب
معنی: در نقشه هایش تصویر انسان وجود نداشت و همان بهتر که وجود نداشت. در نقاشی های پُر پیچ و خم اسلیمی، آدم جایی ندارد.

معلم، مرغان را گویا میکشید؛ گوزن را رعنا رقم می زد؛ خرگوش را چابک می بست؛ سگ را روان گرته می ریخت.

معنی واژه ها ← گویا: واضح، روشن / رعنا: خوش قد و قامت، زیبا / رقم زدن: کشیدن، نقاشی کردن / چابک: چالاک و ماهرانه / گرته برداری: طراحی چیزی به کمک گرده یا خاکه زنگ یا زغال؛ نسخه برداری از روی یک تصویر یا طرح
معنی: معلم، پرندگان را واضح، گوزن را خوش قامت و خرگوش را ماهرانه می کشید. سگ را به آسانی طرح ریزی می کرد.
مفهوم: مهارت

اما در بیرنگ اسب حرفی به کارش بود و مرا حدیثی از اسب پردازی معلم در یاد است.

معنی واژه ها ← بیرنگ: نمونه و طرحی که نقاش به صورت کم رنگ یا نقطه چین بر کاغذ می آورد و سپس آن را کامل رنگ آمیزی می کند؛ طرح اولیه / اسب پردازی: کشیدن اسب
آرایه های ادبی ← حرفی به کار بودن: کنایه از مشکل داشتن
معنی: اما در طرح اولیه اسب مشکل داشت و داستانی از اسب کشیدن معلم در یاد من است.
مفهوم: نقص در کار، ضعف در کار

سال دوم دبیرستان بودیم. اوّل وقت بود و زنگ نقّاشی ما بود. در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلم. «صاد» آمد. بر پا شدیم و نشستیم. لوله ای کاغذ زیر بغل داشت. لوله را روی میز نهاد. نقشهٔ قالی بود و لابد ناتمام بود. معلم را عادت بود که نقشهٔ نیم کاری با خود به کلاس آورد و کارش پیوسته همان بود: به تختهٔ سیاه با گچ طرح جانوری می ریخت؛ ما را به رونگاری آن می نشانند و خود به نقطه چینی نقشهٔ خود می نشست.

معنی واژه ها ← لابد: بی شک، هر آینه، گویا، ناچار / نیم کار: ناقص، ناتمام / رونگاری: از رو کشیدن، از روی چیزی نقّاشی کردن / نقطه چینی: گذاشتن نقطه برای تکمیل طرح
آرایه های ادبی ← چشم به راه: کنایه از منتظر

معلم پای تخته رسید؛ گچ را گرفت؛ برگشت و گفت: «خرگوشی می کشم تا بکشید». شاگردی از در مخالفت صدا برداشت: «خرگوش نه!» و شیطنت دیگران را برانگیخت. صدای یکیشان برخاست: «خسته شدیم از خرگوش، دنیا پُر حیوان است». از ته کلاس شاگردی بانگ زد: «اسب!» و تنی چند با او هم صدا شدند: «اسب، اسب!» و معلم مشوّش بود. از در ناسازی صدا برداشت: «چرا اسب؟ به درد شما نمی خورد؛ حیوان مشکلی است». پی بردیم راه دست خودش هم نیست و این بار اتاق از جا کنده شد. همه با هم دم گرفتیم: «اسب، اسب!» که معلم فریاد کشید: «ساکت!» و ما ساکت شدیم و معلم آهسته گفت: «باشد، اسب می کشم»، و طراح‌ی آغاز کرد. «صاد» هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید. خَلَفِ صدق نیاکان هنرور خود بود و نمایش نیم رخ زندگان رازی در بر داشت و از سر نیازی بود. اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می داد.

معنی واژه ها ← مشوّش: آشفته، پریشان / ناسازی: مخالفت، ناسازگاری / دم گرفتن: هم آواز شدن، یک صدا شدن / خَلَفِ صدق: جانشین راستین (خَلَف: جانشین)
آرایه های ادبی ← راه دست نبودن: کنایه از مهارت نداشتن / از جا کنده شدن اتاق: کنایه از هیاهو و فریاد بسیار / خَلَفِ صدق بودن: کنایه از پیروی کردن

*اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می داد: اسب از پهلوی تناسب اندام خود را بهتر نشان می داد.

مفهوم ۱: جانشین راستین، میراث دار شایسته

مفهوم ۲: عدم مهارت

مفهوم ۳: برانگیختن صدای مخالف

دست معلم از وَقَب حیوان روان شد؛ فرود آمد. لب را به اشاره صورت داد. فکّ زیرین را پیمود و در آخره ماند؛ پس بالا رفت، چشم را نشانند؛ دو گوش را بالا برد؛ از یال و غارب به زیر آمد؛ از پستی پشت گذشت؛ گرده را برآورد؛ دم را آویخت؛

پس به جای گردن باز آمد. به پایین رو نهاد؛ از خمِ کتف و سینه فرا رفت و دو دست را تا فراز گله نمایان ساخت. سپس شکم را کشید و دو پا را تا زیر زانو گرده زد. «صاد» از کار باز ماند. دستش را پایین برد و مردّد مانده بود. صورت از او چیزی می طلبید؛ تمامت خود می خواست. گله پاها مانده بود، با سُم ها، و ما چشم به راه آخر کار و با خبر از مشکل «صاد». سرپاش از درماندگی اش خبر می داد، اما معلّم درنماند. گریزی رندانه زد که به سود اسب انجامید؛ شتابان خط هایی درهم کشید و علفزاری ساخت و حیوان را تا ساق پا به علف نشاناد. شیطنت شاگردی گل کرد؛ صدا زد: «حیوان مچ پا ندارد، سم ندارد». و معلّم که از مَخْمَصَه رسته بود، به خون سردی گفت: «در علف است؛ حیوان باید بچرد». معلّم نقّاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت، هر جا به کار صورتگری در می ماند، چاره درماندگی به شیوه معلّم خود می کند.

اتاق آبی، سهراب سپهری

معنی واژه ها ← وَقَب: فرورفتگی اندام چون گودی چشم / روان شدن: حرکت کردن / فرود آمدن: پایین آمدن / صورت کردن: کشیدن و نقّاشی کردن / آخَره: چنبره گردن، قوس زیرگردن / یال: موی گردن اسب / غارب: میان دو کتف / گرده: پشت، بالای کمر / گله: برآمدگی پشت پای اسب / مردّد: دودل، با شک و تردید / تمامت: همه، همگی / رندانه: زیرکانه / مَخْمَصَه: بدبختی و غم بزرگ، تنگنا، این واژه به معنی «گرفتاری» متداول شده است. / رستن: رها شدن / حقیر: کوچک / صورتگری: نقّاشی، تصویر سازی

آرایه های ادبی ← چشم به راه بودن کنایه از منتظر بودن

معنی: دست معلّم از گودی چشم حیوان حرکت کرد و پایین آمد. لب را به اشاره کشید. فکّ پایینی را طی کرد (رسم کرد) و در قوس زیر گردن مکث نمود. سپس بالا رفت، چشم را کشید و دو گوش حیوان را به سمت بالا برد (رسم کرد). از یال و دوش اسب پایین آمد و از فرورفتگی کمر اسب گذشت. پشت اسب را رسم کرد، دم اسب را کشید. سپس دوباره به گردن بازگشت. آن را به پایین کشید. از خمیدگی کتف و سینه گذشت و دو دست حیوان را تا بالای برآمدگی پشت پا آشکار ساخت. سپس شکم حیوان را نقّاشی نمود و دو پایش را تا زیر زانو کشید. «صاد» در حین نقّاشی کردن، توقف نمود. دستش را پایین آورد و دودل ماند. نقّاشی چیزی را از او می خواست؛ صورت کامل خود را درخواست می کرد (یعنی از او می خواست که کامل شود).

*سرپاش از درماندگی اش خبر می داد. ← مفهوم: از ظاهر کسی به ضعف و ناتوانی او پی بردن

*معلّم نقّاشی مرا خبر سازید که شاگرد وفادار حقیرت هر جا به کار صورتگری در می ماند، چاره درماندگی به شیوه معلّم خود می کند.

← مفهوم: الگو برداری و تقلید از شیوه استاد

قلمرو زبانی

۱) سپهری، برای کلمه « نقاشی کردن » از چه معادل های معنایی دیگری استفاده کرده است؟

پاسخ: رقم زدن، صورت کردن، صورتگری، نقش بندی

۲) برای هریک از موارد زیر، یک مترادف از درس بیابید.

- برآمدگی پشت پای اسب ← کله
- چنبره گردن ← آخره
- میان دو کتف ← غارب

۳) از متن درس، چهار واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

پاسخ: مخمصه، غارب، وقب، حقیر

۴) نقش دستوری کلمات مشخص شده را بنویسید.

« صاد » هرگز جانوری جز از پهلوی نکشید.

پاسخ: نهاد قید مفعول متمم

۵) به کاربرد حرف « و » در جمله های زیر توجه کنید:

الف) زندگی و سفر مانند هم هستند.

ب) در طول زندگی، سفر می کنیم و در سفر هم زندگی می کنیم.

« و » در جمله « الف »، دو یا چند کلمه را به هم پیوند داده است؛ به این نوع « و »، « **واو عطف** » می گویند.

« و » در جمله « ب »، دو جمله را به هم ربط داده است. به این « و » که معمولاً پس از فعل می آید و دو جمله را به

هم می پیوندد، « **نشانه ربط یا پیوند** » می گویند.

▪ اکنون از متن درس، برای کاربرد هر یک از انواع « و »، نمونه ای بیابید و بنویسید.

پاسخ: «و» عطف: زنگ نقاشی، دلخواه و روان بود.

عطف

«و» ربط یا پیوند: در کلاس نشسته بودیم و چشم به راه معلم.

ربط

قلمرو ادبی

(۱) در کدام قسمت از این متن، می توان نشانه های شاعری نویسنده را یافت؟

پاسخ: معلم مرغان را گویا می کشید، گوزن را رعنا رقم می زد، خرگوش را چابک می بست.

(۲) دو کنایه در متن درس پیدا کنید و مفهوم آنها را بنویسید.

پاسخ: چشم به راه بودن: کنایه از منتظر بودن / افتاده بودن: کنایه از متواضع بودن

قلمرو فکری

(۱) از نظر نویسنده، کلاس درس نقاشی در مقایسه با کلاس درس های دیگر چه ویژگی هایی داشت؟

پاسخ: جذاب، دلخواه، صمیمی و ساده بود.

(۲) معنی و مفهوم هریک از عبارت های زیر را بنویسید.

■ خَلَفَ صدق نیاکان هنرور خود بود.

پاسخ: جانشین راستین اجداد هنرمند خود بود.

■ اسب از پهلوی، اسبی خود را به کمال نشان می داد.

پاسخ: اسب از پهلوی، تناسب اندام خود را بهتر نشان می داد.

بار اول که پیرمرد را دیدم در کنگره نویسندگانی بود که خانه فرهنگ شوروی در تهران **عَلَم** کرده بود؛ تیر ماه ۱۳۲۵. **زبر و زرنگ** می آمد و می رفت. دیگر شعرا کاری به کار او نداشتند. من هم که شاعر نبودم، و علاوه بر آن، جوانکی بودم و توی **جماعت**، بُر خورده بودم. شبی که نوبت شعر خواندن او بود، یادم است برق خاموش شد و روی میز **خطابه** شمعی نهادند و او «آی آدمها» یش را خواند. تا اواخر سال ۲۶ یکی دو بار به خانه اش رفتم. خانه اش کوچه پاریس بود. شاعر از «یوش» گریخته و در کوچه پاریس! **عالیه** خانم رو نشان نمی داد و پسرشان که کودکی بود، دنبال گربه می دوید و سر و صدا می کرد.

معنی واژه ها ← **کنگره**: مجمعی از دانشمندان و سیاستمداران که درباره مسائل علمی یا سیاسی بحث کنند. (کلمه ای فرانسوی) / **عَلَم**: پرچم، بیرق، درفش / **بُر خوردن**: در میان قرار گرفتن / **خطابه**: سخنرانی، خطبه خواندن، وعظ کردن
آرایه های ادبی ← **عَلَم کردن**: کنایه از بر پا کردن / **رو نشان ندادن**: کنایه از پنهان شدن
***عالیه خانم رو نشان نمی داد**. ← **مفهوم**: پنهان ماندن، حضور نیافتن در جمع

دیگر او را ندیدم تا به خانه شمیران رفتند؛ شاید در حدود سال ۲۹ و ۳۰. یکی دو بار با زنم به سراغشان رفتیم. همان نزدیکی های خانه آنها تکه زمینی **وقفی** از وزارت فرهنگ گرفته بودیم و خیال داشتیم لانه ای بسازیم. راستش اگر او در آن نزدیکی نبود، آن لانه ساخته نمی شد و ما خانه فعلی را نداشتیم. این رفت و آمد بود و بود تا خانه ما ساخته شد و **معاشرت** همسایگانه پیش آمد.

معنی واژه ها ← **وقفی**: منسوب به وقف، وقف: زمین یا دارایی و ملکی که برای مقصود معینی در راه خدا اختصاص دهند / **معاشرت**: گفت و شنید، الفت داشتن، رفت و آمد

محل هنوز بیابان بود و خانه ها درست از سینه خاک درآمده بودند و در چنان **بیغوله ای** آشنایی **غنیمتی** بود؛ آن هم با «نیما».

معنی واژه ها ← **بیغوله**: گنج، گوشه ای دور از مردم
آرایه های ادبی ← **سینه خاک**: اضافه استعاری و تشخیص
مفهوم: ارزش دوستی و مصاحبت در شرایط سخت، ارزش مصاحبت در کنج غربت

از آن به بعد که همسایه او شده بودیم، پیرمرد را زیاد می دیدم؛ گاهی هر روز؛ در خانه هامان یا در راه. او کیفی بزرگ به دست داشت و به خرید می رفت و بر می گشت. سلام علیکی می کردیم و احوال می پرسیدیم و من هیچ فکر نمی کردم که به زودی خواهد رسید روزی که او نباشد.

مفهوم: زودگذر بودن عمر، نزدیک بودن مرگ و غفلت آدمی از آن

گاهی هم سراغ همدیگر می رفتیم؛ تنها یا با اهل و عیال. گاهی درد دلی، گاهی مشورتی از خودش یا از زنش یا درباره پرسشان که سالی یک بار مدرسه عوض می کرد و هر چه می گفتیم بحران بلوغ است و سخت نگیرید، فایده نداشت.

معنی واژه ها ← عیال: زن و فرزندان، زن / بحران: آشفتگی، وضع غیر عادی / بلوغ: مرحله رشد کامل

مفهوم ۱: بحران دوران بلوغ

مفهوم ۲: ارتباط دورادور

زندگی مرقّهی نداشتند. پیرمرد شندرغازی از وزارت فرهنگ می گرفت که صرف و خرج خانه اش می شد. رسیدگی به کار منزل اصلاً به عهده عالییه خانم بود که برای بانک ملی کار می کرد و حقوقی می گرفت و بعد که عالییه خانم بازنشسته شد، کار خراب تر شد. پیرمرد در چنین وضعی گرفتار بود. به خصوص این ده ساله اخیر، و آنچه این وضع را باز هم بدتر می کرد، رفت و آمد شاعران جوان بود.

عالیه خانم می دید که پیرمرد چه پناهگاهی شده است، برای خیل جوانان، اما تحمل آن همه رفت و آمد را نداشت؛ به خصوص در چنان معیشت تنگی. خودش هم از این همه رفت و آمد به تنگ آمده بود.

هر سال تابستان به یوش می رفتند. خانه را اجاره می دادند یا به کسی می سپردند و از قند و چای گرفته تا تره بار و بُنشن و دوا درمان، همه را فراهم می کردند و راه می افتادند؛ درست همچون سفری به قندهار، هم بیلاقی بود هم صرفه جویی می کردند.

معنی واژه ← مرقّه: راحت و آسوده / شندرغاز: پولی اندک و ناچیز / اصلاً: از اساس، در اصل / خیل: گروه، دسته / معیشت:

معاش، آن چه با آن گذران زندگی می کنند. / به تنگ آمدن: به ستوه آمدن، خسته و آزرده شدن / بُنشن: خوار و بار از قبیل نخود و لوبیا و عدس / بیلاق: سردسیر، محل اقامت در تابستان

مفهوم: زندگی ناچیز و نامناسب اهل هنر

اما من می دیدم که خود پیرمرد در این سفرهای هرساله به جست و جوی تسلایی می رفت؛ برای غم غربتی که در شهر به آن دچار می شد.

معنی واژه ← تسلاً (تسلّی): آرامش یافتن / غربت: دوری از وطن
مفهوم ۱: سفر برای تسلی خاطر، سفر برای التیام غم غربت
مفهوم ۲: حُبّ وطن (وطن دوستی)

نمی دانم خودش می دانست یا نه که اگر به شهر نیامده بود، نیما نشده بود.

مفهوم: مهاجرت، موجب پیشرفت است.

مسلماً اگر درها را به رویش نبسته بودند، شاید وضع جور دیگری بود. این آخری ها فریاد را فقط در شعرش می شد
جُست. نگاهش آرام و حرکاتش و زندگانی اش بی تلاطم بود و خیالش تخت.

معنی واژه ← تلاطم: هیاهو و ناآرامی، پریشانی
آرایه های ادبی ← در بر روی کسی بستن: کنایه از مانع کسی شدن و محدود کردن کسی
مفهوم ۱: مانع پیشرفت کسی شدن، محدود کردن کسی
مفهوم ۲: شعر، سرشار از فریادها و دردهای شاعر است.

به همین طریق بود که پیرمرد، دور از هر ادایی به سادگی در میان ما زیست و به ساده دلی روستایی خویش از هر
چیز تعجب کرد و هر چه بر او تنگ گرفتند، کمربند خود را تنگ تر بست

آرایه های ادبی ← تنگ بستن کمربند: کنایه از مقاومت و اراده بیشتر / تنگ گرفتن: کنایه از سخت گرفتن
مفهوم: شرایط سخت، موجب خودسازی و قوی تر شدن اراده است.

تا دست آخر با حقارت زندگی هاماں اُخت شد. همچون مروارید در دل صدف کج و کوله ای سال ها بسته ماند.

معنی واژه ها ← حقارت: خواری، پستی / اُخت: مأنوس
آرایه های ادبی ← تشبیه: همچون مروارید
مفهوم ۱: نخبه کشی و به هدر رفتن استعداد، قدرشناسی
مفهوم ۲: کنار آمدن با شرایط ناخواسته و برخلاف میل
مفهوم ۳: کنار آمدن با حقارت و فرومایگی

در چشم او که خود چشم زمانه ما بود، آرامشی بود که گمان می بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است؛ اما در واقع **طمأنینه** ای بود که در چشم بی نور یک مجسمه دوره فراعنه هست.

معنی واژه ها ← **طمأنینه**: آرامش و قرار / فراعنه: جمع فرعون، پادشاهان قدیم مصر
آرایه های ادبی ← **ایهام**: چشم زمانه ما بود (۱- عزیز و گرامی بودن ۲- بیدار و آگاه بودن)
مفهوم ۱: آرامش
مفهوم ۲: بیداری و هوشیاری
مفهوم ۳: عزیز بودن

در این همه سال که با او بودیم، هیچ نشد که از تن خود بنالد. هیچ بیمار نشد؛ نه سردردی نه پادردی و نه هیچ ناراحتی دیگر. فقط یک بار، دو سه سال قبل از مرگش شنیدم که از تن خود نالیده؛ مثل اینکه پیش از سفر تابستانه یوش بود.

شبی که آن اتفاق افتاد، ما به صدای در از خواب پریدیم؛ اول گمان کردم میراب است. خواب که از چشمم پرید و از گوشم، تازه فهمیدم که در زدن میراب نیست و شستم خبردار شد. گفتم: «سیمین! به نظرم حال پیرمرد خوش نیست».

کلفتشان بود، وحشت زده می نمود.
مدتی بود که پیرمرد افتاده بود. برای اول بار در عمرش، جز در عالم شاعری، یک کار غیر عادی کرد؛ یعنی زمستان به یوش رفت و همین یکی کارش را ساخت. از یوش تا کناره جاده چالوس روی **قاطر** آورده بودندش.
اما نه لاغر شده بود، نه رنگش برگشته بود؛ فقط پاهایش باد کرده بود و از زنی سخن می گفت که وقتی یوش بوده اند، برای خدمت او می آمده، می نشسته و مثل جغد او را می پاییده؛ آن قدر که پیرمرد رویش را به دیوار می کرده و خودش را به خواب می زده و من حالا از خودم می پرسم که نکند آن زن فهمیده بود؟
هر چه بود آخرین مطلب جالبی بود که از او شنیدم. هر روز سری می زدیم؛ آرام بود و چیزی نمی خواست و در نگاهش همان تسلیم بود، و حالا ...

چیزی به دوشم انداختم و دویدم. هرگز گمان نمی کردم که کار از کار گذشته باشد. گفتم لابد دکتری باید خبر کرد یا دوایی باید خواست. عالیله خانم پای **گرسی** نشسته بود و سر او را روی سینه گرفته بود و ناله می کرد: «نیمام از دست رفت!».

معنی واژه ها ← **میراب**: نگهبان آب، کسی که آب را به خانه ها و باغ ها تقسیم می کند. / **کلفت**: پیش خدمت / **قاطر**: آستر، حیوانی بزرگ تر از خر و کوچک تر از اسب / **پاییدن**: مراقب بودن و توجه کردن
آرایه های ادبی ← **پیرمرد افتاده بود**: کنایه از بیمار شدن و در بستر خوابیدن / **کار از کار گذاشتن**: کنایه از دیر شدن

آن سر بزرگ داغ داغ بود؛ اما چشم‌ها را بسته بودند؛ کوره‌ای تازه خاموش شده. باز هم باورم نمی‌شد. عالییه خانم بهتر از من می‌دانست که کار از کار گذشته است؛ ولی بی‌تابی می‌کرد و هی می‌پرسید: «فلانی! یعنی نیمام از دست رفت؟».

مفهوم ۱: توصیف مرگ

مفهوم ۲: کار از کار گذاشتن

مفهوم ۳: ضجه و بی‌تابی به خاطر مرگ عزیز

و مگر می‌شد بگویی آری؟ عالییه خانم را با سیمین فرستادم که از خانه ما به دکتر تلفن کنند. پسر را پیش از رسیدن من فرستاده بودند سراغ شوهر خواهرش. من و کلفتِ خانه کمک کردیم و تن او را، که عجیب سبک بود، از زیر کرسی درآوردیم و رو به قبله خوابانیدیم. گفتم: «برو سماور را آتش کن؛ حالا قوم و خویش‌ها می‌آیند» و سماور نفتی که روشن شد، گفتم رفت قرآن آورد. لای قرآن را باز کردم؛ آمد: «**وَالصَّافَّاتِ صَفًّا**».

ارزیابی شتاب زده، **جلال آل احمد**

معنی واژه‌ها ← **وَالصَّافَّاتِ صَفًّا**: سوگند به فرشتگان صف در صف

آرایه‌های ادبی ← **تضمین: وَالصَّافَّاتِ صَفًّا** (سوره صافات، آیه «۱»)

مفهوم: سوگند خوردن خدا به فرشتگان (**وَالصَّافَّاتِ صَفًّا**)

درک و دریافت

۱) استنباط خود را از عبارت زیر بنویسید.

« هر چه بر او تنگ گرفتند، کمر بند خود را تنگ تر بست تا دست آخر با حقارت زندگی هامن اُخت شد.»

پاسخ: شرایط سخت، موجب قوی تر شدن و مقاومت نیما شد تا سرانجام با شرایط ناخواسته کنار آمد.

۲) در کدام بخش متن، دیدگاه آل احمد درباره جایگاه و ارزش نیما بیان شده است؟

پاسخ: همچون مروارید در دلِ صدفِ کج و کوله ای بسته ماند. در چشم او که خود چشمِ زمانه ما بود، آرامشی بود که گمان می بردی شاید هم به حق از سر تسلیم است؛ اما در واقع طمأنینه ای بود که در چشم بی نور یک مجسمه دوره فراعنه هست.

۱- مضمون عبارت « معلّم دور نبود، صورتک به رو نداشت.» در همهٔ گزینه ها به جز، یافت می شود.

- | | |
|------------------------------------|--------------------------------------|
| ۱) لباس ظاهر و باطن به هم موافق کن | نه همچو دریا خون خوار و پاک دامن باش |
| ۲) درون را بیارای همچون برون | و یا کن برون را به رنگ درون |
| ۳) دورم به صورت از در دولت سرای تو | لیکن به جان و دل ز مقیمانِ حضرتم |
| ۴) به نزدیک من شبروِ راهزن | به از فاسقِ پارسا پیرهن |

پاسخ: گزینه ۳

۲- عبارت « نمی دانم خودش می دانست یا نه که اگر به شهر نیامده بود، نیما نشده بود.» با کدام گزینه مضمون مشترک دارد؟

- | | |
|--|--|
| ۱) محبت می کند ظاهر عیار و طاقتِ دل ها | که ظرفِ کشتی هر کس ز طوفان می شود پیدا |
| ۲) نسیم آشنارویی که من سرگشتهٔ اویم | ندانم در کدامین باغ و بوستان می شود پیدا |
| ۳) ز تلخی های غربت می شود شیرین سخن صائب | وگر نه بهرِ طوطی شکرستان می شود پیدا |
| ۴) چو داری فرصتی، تسخیر دل ها را غنیمت دان | که این نخجیر در صحرای امکان می شود پیدا |

پاسخ: گزینه ۳

۳- عبارت « من هیچ فکر نمی کردم که به روزی خواهی رسید روزی که او نباشد.» با همهٔ گزینه ها به جز، قرابت مفهومی دارد.

- | | |
|--|---|
| (۱) همه مرگ راییم پیر و جوان | به گیتی نمآند کسی جاودان |
| (۲) نزادی مرا کاشکی مادرم | وگر زاد مرگ آمدی بر سرم |
| (۳) هر که آمد در غم آباد جهان چون گردباد | روزگاری خاک خورد، آخر بهه خود پیچید و رفت |
| (۴) کدامین گل تازه از خاک زاد | که آخر زمانه به بادش نداد؟ |

پاسخ: گزینه ۲

۴- مضمون عبارت « سرا پاش از درماندگی اش خبر می داد.» در کدام گزینه یافت می شود؟

- | | |
|--|------------------------------------|
| (۱) گر بگویم که مرا حال پریشانی نیست | رنگ رخسار خبر می دهد از سرّ ضمیر |
| (۲) عجب از عقل کسانی که مرا پند دهند | برو ای خواجه که عاشق نبود پند پذیر |
| (۳) در دلم بود که جان بر تو فشانم روزی | باز در خاطرم آمد که متاعی است حقیر |
| (۴) گرچه در خیل تو بسیار به از ما باشد | ما تو را در همه عالم شناسیم نظیر |

پاسخ: گزینه ۱

۱ هر آن که جانب اهل وفا نگه دارد / خدش در همه حال از بلا نگه دارد

معنی واژه ها ← اهل وفا: وفاداران، مردان خدا، عارفان و اولیاءالله = حافظ جای دیگر می گوید: نشان اهل وفا عاشقی است با خوددار / که در مشایخ شهر این نشان نمی بینم
نکات مهم دستوری ← ش در «خدش»: جهش ضمیر، مفعول (خدا از بلا نگه دارش = او را).
معنی: هر کسی که از اولیاءالله و عارفان حقیقی، جانبداری کند و به آن ها متمایل گردد، خداوند در همه حال او را از هر بلا و آفتی حفظ می کند.
مفهوم ۱: توصیه به حمایت از عارفان و اولیاءالله
مفهوم ۲: وفاداری
مفهوم ۳: جانبداری از عارفان، موجب دور ماندن از آفت و بلاست.

حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست / که آشنا سخن آشنا نگه دارد

معنی واژه ها ← حدیث: ماجرا، روایت، سخن / حضرت: محضر، آستانه، درگاه / آشنا: دوست
نکات مهم دستوری مفعول: حدیث دوست، سخن آشنا / نگویم: مضارع اخباری (نمی گویم) / نگه دارد: مضارع اخباری (نگه می دارد)
معنی: سخن دوست (راز عشق) را جز به دوست نمی گویم. زیرا تنها آشناست که راز عشق را فاش نمی کند.
مفهوم: رازداری، راز عشق را به نامحرم نگفتن، هر کسی محرم اسرار عشق نیست.

دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای / فرشته ات به دو دست دعا نگه دارد

معنی واژه ها ← معاش: زندگی، زیست، زندگانی کردن
نکات مهم دستوری ← دلا: ندا و منادا / معاش کن: فعل امر / پای: نهاد / «ات»: جهش ضمیر، مفعول (فرشته به دو دست دعا، نگه داردت / تو را نگه دارد).

آرایه های ادبی ← لغزیدن پا: کنایه از مرتکب گناه شدن، ارتکاب به خطا و گناه
 معنی: ای دل چنان زندگی کن که اگر روزی دچار لغزشی شدی، فرشته آسمان با دعا تو را از گزند آن،
 حفظ کند.
 مفهوم: بلا گردانی دعا/ دعای فرشتگان موجب محفوظ ماندن از گزند و آفت است.

گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان / نگاه دارسر رشته تا نگه دارد

معنی واژه ها ← نگسلد: پاره نکند، جدا نکند(مضارع التزامی از گسلیدن یا گسستن)/ هوا: آرزو، امید
 نکات مهم دستوری ← «ت» در «گرت»: جهش ضمیر(هوای تو)/ معشوق: نهاد
 آرایه های ادبی ← سر رشته را نگه داشتن: کنایه از وفاداری و ثبات قدم در عهد و پیمان خویش/ جناس
 ناهمسان: گر و سر
 معنی: اگر آرزوی آن را داری که معشوق بر سر پیمان خود بماند، تو نیز چنان کن تا او عهد خود را نشکند.
 مفهوم ۱: توصیه به وفاداری
 مفهوم ۲: وفاداری، دوطرفه است.
 نفی پیمان، نقض پیمان را به همراه دارد.

۵ صبا بر آن سر زلف اردل مرا بینی / ز روی لطف بگوش که جا نگه دارد

معنی واژه ها ← آر: اگر/ صبا: نام بادی است که از شمال شرقی وزد(باد بهاری)؛ در ادبیات فارسی نماد
 پیک و قاصدی است میان عاشق و معشوق.
 نکات دستوری ← «ش» در «بگوش»: متمم = به او بگو(جهش ضمیر نداریم). صبا: منادا(ای صبا)/ که
 جا نگه دارد: مفعول برای فعل «بگو» (مفعول مؤول).
 *گاهی یک جمله و یا یک عبارت، مجموعاً نقش دستوری می گیرد که به آن، نقش مؤول می گویند.
 آرایه های ادبی ← صبا: تشخیص(منادا قرار گرفتن غیر انسان)
 معنی: ای باد صبا، آن گاه که بر زلف معشوق گذر می کنی و زلفش را پریشان می نمایی، به دلم که در آن
 سر زلف جای دارد، بگو که جای را نگه دارد(و از جایش تکان نخورد).
 مفهوم ۱: پیغام رسانی باد صبا
 مفهوم ۲: شیفته زلف معشوق بودن
 مفهوم ۳: جای را به رقیب ندادن.
 حافظ جای دیگر می گوید: «در زلف چون کمندش ای دل مپیچ کان جا/ سرها بریده بینی بی جرم و بی

جنابت»

*حافظ سر زلف را جای دل و دلدادگی می داند.

چو کفتمش که دلم را نگاه دار چه گفت
ز دست بنده چه خیزد خدا ننگه دارد

نکات دستوری ← «ش» در «گفتمش»: متمم = به او (جهش ضمیر نداریم.) / «چه» در مصراع دوم: نهاد / دل: مفعول برای «نگاه دار» و «نگه دار» برای بار دوم: حذف به قرینه لفظی) / معنی: چون به او گفتم که نگاه دار دل من باش، پاسخ داد: از دست بنده کاری ساخته نیست؛ خدا آن را ننگه دارد.

مفهوم ۱: تنها خدا مراقب آدمی است. خدا بهترین مراقب و محافظ / مفهوم ۲: توکل به خدا

سرو زر و دل و جانم فدای آن یاری
که حق صحبت مهر و وفا ننگه دارد

نکات مهم دستوری ← زر، دل، جان: معطوف / مصراع اول: حذف فعل به قرینه معنوی (فدای آن یاری باد / باشد ...) / حق صحبت مهر و وفا: گروه مفعولی دل و آرایه های ادبی ← سر و زر و دل و جان: مجاز از همه چیز معنی: مال و همه وجودم فدای آن یاری باد که حق دوستی را ننگه دارد و وفادار باشد. مفهوم ۱: پاکبازی عاشقانه، جان فشانی در راه معشوق / مفهوم ۲: توصیه به وفاداری و ننگه داشتن حق دوستی، ارزش وفاداری / مفهوم ۳: همه چیز را فدای یار وفادار کردن

غبار راهگذرت کجاست تا حافظ
به یادگار نسیم صبا ننگه دارد

حافظ

معنی واژه ها ← راهگذر: رهگذر، گذرگاه، معبر / به یادگار: به عنوان یادگاری / نکات مهم دستوری ← «ت»: مضاف الیه (جهش ضمیر نداریم.) / غبار راهگذر: نهاد برای جمله اول و مفعول محذوف برای جمله دوم / آرایه های ادبی ← غبار و نسیم صبا: تناسب / معنی: غبار گذرگاه تو کجاست تا حافظ آن را به یادگاری از نسیم صبا ننگه داری کند. مفهوم ۱: حرمت غبار کوی دوست / مفهوم ۲: صبا، غبار کوی دوست را به همراه می آورد.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) معنای واژه های مشخص شده را با کاربرد آنها در متن درس مقایسه کنید.

▪ ارباب حاجتیم و زبان سؤال نیست
در حضرت کریم تمنا چه حاجت است **حافظ**
پاسخ: حضرت: درگاه، محضر

مفهوم: خدا، بدون درخواست و منت می بخشد. / لطف و بخشش الهی / بخشش بدون تمنا

▪ تعلیم ز ارّه گیر در امر معاش
نیمی سوی خود می کش و نیمی می پاش **ابوسعید ابوالخیر**
پاسخ: معاش: زندگی، زیست، زندگانی کردن
مفهوم: توصیه به بذل و بخشش

۲) ضمیر پیوسته غالباً در متن ادبی، در یکی از دو جایگاه زیر قرار می گیرد:

الف) به فعل متصل می شود؛ در این صورت، « مفعول » یا « متمم » است.

ب) به واژه هایی به جز فعل وصل می شود؛ در این صورت، « مضاف الیه » است.

گاه ضمیر، برخلاف موارد « الف » و « ب » در جایگاه اصلی خود قرار نمی گیرد و در جای دیگر می نشیند؛ به این شیوه کاربرد ضمیر، « جهش » یا « جابه جایی ضمیر » می گویند؛ مانند کاربرد ضمیر پیوسته « ت » در مصراع اول سروده زیر:

ای بی نشان محض، نشان از که جویمت؟
گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت؟ **عطار**

مفهوم ۱: بی نشان بودن خدا

مفهوم ۲: شناخت ناپذیری و توصیف ناپذیری خدا، خدا برتر از عقل و وصف و شناخت عالمیان، عجز انسان از درک و شناخت خدا

▪ در شعر این درس، نمونه ای از «جهش ضمیر» را مشخص کنید.

پاسخ: بیت اول: خدای نکه دارد ← خدا نکه داردش

قلمرو ادبی

(۱) در متن درس، دو نمونه «مجاز» بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

پاسخ: سر و زر و دل و جان: مجاز از همه چیز / آشنا: مجاز از یار

(۲) در ادبیات فارسی، شاعران یا نویسندگان، واژه «صبا» را در کدام مفهوم نمادین به کار می برند؟

پاسخ: پیک و قاصد بین عاشق و معشوق / نماد پیغام رسانی

(۳) هرگاه، در عبارت یا بیتی، یک کلمه ای به چند معنا به کار رود، آرایه «ایهام» پدید می آید.

ایهام، از ریشه «وهم» و به معنای «به تردید و گمان افکندن» است؛ همان طور که در مصراع «چون بوی تو دارد جان، جان را هله بنوازم» کلمه «بوی» در دو معنای مختلف «رایحه» و «آرزو» به کار رفته است.

▪ بیت زیر را از نظر کاربرد آرایه «ایهام» بررسی کنید.

حافظ

گفتم که بوی زلفت گمراه عالم کرد گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید

پاسخ: بوی: ۱- عطر و شمیم و رایحه ۲- امید و آرزو

مفهوم ۱: عشق راهنمای عاشق است.

مفهوم ۲: عشق هم درد است هم درمان، ویژگی دوگانه عشق.

قلمرو فکری

۱) با توجه به متن درس، حافظ، شرط وفاداری معشوق را در چه می داند؟
پاسخ: نقض پیمان نکردن و بر سر عهد خود بودن

۲) بیت زیر، با کدام قسمت از سروده حافظ، ارتباط مفهومی دارد؟
تا نگردي آشنا زين پرده رمزي نشنوي گوش نامحرم نباشد جاي پيغام سروش
پاسخ: حافظ

بیت دوم: حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست که آشنا سخن آشنا نگه دارد

۳) از کدام بیت درس، می توان مفهوم آیه شریفه «وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» را دریافت؟
پاسخ:

بیت ششم: ز دست بنده چه خیزد خدا نگه دارد

روزی یکی نزدیک شیخ آمد و گفت: «ای شیخ آمده ام تا از اسرار حق چیزی با من نمایی.»
شیخ گفت: «باز گرد تا فردا.»
آن مرد بازگشت.

شیخ بفرمود تا آن روز، موشی بگیرند و در حقه کردند و سر حقه محکم کردند.
دیگر روز آن مرد باز آمد و گفت: «ای شیخ، آنچه وعده کرده ای، بگوی.»
شیخ بفرمود تا آن حقه را به وی دادند و گفت: «زینهار، تا سر این حقه باز نکنی.»
مرد حقه را برگرفت و به خانه رفت و سودای آنش بگیرفت که آیا در این حقه، چه سر است؟ هر چند صبر کرد نتوانست.
سر حقه باز کرد و موش بیرون جست و برفت.
مرد پیش شیخ آمد و گفت: «ای شیخ، من از تو سرّ خدای تعالی طلب کردم، تو موشی به من دادی؟!»
شیخ گفت: «ای درویش، ما موشی در حقه به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت؛ سرّ خدای را با تو بگوییم، چگونه نگاه خواهی داشت؟!»

اسرارالتوحید، محمدبن منور

معنی واژه ها ← شیخ: پیر و مرشد/ اسرار: رازها، جمع سر/ نمایی: نشان دهی/ حقه: جعبه، صندوق/ زینهار: مراقب باش/
سودا: اندیشه، هوس، عشق/ تعالی: والا، بزرگ
مفهوم ۱: توصیه به رازداری، رازداری عارفانه
مفهوم ۲: هر کسی محرم اسرار الهی نیست (هر کسی لایق راز عشق نیست).

۱- عبارت «شیخ گفت: ای درویش، ما موشی در حُقّه به تو دادیم، تو پنهان نتوانستی داشت؛ سِرّ خدای را با تو بگوئیم، چگونه نگاه خواهی داشت؟» با کدام گزینه مضمون مشترک دارد؟

- | | |
|---|---|
| ۱) محرمی نیست و گرنه که خبر بسیار است | ۲) رمقِ ناله کم و کوه و کمر بسیار است |
| ۲) ای ملایک که به سنجیدن ما مشغولید | بنویسید که اندوه بشر بسیار است |
| ۳) هر کجا می نگریم مجلسِ سهراب کُشی است | آه از این خاک، بر آن نعشِ پسر بسیار است |
| ۴) سَفَره دارِ توام ای عشق بفرما بنشین | نانِ جو، زخم و نمک، خونِ جگر بسیار است |

پاسخ: گزینه «۱»

۲- درون مایه حکایت «حُقّه راز» با مضمون کدام یک از ابیات زیر، متناسب است؟

- | | |
|-------------------------------------|----------------------------------|
| ۱) هر آن که جانب اهل وفا ننگه دارد | خداش در همه حال از بلا ننگه دارد |
| ۲) حدیث دوست نگویم مگر به حضرت دوست | که آشنا سخن آشنا ننگه دارد |
| ۳) دلا معاش چنان کن که گر بلغزد پای | فرشته ات به دو دست دعا ننگه دارد |
| ۴) گرت هواست که معشوق نگسلد پیمان | نگاه دار سر رشته تا ننگه دارد |

پاسخ: گزینه «۲»

۳- بیت «گفتم که بوی زلفت گمراه عالمم کرد/ گفتا اگر بدانی هم اوت رهبر آید» با کدام گزینه قرابت مفهومی دارد؟

- | | |
|---------------------------------------|--------------------------------------|
| بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست | ۱) زمانه گر بزند آتشم به خرمن عمر |
| که تیغ ما به جز از ناله ای و آهی نیست | ۲) عدو چو تیغ کشد من سپر بیندازم |
| به از حمایت زلفش مرا پناهی نیست | ۳) چنین که از همه سو دام راه می بینم |
| که در شریعت ما غیر از این گناهی نیست | ۴) مباح در پی آزار و هر چه خواهی کن |

پاسخ: گزینه «۳» زلف معشوق، موجب راهنمایی است.

۴- مفهوم بیت «ای بی نشان محض، نشان از که جویمت؟/ گم گشت در تو هر دو جهان از که جویمت؟» در کدام گزینه یافت می شود؟

- | | |
|---------------------------------|--------------------------------------|
| هر سو نشان توست ولی بی نشانه ای | ۱) ای بی نشانه ای که خدا را نشانه ای |
| بی دل از بی نشان چه گوید باز | ۲) گر کسی وصف او ز من پرسد |
| بر نیاید ز کشتگان آواز | ۳) عاشقان کشتگان معشوقند |
| شو خاک راه اهل خدا از سرِ یقین | ۴) گر وصل دوست می طلبی، بدگمان مباح |

پاسخ: گزینه «۲»

بدان که قرآن مانند است به بهشت جاودان؛ در بهشت از هزار گونه نعمت است و در قرآن از هزار گونه پند و حکمت است.

آرایه های ادبی ← تشبیه : قرآن به بهشت جاودان / سجع: نعمت و حکمت
 معنی: بدان که قرآن مثل بهشت جاودان است. در بهشت هزار نوع نعمت وجود دارد و در قرآن هزار نوع پند و اندرز.
 مفهوم ۱: ضرورت عبرت آموزی از قرآن
 مفهوم ۲: قرآن، همه اش پند و حکمت است.
 مفهوم ۳: شباهت قرآن و بهشت
 مفهوم ۴: ارزش و منزلت قرآن

و مَثَلِ قرآن، مَثَلِ آب است روان؛ در آب، حیات تن ها بود و در قرآن حیات دل ها بود.

معنی واژه ها ← حیات: زندگی / مَثَل: صفت، وصف حال
 آرایه های ادبی ← تشبیه: مَثَلِ قرآن به مَثَلِ آب روان / سجع: تن ها و دل ها
 معنی: قرآن مانند آبِ روان است. آب موجب زندگی جسم اما قرآن مایهٔ زندگی دل و روح و روان است.
 مفهوم ۱: شباهت قرآن و آب روان
 مفهوم ۲: قرآن معرفت بخش و حیات بخش دل است.
 مفهوم ۳: ارزش و منزلت قرآن
 مفهوم ۴: حیات بخش بودن قرآن

در قرآن، قصه ها بسیار است و لکن قصهٔ یوسف (ع) نیکوترین قصه هاست.

مفهوم: قصهٔ یوسف (ع)، نیکوترین قصه هاست.

این قصه، عجب ترین قصه هاست؛ زیرا که در میان دو ضد جمع بود: هم فرقت بود و هم وصلت؛ هم محنت بود، هم شادی؛ هم راحت بود، هم آفت؛ هم وفا بود، هم جفا؛ در بدایت بند و چاه بود، در نهایت تخت و گاه بود؛ پس چون در او این چندین اندوه و طرب بود، در نهاد خود شگفت و عجب بود.

معنی واژه ها ← عجب: شگفت آور / فرقت: جدایی، دوری / وصلت: پیوند، پیوستگی / محنت: اندوه، ناراحتی / راحت: شادمانی، آسایش / آفت: آسیب، بلا، زیان / جفا: بی وفایی، ستم / بدایت: آغاز / نهایت: پایان / تخت: سریر، اریکه، گاه / گاه: تخت و سریر پادشاهی / طرب: شادی / نهاد: سرشت، باطن
آرایه های ادبی ← سجع: فرقت و وصلت، راحت و آفت، وفا و جفا، چاه و گاه، طرب و عجب / جناس ناهمسان: وفا و جفا، چاه و گاه / تضاد: فرقت و وصلت، محنت و شادی، راحت و آفت، وفا و جفا، چاه و گاه، بدایت و نهایت، بند و تخت، اندوه و طرب

معنی: این قصه، شگفت آورترین قصه هاست چون که دو چیز متضاد را کنار هم گرد آورده است. هم جدایی است و هم رسیدن، هم رنج است و هم شادی، هم آسایش است و هم سختی و بلا؛ هم وفاداری است و هم بی وفایی و ستم؛ ابتدا اسارت و افتادن در چاه است و در انتها تکیه زدن به تخت پادشاهی و عزت؛ پس چون در این قصه چندین غم و شادی با هم اتفاق افتاده است، بسیار شگفت آور است.

مفهوم ۱: با هم بودن پدیده های متضاد

مفهوم ۲: سختی ها زمینه ساز آسایش و عزت است.

مفهوم ۳: فرج بعد از شدت

گفته اند « نیکوترین »، از بهر آن بود که یوسف صدیق، وفادار بود و یعقوب خود او را به صبر آموزگار بود، و زلیخا در عشق و درد او بی قرار بود، و اندوه و شادی در این قصه بسیار بود، و خبردهنده از او، ملک جبار بود.

معنی واژه ها ← صدیق: بسیار راستگو / ملک: خداوند / جبار: مسلط، یکی از صفات خداوند تعالی است.

آرایه های ادبی ← سجع: وفادار، آموزگار، بی قرار، بسیار، جبار

معنی: گفته اند به این دلیل قصه یوسف (ع) نیکوترین است که یوسف (ع) وفادار بود و یعقوب (ع) خود درس صبر و شکیبایی را به او آموخت و زلیخا در عشق و درد او بی تاب بود و اندوه و شادی در این قصه فراوان بود و کسی که این قصه را گفته، خداوند توانا و جبار بود.

مفهوم ۱: صبر و وفاداری در عشق

مفهوم ۲: بی قراری و بی تابی عاشق

مفهوم ۳: با هم بودن پدیده های متضاد

مفهوم ۴: جبار بودن خدا

قصهٔ حال یوسف را نیکو نه از حُسنِ صورت او گفت، بلکه از حُسنِ سیرت او گفت؛ زیرا که نیکو خو، بهتر هزار بار از نیکو رو. نبینی که یوسف را از روی نیکو، بند و زندان آمد و از خوی نیکو، امر و فرمان آمد؟ از روی نیکوش حبس و چاه آمد، و از خوی نیکوش تخت و گاه آمد.

معنی واژه ها ← حُسن : زیبایی، نیکویی / سیرت : باطن، خُلق و خو / حبس: زندان، بند
آرایه های ادبی ← سجع و تضاد: صورت و سیرت، نیکو خو و نیکو رو ، زندان و فرمان، چاه و گاه/ جناس ناهمسان: روی و خوی، چاه و گاه

معنی: نیکو بودنِ قصهٔ حضرت یوسف نه به خاطرِ زیبایی صورت یوسف (ع) است بلکه به خاطرِ زیبایی باطن اوست. زیرا انسانی که خُلق و خوی نیکو دارد، هزار مرتبه از کسی که صورتی زیبا دارد، بهتر است. مگر نمی بینی که روی نیکوی یوسف (ع) سببِ گرفتاری او شد اما خلق و خوی نیکو، او را به پادشاهی رساند. به خاطر روی زیبا به چاه افتاد اما از خلق و خوی زیبا به تختِ قدرت رسید.

مفهوم ۱: ترجیح سیرت بر صورت، غلبهٔ باطن بر ظاهر
مفهوم ۲: روی زیبا موجب گرفتاری است (زیبایی، دردسر است!)
مفهوم ۳: توصیه به رفتار و سیرت نیکو
مفهوم ۴: خُلق و خوی نیکو، موجب عزت است.

پادشاه عالم، خبر که داد در این قصه، از حُسن سیرت او داد، نه از حُسن صورت او داد، تا اگر نتوانی که صورت خود را چون صورت او گردانی؛ باری، بتوانی که سیرت خود را چون سیرت او گردانی.

آرایه های ادبی ← تضاد: سیرت و صورت
معنی: خداوند که این قصه را بیان کرد به خاطرِ زیبایی خُلق و خوی او گفت نه به خاطرِ زیبایی ظاهر او . تا اگرچه نتوانی ظاهرت را چون ظاهر او زیبا کنی، سعی نمایی تا سیرتی چون سیرت زیبای او داشته باشی.
مفهوم ۱: توصیه به رفتار و سیرت نیکو
مفهوم ۲: ترجیح سیرت بر صورت

آنکه گفتیم سیرتش نیکوترین سیرتها بود، از بهر آنکه در مقابلهٔ جفا، وفا کرد و در مقابلهٔ زشتی، آشتی کرد و در مقابلهٔ لئیمی، کریمی کرد.

معنی واژه ها ← لئیمی: پستی و فرومایگی / کریمی: بزرگواری، بخشندگی، جوانمردی
آرایه های ادبی ← تضاد: جفا و وفا، لئیمی و کریمی / جناس: وفا و وجفا
معنی: این که گفتیم سیرتش بهترین سیرت ها بود، به این دلیل بود که در مقابل همه بی مهتری ها و ستم ها، وفا کرد و
در برابر همه زشتی ها، آشتی و مدارا پیش گرفت و در برابر پستی ها، بزرگواری نمود.
مفهوم ۱: سازش و مدارا، جواب بدی را به خوبی دادن

برادران یوسف، چون او را زیادت نعمت دیدند، و یعقوب را بدو میل و عنایت دیدند، آهنگ کید و مکر و عداوت کردند تا
مگر او را هلاک کنند و عالم از آثار وجود او پاک کنند.

معنی واژه ها ← زیادت: افزودن، بیش / عنایت: توجه، میل و محبت / آهنگ کردن: قصد کردن / کید: حيله و فریب
آرایه های ادبی ← سجع: نعمت و عنایت، هلاک و پاک
معنی: برادران یوسف (ع) وقتی نعمت فراوان او را دیدند و توجه یعقوب (ع) را نسبت به او مشاهده کردند، مکر کردند تا او
را هلاک کنند.
مفهوم: نکوهش حسد، حسد موجب فتنه و آسیب است.

تدبیر برادران برخلاف تقدیر رحمان آمد. ملک تعالی او را دولت بر دولت زیادت کرد و مملکت و نبوت، زیادت بر زیادت
کرد، تا عالمیان بدانند که هرگز کید کایدان با خواست خداوند غیب دان برابر نیاید!

تفسیر سوره یوسف (ع)، احمد بن محمد بن زید طوسی

معنی واژه ها ← تدبیر: اندیشه، چاره اندیش / تقدیر: مشیت الهی / رحمان: بسیار بخشنده و مهربان / ملک تعالی: خداود
والا مرتبه / دولت: ثروت، مال، اقبال / مملکت: پادشاهی، عظمت / نبوت: پیامبری / کایدان: جمع کاید، حيله گران.
آرایه های ادبی ← تلمیح به آیه « وَ مَكْرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ = و آن ها مکر کردند و خداوند پاسخ مکرشان
را داد و خداوند بهترین پاسخ دهنده مکر است (آل عمران، آیه ۵۴).
معنی: چاره اندیشی برادران برخلاف مشیت الهی بود. خداوند والا مرتبه دولت او را افزون کرد و فرمانروایی و پیامبری او را
بیش تر کرد تا همه عالم بدانند که هرگز حيله حيله گران نمی تواند با خواست الهی برابری کند.
مفهوم ۱: تقدیر الهی بر هر چیزی برتری دارد (کسی را توانایی مقابله با خواست و اراده خداوند نیست).
مفهوم ۲: مفهوم تلمیحی « مکر الهی » (و مکرُوا و مکرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ)

قلمرو زبانی

۱) با توجه به متن درس، معادل معنایی کلمه های زیر را بنویسید.

دولت (.....)

کریمی (.....)

لثیمی (.....)

۲) کدام قسمت جمله زیر، حذف شده است؟ چگونه به نبود آن پی بردید؟

« نیکوخو، بهتر هزار بار از نیکو رو.»

۳) در فارسی معیار و رایج، برخی واژه ها به دو شکل، تلفظ می شوند؛ نظیر «مهربان، مهربان». در گفتار عادی، از هر دو

گونه تلفظی می توان استفاده کرد، اما در شعر، با توجه به وزن و آهنگ، باید تلفظ مناسب را انتخاب کرد.

■ در متن درس، **واژه های دو تلفظی** را بیابید.

۱) در بند ششم متن درس، کدام نوع از روابط معنایی واژه‌ها، بر زیبایی سخن افزوده است؟

۲) در جمله زیر، دو رکن اصلی تشبیه (مشبه و مشبه به) را مشخص کنید.
«قرآن مانند است به بهشت جاودان.»

۳) در عبارت زیر، کدام واژه‌ها «جناس» دارند؟
«در مقابله جفا، وفا کرد و در مقابله زشتی، آشتی کرد.»

۴) به واژه‌هایی که در پایان دو جمله بیابند و از نظر صامت‌ها و مصوت‌های پایانی، وزن یا هر دوی آنها هماهنگ باشند، کلمات «مُسَجَّع» و به آهنگ برخاسته از آنها «سَجَع» می‌گویند.
■ دو عبارت مُسَجَّع از متن درس بیابید و ارکان سجع را مشخص نمایید.

قلمرو فکری

(۱) به چه دلیل نویسندگان معتقد است که: « مَثَلُ قرآن، مَثَلُ آبِ روان است. »؟

(۲) کدام بخش از متن درس، به مفهوم آیه شریفه « وَ مَكْرُوا و مَكَرَ اللّٰهُ و اللّٰهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ. » (آل عمران، آیه ۵۴) اشاره دارد؟

(۳) هر یک از بیت های زیر، با کدام عبارت درس، ارتباط معنایی دارد؟

خدمت حق کن به هر مقام که باشی خدمت مخلوق افتخار ندارد عطار

صورت زیبای ظاهر هیچ نیست ای برادر، سیرت زیبا بیار سعدی
(۴) درباره ارتباط مفهومی دو عبارت زیر، توضیح دهید.

▪ « الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ ».

▪ یعقوب، خود او را به صبر آموزگار بود.

۱ وقتی دل سودایی می رفت بهستان ها بی خویشتم کردی بوی گل و ریحان ها

معنی واژه ها ← سودایی : عاشق، دیوانه / بی خویشتم: از خود بی خود شده، مست و مدهوش، سرگشته / ریحان: هر گیاه سبز و خوشبو / آرایه های ادبی ← مراعات نظیر: بُستان، گل و ریحان / تشخیص: رفتنِ دل / بی خویشتم: کنایه از خود بی خود شدن، سرگشته

معنی: وقتی دل عاشقم به باغ و بوستان می رفت، بوی گل و ریحان مرا از خود بی خود می نمود. مفهوم: از خود بی خود شدن، مست و موهوش شدن، سرگستگی و بی اختیاری عاشق

که نعره زدی بلبل که جامه دیدی گل باید تو افتادم از یاد برفت آن ها

معنی واژه ها ← نعره زدن: بانگ زدن / با یاد تو : به یاد تو / آرایه های ادبی ← تشخیص: جامه دیدنِ گل / جامه دیدن: کنایه از شکوفا شدن / مراعات نظیر : بلبل، گل

معنی: گاهی بلبل بانگ می زد و گاهی گل شکوفا می شد و من وقتی به یاد تو می افتادم، همه این زیبایی ها را فراموش می کردم.

مفهوم ۱: توجه صرف به معشوق، جز معشوق به چیزی نیندیشیدن، یاد معشوق عاشق را از هر چیزی بی نیاز می کند.

مفهوم ۲: یاد معشوق فراتر از همه زیبایی ها و دل مشغولی هاست.

تا عهد تو در بستم عهد همه شکستم بعد از تو روا باشد نقض همه پیمان ها

معنی واژه ها ← عهد: پیمان / در بستن: شروع کردن / روا: جایز / نقض : شکستن، شکستن عهد و پیمان

معنی: تا با تو عهدِ عشق بستم، همه عهدها را شکستم، چون بعد از پیمان عاشقی با تو، شکستن هر پیمانی رواست.

مفهوم: وفاداری عاشق، ثبات قدم در عشق

تماخار غم عشقت آویخته در دامن / کوته نظری باشد رفتن به گلستان ها

معنی واژه ها ← کوته نظری: اندک بینی، عاقبت اندیش نبودن
آرایه های ادبی ← تشبیه (اضافه تشبیهی): خارِ غم / در دامن آویختن: کنایه از همراه شدن / کوته نظری: کنایه از اندک بینی
معنی: تا وقتی که غم عشقت چون خاری همراه من است، رفتن به باغ و گلستان و تماشای زیبایی های آن، نشانه نادانی است.
مفهوم ۱: ترجیح غم عشق بر همه زیبایی ها و لذت ها
مفهوم ۲: شیرینی غم عشق

۵ کرد طلبت رنجی ما را برسد شاید / چون عشق حرم باشد سهل است بیابان ها

معنی واژه ها ← شاید: شایسته و سزاوار است. / سهل: آسان
آرایه های ادبی ← سهل: ایهام (۱- آسان ۲- راه هموار) / تشبیه: بیابان به سهل (راه آسان) / بیابان: نماد و استعاره از سختی ها و دشواری ها
معنی: اگر در طلب تو رنجی به ما برسد، شایسته است. چون وقتی عشق حرم (کعبه مقصود) در میان باشد، عبور از موانع و دشواری های راه، بسیار آسان است.
مفهوم ۱: لزوم تحمل سختی های راه عشق، آسان بودن سختی های راه عشق برای عاشق، بلاکشی و جورطلبی عاشق

گویند مگو سعدی چنین سخن از عشقش / می گویم و بعد از من گویند به دوران ها

کلیات اشعار، غزلیات، سعدی

آرایه های ادبی ← تضاد: گویند و مگو / تکرار: گویند
معنی بیت ← می گویند که ای سعدی، از عشق او این همه صحبت نکن. اما من از عشق او می گویم و بعد از من هم در همه دوره ها خواهند گفت.
مفهوم ۱: جاودانگی عشق، ماندگاری داستان عشق / مفهوم ۲: نصیحت ناپذیری عاشق / مفهوم ۳: ملامت عاشق

درک و دریافت

۱) کدام نوع لحن برای خوانش این شعر مناسب است؟ چرا؟
پاسخ: لحن نرم و آرام؛ به خاطر نوع وزن که آرام است.

۲) چرا این سروده، در ادب غنایی جا می‌گیرد؟

پاسخ: به خاطر احساسی و عاطفی بودن آن

۱- عبارت « قصهٔ حال یوسف را نیکو نه از حُسنِ صورت او گفت، بلکه از حُسنِ سیرت او گفت که نیکوخوا، بهتر هزار بار از نیکو رو.» با همهٔ گزینه ها به جز، قرابت مفهومی دارد.

- | | |
|-----------------------------------|------------------------------------|
| ۱) ولیکن بدین صورت دلپذیر | ۱) فرفته مشو، سیرتِ خوب گیر |
| ۲) صورتِ زیبای ظاهر هیچ نیست | ۲) ای برادر، سیرتِ زیبا بیار |
| ۳) تو زنده ای که صورت تو زند است | ۳) مرده است آن که زنده به صورت بود |
| ۴) روی و باطن، هر دو همپای هم اند | ۴) هر که را رو نیست دایم زشت خوست |

پاسخ: گزینه ۴

۲- مضمون آیهٔ « و مَكْرُوا و مَكْرَاللهُ وَاللهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ » در کدام گزینه یافت می شود؟

- | | |
|---------------------------------------|---|
| ۱) خدمت حق کن به هر مقام که باشی | ۱) خدمتِ مخلوق افتخار ندارد |
| ۲) دل در این پیرزنِ عشوه گر دهر میند | ۲) کاین عروسی است که در عقد بسی داماد است |
| ۳) و گر ز دشمن ظاهر حذر کند عاقل | ۳) ز مکر دشمنِ باطن چگونه بر حذر م؟ |
| ۴) از مکر خداوند حذر کن که در این راه | ۴) هر کو که فریبِ است، فریبنده ترش اوست |

پاسخ: گزینه ۴

۳- کدام بیت با مضمون « الصَّبْرُ مِفْتَاحُ الْفَرَجِ » متناسب نیست؟

- | | |
|--|------------------------------------|
| (۱) با هجر شکبیا شو تا وصل به دست آری | با درد تحمل کن تا فیض دوا بینی |
| (۲) گر بردبار باشم و هشیار و نیک مرد | دشمن گمان برد که بترسیدم از نبرد |
| (۳) صبر کن ای تن که آن بیداد هجران بگذرد | راحت تن چون که بگذشت آفت جان بگذرد |
| (۴) برو خواجه صبوری کن که از صبر | دوای درد هجران می توان یافت |

پاسخ: گزینه ۲

۴- مضمون کدام بیت دورتر از سایر ابیات است؟

- | | |
|---|--|
| (۱) گه نعره زدی بلبل، گه جامه دریدی گل | با یاد تو افتادم از یاد برفت آن ها |
| (۲) نیست بی روی تو میل گل و برگ سمنم | تا شدم بنده ات آزاد ز سرو چمنم |
| (۳) هیچ کس یاد ندارد که من خانه خراب | آشیانم به کجا؟ یار کجا؟ کو وطنم؟ |
| (۴) دو عالم شد زیاد آن سمن سیما فراموشم | به خاطر آن چه می گردید، شد یک جا فراموشم |

پاسخ: گزینه ۳

درس، ششم

پاسداری از حقیقت

درختان را دوست می دارم
که به احترام تو قیام کرده اند
و آب را
که مهر مادر توست
خون تو شرف را سرخگون کرده است:
شفق ، آینه دار نجابت
و فلق، محرابی
که تو در آن
نماز صبح شهادت گزارده ای.

معنی واژه ها ← قیام کردن: برخاستن / شرف : آبرو ، بزرگواری / نجابت: اصالت، پاک منشی، بزرگواری / فلق: سپیده صبح، فجر / مهر: مهریه / شفق: سرخی آفتاب هنگام غروب خورشید
نکات مهم دستوری ← و آب را: حذف فعل به قرینه لفظی (و آب را دوست دارم). / مهر مادر، سرخگون ، آینه دار
نجابت ، محراب با مسند
آرایه های ادبی ← تشخیص: قیام درختان / تلمیح: به این موضوع که آب، مهریه حضرت فاطمه بوده است. / حُسن تعلیل:
شاعر بر پاماندن درختان را به خاطر احترام حسین (ع) می داند و هم چنین دوست داشتن آب را به خاطر این که مهریه
حضرت فاطمه بوده است. / تشبیه : شفق به آینه دار، فلق به محراب / خون : مجاز از شهادت / تناسب با صبح و فلق
معنی ← درختان را به خاطر این دوست دارم که به احترام تو بر پای ایستاده اند و آب را به خاطر این دوست دارم که
مهریهٔ مادر توست. خون تو (شهادت تو) به شرف ارزش و اعتبار بخشیده است. سرخی شفق نشات دهنده نجابت و
مظلومیت توست و فلق، محرابی است که تو در آن جا نماز شهادت را به جای آورده ای.

مفهوم ۱: ارزش خون (شهادت) امام حسین (ع)

مفهوم ۲: محترم بودن امام حسین (ع) نزد همه کس و همه چیز

مفهوم ۳: مفهوم تلمیحی «آب مهریه حضرت فاطمه»

در فکر آن گودالم
که خون تو را مکیده است
هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم
در **حُضیض** هم می توان عزیز بود
از گودال بپرس!

معنی واژه ها ← رفیع : بلند، مرتفع/ حُضیض: جای پست در زمین یا پایین کوه، فرود

نکات مهم دستوری ← هیچ گودالی: مفعول، ترکیب وصفی(هیچ : صفت مبهم)/ عزیز: مسند/می توان بود : فعل غیر شخصی

آرایه های ادبی ← تشخیص: مکیدن گودال، از گودال پرسیدن/تضاد : رفیع و حُضیض/ متناقض نما ، رفیع بودن گودال ، در حُضیض عزیز بودن / تلمیح : شرف المكانُ بالمکین

معنی ← من در فکر آن گودالی هستم که خون تو را مکیده است. هیچ گودالی را تا به حال چنین رفیع و عزیز ندیده بودم. در عین پستی و ذلت هم می توان عزیز و با عزت بود؛ از گودال سؤال کن (تا به صحت گفتار من برسی).

مفهوم ۱ : عزت یافتن در عین ذلت

مفهوم ۲: شرف المكانُ بالمکین

شمشیری که بر گلوی تو آمد
هر چیز و همه چیز را در **کاینات**
به دو پاره کرد:
هر چه در سوی تو، حسینی شد
و دیگر سو یزیدی...
آه، ای مرگِ تو معیار!
مرگت چنان زندگی را به **سخره** گرفت
و آن را بی قدر کرد
که مردنی چنان
غبطه بزرگ زندگانی شد

خونت
با خون بهایت حقیقت
در یک تراز ایستاد
و عزمت، ضامن دوام جهان شد
- که جهان با دروغ می باشد -
و خون تو، امضای "راستی" است...

معنی واژه ها ← کاینات: موجودات / ضامن: ضمانت کننده، کفیل، به عهده گیرنده غرامت / سخره: مسخره کردن، ریشخند / قدر: ارزش / معیار: وسیله سنجش / عزم: قصد، اراده / غبطه: رشک بردن، حال و روز کسی را آرزو داشتن بی آنکه خواهان زوال آن باشیم.

نکات مهم دستوری ← ای: نشانه ندا (منادا: محذوف است = ای کسی که) / مرگ تو: نهاد / معیار: مسند

آرایه های ادبی ← تضاد: حسینی و یزیدی، مرگ و زندگی، مردن و زندگانی، دروغ و راستی / تشخیص: سخره گرفتن / مرگ، غبطه زندگانی، ضامن شدن عزم / خون: مجاز از شهادت

معنی ← شمشیری که گلوی تو را بریده، همه دنیا را به دو بخش تقسیم کرد. هر چیزی و هر کسی که به سوی تو آمد و طرفدار تو شد، بر حق است و هر چه که از تو گریزان شده و مقابل تو ایستاد، بر باطل است.

آه ای حسین (ع)، شهادت تو معیار حق و باطل است و مرگ تو آن چنان زندگی را به تمسخر و ریشخند گرفت و آن را بی ارزش نموده که حتی زندگانی، آرزوی چنین مرگی را دارد. حقیقت که خون بهای توست با خون تو هم تراز و هم ارزش است (خونت، عین حقیقت است). اراده تو ضامن دوام جهان شد. جهان با دروغ و باطل، متلاشی می شود اما تو با خونت، حقیقت و راستی را رواج دادی و جاری ساختی.

مفهوم ۱: تقابل حق و باطل در دنیا

مفهوم ۲: حقیقت خون امام حسین (ع)

مفهوم ۳: ترجیح مرگ بر زندگی

تو تنهاتر از شجاعت
در گوشه روشن وجدان تاریخ ایستاده ای
به پاسداری از حقیقت

و صداقت

شیرین ترین لبخند
بر لبان اراده توست
چندان تناوری و بلند
که به هنگام تماشا
کلاه از سر کودک عقل می افتد

معنی واژه ها ← صداقت: راستی / تناور: تنومند، فربه، قوی جُثّه

نکات مهم دستوری ← تناور و بلند: مسند و معطوف (ی: هستی = فعل اسنادی)

آرایه های ادبی ← گوشه وجدان و وجدان تاریخ : اضافه استعاری و تشخیص / شیرین ترین لبخند: حس آمیزی / تشبیه:
صداقت به شیرین ترین لبخند / لبان اراده : اضافه استعاری و تشخیص / کودک عقل: تشبیه (اضافه تشبیهی) / کلاه از سر
افتادن: کنایه تعجب و حیرت

معنی ← تو چون شجاعت تنها و بی مانند هستی و همیشه در گوشه ای از وجدان منصفانه تاریخ به پاسداری از حقیقت
، جای داری. صداقت و راستی چون لبخندی شیرین بر لبان تو نشسته است و تو آن قدر بلند و با عظمت هستی که عقل از
درک بزرگی تو حیران و سرگشته است .

مفهوم ۱: بی مانندی در شجاعت

مفهوم ۲: پاسداری از حق و حقیقت

مفهوم ۳: حیرت و سر شکستگی عقل از زیبایی معشوق

مفهوم ۴: عزم و اراده راسخ

بر تالابی از خون خویش
در گذرگه تاریخ ایستاده ای
با جامی از فرهنگ
و بشریت رهگذار را می آشامانی
-هر کس را که تشنه شهادت است-

گوشواره عرش، مجموعه کامل شعرهای آیینی، سیدعلی موسوی گرمارودی

معنی واژه ها ← تالاب: آب گیر، برکه / رهگذار: رهگذر، مسافر

آرایه ادبی ← گذرگه تاریخ : اضافه تشبیهی / جام: مجاز از شراب / تشبیه : فرهنگ به جام (شراب) / اشتقاق: گذرگه و رهگذار / تناسب: خون و شهادت، جام و می آشامانی و تشنه / تلمیح به حدیث : « وَ بَدَّلَ مُهَجَّتَهُ فَبِكَ لَيْسْتَنْقِذَ عَنِ الضَّلَالَةِ وَ حَيْرَةِ الْجَهَّالَةِ = او، حسین(ع)، خورش را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد.

معنی ← بر برکه ای از خون خود در گذرگاه تاریخ ایستاده ای و آنانی را که عاشق شهادت اند ، فرهنگ شهادت می آموزی .

مفهوم ۱: تداوم راه شهادت ، تداوم راه امام حسین (ع)

مفهوم ۲: شهادت امام حسین (ع) جهاد فکری و فرهنگی است.

مفهوم ۳: شهادت امام حسین (ع) موجب نجات و راهنمایی است.

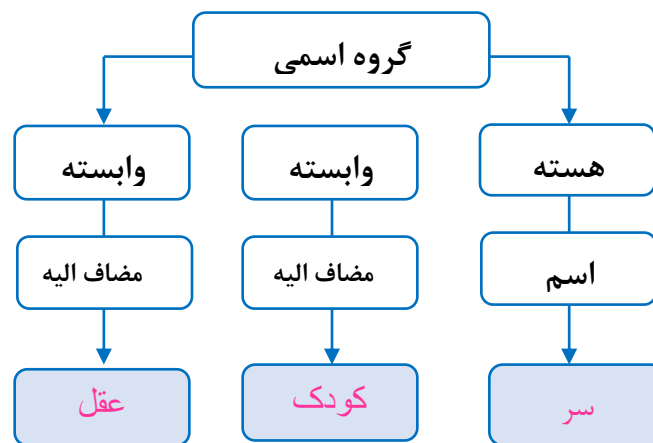
کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) مترادف و متضاد واژه « رفیع » را از متن درس بیابید.

پاسخ: واژه مترادف: بلند / واژه متضاد: حسیض

۲) از متن درس، برای نمودار زیر، یک گروه اسمی مناسب؛ سپس به کمک آن جاهای خالی را پر کنید.



قلمرو ادبی

۱) دو نمونه از کاربرد « تشخیص » در متن درس مشخص کنید.

پاسخ: مرگت چنان زندگی را به سخره گرفت / از گودال بپرس

۲) شعر سپید، گونه ای از شعر معاصر است که آهنگ دارد اما وزن عروضی ندارد و جای قافیه ها در آن مشخص نیست.

▪ شعر « پاسداری از حقیقت » را از این دید بررسی کنید.

پاسخ : این شعر در قالب سپید سروده شده است، چون اولاً وزن عروضی ندارد. ثانیاً هر جا که ضرورت شاعری اقتضا کند، قافیه ذکر می شود؛ مثلاً « شجاعت و صداقت » در بخشی از این شعر .

۳) به بیت زیر توجه کنید.

« بید مجنون در تمام عمر، سر بالا نکرد حاصل بی حاصلی نبود به جز شرمندگی »

صائب

پاسخ :

آرایه های ادبی : سر بالا نکردن بید مجنون : تشخیص

مفهوم : بی ثمری ، موجب شرمندگی است .

در این بیت، شاعر برای شکل ظاهری و آویزان بودن شاخه ها و برگ های درخت بید، علتی شاعرانه اما غیرواقعی آورده است و آن، سرافکندگی بید به سبب بی حاصلی است.

وقتی شاعر یا نویسنده دلیلی غیرواقعی اما ادبی برای موضوعی بیان کند؛ به گونه ای که بتواند خواننده را قانع کند، آرایه «حُسن تعلیل» پدید می آید.

«حسن تعلیل» در لغت، به معنای دلیل و برهان نیکو آوردن است؛ اگرچه این دلیل و برهان، واقعی، علمی یا عقلی نیست اما مخاطب آن را از علت اصلی دلپذیرتر می یابد.

▪ در کدام قسمت از متن درس «حُسن تعلیل» به کار رفته است؟ دلیل خود را بنویسید

پاسخ : درختان را دوست می دارم که به احترام تو قیام کرده اند. ← شاعر بر پا ایستادن درختان را به خاطر احترام امام حسین (ع) می داند.

قلمرو فکری

۱) با توجه به متن درس، شاعر چه نوع مرگی را غبطهٔ بزرگ زندگانی می داند؟

پاسخ: مرگ در راه خدا

۲) در متن درس، «عقل» با چه ویژگی هایی وصف شده است؟ چرا؟

پاسخ: حیرت و سرگستگی؛ چون تاب و توان تماشای عظمت امام حسین(ع) را ندارد و از این همه عظمت، سرگشته است.

۳) هر یک از موارد زیر، با کدام قسمت از شعر «پاسداری از حقیقت» ارتباط معنایی دارد؟

▪ شَرَفُ الْمَكَانِ بِالْمَكِينِ. (ارزش هر جای و جایگاهی به کسی است که در آن قرار گرفته است).

پاسخ:

هیچ گودالی چنین رفیع ندیده بودم در حوض هم می توان عزیز بود

▪ وَ بَدَلُ مُهَجَّتِهِ فَبِكَ لَيْسَتَنْقِدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجِهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الصَّلَاةِ.

(او، حسین(ع)، خونسش را در راه تو داد تا بندگان را از نادانی و سرگردانی گمراهی نجات بخشد).

پاسخ:

بر تالابی از خون خویش ایستاده ای / در گذرگه تاریخ ایستاده ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذار را می آشامانی -
هر کس را که تشنهٔ شهادت است -

کنج حکمت دیوار عدل

عامل شهری به خلیفه نبشت که دیوار شهر، خراب شده است، آن را عمارت باید کردن.
جواب نبشت که شهر را از عدل، دیوار کن و راه ها از ظلم و خوف پاک کن، که حاجت نیست به گِل و خشت و سنگ و گچ.

سیاست نامه، **خواجه نظام الملک توسی**

معنی واژه ها ← عامل : حاکم، والی / عمارت کردن: بنا کردن، آباد کردن، آبادانی

آرایه های ادبی ← تشبیه: عدل به دیوار / مراعات نظیر: گِل، خشت، سنگ، گچ

مفهوم : توصیه به عدل و دادگری، ظلم ستیزی، عدالت گستری حاکم

۱- مضمون عبارت «شهر را از عدل، دیوار کن و راه ها از ظلم و خوف پاک کن، که حاجت نیست به گل و خشت و سنگ.» در همه گزینه ها به جز یافت می شود.

- (۱) ریاست به دست کسانی خطاست که از دستشان دست ها بر خداست
 (۲) ز بیگانه پرهیز کردن نکوست که دشمن توان بود در زی دوست
 (۳) خرابی کند مرد شمشیر زن نه چندان که دود دل طفل و زن
 (۴) مکن تا توانی دل خلق ریش و گر می کنی می کنی بیخ خویش

پاسخ: گزینه ۲

۲- مضمون «شرف المکانُ بالمکین» در کدام گزینه یافت می شود؟

- (۱) خواهی که به ملک دل سلیمان باشی از صافی سینه خاتمی پیدا کن
 (۲) من از خدایی بخوام که در مکان شرف تو را به دولت و نیک اختری مکین دارد
 (۳) شرف مرد به سرهنگی و سروانی نیست نسب و نام به شهزادگی و خانی نیست
 (۴) دل شکسته ما را مبین به چشم حقارت که جای دوست بود این خرابه ای که تو دیدی

پاسخ: گزینه ۴

۳- مضمون قطعه « بر تالابی از خون خویش / در گذرگه تاریخ ایستاده ای / با جامی از فرهنگ / و بشریت رهگذر را می آشامانی / هر کس را که تشنه شهادت است » به کدام گزینه نزدیک تر است؟

- | | |
|--------------------------------------|---------------------------------|
| (۱) غم می خوری از مشکل خویش ای انسان | وَلله کلید مشکلات است حسین |
| (۲) در ورطه گمراهی و سرگردانی | وَلله که کشتی نجات است حسین |
| (۳) ای آن که برات کربلا می خواهی | در دست کرامتش برات است حسین |
| (۴) ای مدعی عشق حسین این را دان | عامل به نماز و به زکات است حسین |

پاسخ: گزینه ۴

۴- مضمون قطعه « چندان تناوری و بلند / که به هنگام تماشا / کلاه از سر کودک عقل می افتد » در کدام گزینه یافت می شود؟

- | | |
|--------------------------------------|----------------------------------|
| (۱) آسوده خاطرم که تو در خاطر منی | گر تاج می فرستی و گر تیغ می زنی |
| (۲) ای چشم عقل خیره در اوصاف روی تو | چون مرغ شب که هیچ نبیند به روشنی |
| (۳) گیرم که بر کنی دل سنگین ز مهر من | مهر از دلم چگونه توانی که بر کنی |
| (۴) سعدی چو سروری نتوان کرد لازم است | با سخت بازوان به ضرورت فروتنی |

پاسخ: گزینه ۲

۱ هم مرگ بر جهان شانیز بگذرد هم رونق زمان شانیز بگذرد

معنی واژه ها ← رونق: رواج، شکوه

نکات مهم دستوری ← هم ونیز: قید/ مرگ و رونق زمان: نهاد/ بگذرد: مضارع اخباری (می گذرد)

آرایه های ادبی ← جهان: مجاز از زندگی/ تکرار: هم، نیز، بگذرد

معنی: مرگ به سراغ شما هم خواهد آمد و رونق و شکوه زندگی شما هم به پایان خواهد رسید.

مفهوم ۱: ناپایداری ظلم

مفهوم ۲: ناپایداری عمر و حتمی بودن مرگ

مفهوم ۳: نزول قدرت و از رونق افتادن دوران خوشی (از عرش به فرش آمدن)

وین بوم محنت از پی آن تا کند خراب بر دولت آشیان شانیز بگذرد

معنی واژه ها ← بوم: جغد/ محنت: اندوه، غم/ دولت: دارایی، زمان فرمانروایی

کلمات مهم دستوری ← خراب: مسند/(کند=گرداند: فعل اسنادی مفعول و مسند خواه/ بوم محنت: نهاد/ آن،

دولت آشیان: متمم

آرایه های ادبی ← تشبیه: بوم محنت (اضافه تشبیهی)، دولت آشیان (دولت به آشیان)/ بوم: نماد نحسی و

شومی/

معنی ← این اندوه و غم فقط به ما بسنده نمی کند بلکه بر آشیانه دولت شما نیز گذر می کند و آن را

ویران می نماید.

مفهوم ۱: نزول قدرت و خوشبختی (از عرش به فرش آمدن)

مفهوم ۲: فراگیر بودن و همه گیر بودن مرگ

آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام بر حلق و بر دهان شانزیر بگذرد

معنی واژه ها ← اجل: مرگ، زمان مرگ / گلوگیر: خفه کننده / خاص و عام: همه مردم
نکات دستوری ← آب اجل: نهاد / گلوگیر: مسند / حلق و دهان: متمم و معطوف
آرایه های ادبی ← آب اجل: اضافه تشبیهی / گلو، حلق و دهان: مراعات نظیر / تلمیح: به کل نفس ذائقة الموت / گلوگیر: کنایه از خفه کننده و گیرنده حیات و گشونده
معنی: مرگ که همه جهانیان را فرا می گیرد، روزی شما را هم نابود می کند.
فراگیر بودن مرگ، مرگ شاه و گدا نمی شناسد؛ حتمی بودن مرگ

چون داد عادلان به جهان در، تقا نکرد بیداد ظالمان شانزیر بگذرد

معنی واژه ها ← داد: عدل، انصاف / بقا: پایداری، ماندگاری، پایداری / بیداد: ظلم، ستم
نکات مهم دستوری ← داد عادلان و بیداد ظالمان: نهاد / جهان: متمم (به: حرف اضافه، در: حرف اضافه تأکیدی)
آرایه های ادبی ← تضاد: داد و بیداد، عادلان و ظالمان / واج آرایی: تکرار واج «د»، «ا»، «و»....
معنی ← وقتی عدل عادلان در جهان باقی نمانده است، ظلم ظالمان هم پایدار نمی ماند.
مفهوم ۱: ناپایداری ظلم
مفهوم ۲: در جهان چیزی بقای ابدی ندارد.

۵ در مملکت چون غرش شیران گذشت و رفت این عمو سگان شانزیر بگذرد

معنی واژه ها ← غرش: غریدن (صدای شیران) / عمو: صدای سگان
نکات مهم دستوری ← چو: حرف پیوند وابسته ساز (وقتی که) / غرش شیران و عمو سگان: نهاد
آرایه های ادبی ← شیران: استعاره از پهلوانان، انسان های شجاع، نیک مردان و بزرگان / سگان: استعاره از فرومايگان و ناکسان و انسان های نالایق / تضاد: شیران و سگان
معنی ← وقتی که بانگ نیک مردان و پهلوانان به پایان خود می رسد، صدای فرومايگانی چون شما هم به پایان خود خواهد رسید.
مفهوم ۱: ناپایداری ظلم
مفهوم ۲: در جهان چیزی بقای ابدی ندارد.

بادی که در زمانه بسی شمع ها بکشت هم بر چراغدان شامیز بگذرد

معنی واژه ها ← گشتن: خاموش کردن / چراغدان: جای قرار گرفتن چراغ، چراغ، فانوس
نکات مهم دستوری ← بادی: نهاد برای هر دو جمله/ بسی شمع ها: مفعول (ترکیب وصفی، بسی: صفت
مبهم)
آرایه های ادبی ← باد: استعاره از مرگ و نیستی / شمع: استعاره از وجود انسان ها، عمر آدم ها/ چراغدان:
استعاره از انسان های حاکم، طبقه حاکم، وجود آدم های نالایق/ باد و شمع، باد و چراغدان: تضاد
معنی ← باد مرگ که وجود آدم های بسیاری را فرا گرفت، روزی بر وجود شما هم خواهد وزید و نابودتان
خواهد کرد.
مفهوم: حتمی بودن مرگ، فراگیر بودن مرگ، ناپایدار بودن زندگی

زین کاروانسرای بسی کاروان گذشت ناچار کاروان شامیز بگذرد

معنی واژه ها ← کاروانسرا: محل اقامت کاروانیان
نکات مهم دستوری ← بسی کاروان: نهاد، ترکیب وصفی / این کاروان سرا: ترکیب وصفی، متمم/ ناچار: قید
آرایه های ادبی ← کاروان سرا: استعاره از دنیا/ کاروان: استعاره از عمر، زندگی، انسان ها/ کاروان سرا و
کاروان: تناسب
معنی ← دنیا کاروان سرای است که انسان ها دسته دسته از آن عبور کردند و به ناچار شما حاکمان نیز از
این کاروان سرای دنیا، خواهید گذشت.
مفهوم: فراگیر بودن مرگ، حتمی بودن مرگ، ناپایداری عمر دنیایی

ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن تأثیر اختران شامیز بگذرد

معنی واژه ها ← مُفْتَخِر: سربلند، صاحب افتخار/ طالع: سرنوشت، بخت / مسعود: سعادت‌مند، نیک بخت/
اختران: ستارگان
نکات مهم دستوری ← ای: نشانه ندا(منادا محذوف است؛ ای کسی که ...)/ مفتخر: مسند/ تأثیر اختران شما:
نهاد

آرایه های ادبی ← تلمیح: به باور قدیمی که ستارگان در سرنوشت آدمی تأثیرگذارند./ اختران و طالع: تناسب

معنی ← ای کسی که به نیک بختی و خوش اقبالی خود افتخار می کنی، نیک بختی شما نیز به زودی به پایان خواهد رسید.

مفهوم ۱: نزول دوران نیک بختی و خوش اقبالی، نحس شدن سعد، گذرا بودن و ناپایداری خوشی ها
مفهوم ۲: مفهوم تلمیحی تأثیر ستارگان در سرنوشت آدمی

بر تیرجورتان ز تحمل سپر کنیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد

معنی واژه ها ← جور: ظلم و ستم

نکات مهم دستوری ← متمم: تیر جور، تحمل / کنیم: مضارع اخباری (می کنیم) / سختی کمان شما: نهاد / بگذرد: مضارع التزامی

آرایه های ادبی ← تشبیه: تیر جور (اضافه تشبیهی)، تشبیه تحمل به سپر / سخت کمان بودن: کنایه از زورمندی و توانمندی / تیر، سپر، کمان: مراعات نظیر

معنی ← ما با تحمل و استقامت در برابر ظلم شما ایستادگی می کنیم تا زورآوری و سلطه شما هم به زودی به پایان برسد.

مفهوم ۱: ناپایداری ظلم

مفهوم ۲: ایستادگی در برابر ظلم

۱۰ ای تورمه سرده به چوپان کرک طبع این کرگی شبان شما نیز بگذرد

سیف فرغانی

معنی واژه ها ← رَمه: گله / گرگ طبع: گرگ سرشت، دارای خلق و خوی درندگی / شبان: چوپان

نکات مهم دستوری ← ای: نشانه ندا (کسی که: منادای محذوف) / گرگ طبع: صفت مرگب (بیانی مطلق) / رَمه: مفعول / این کرگی شبان شما: نهاد

آرایه های ادبی ← رَمه: استعاره از مردم / چوپان: استعاره از حاکمان ظالم / شبان: استعاره از حاکمان ظالم / چوپان کرگ طبع: تشبیه، طبعی چون طبع گرگ / رَمه و گرگ: تضاد / رَمه و چوپان: تناسب / کرگی: استعاره

از ستمگری

معنی ← ای کسی که مردم را چون گله ای به دست حاکمان درنده خود سپرده ای، این درنده خویی شما نیز پایان می پذیرد.

مفهوم ۱: ناپایداری ظلم

مفهوم ۲: درنده خویی حاکمان و پادشاهان

مفهوم ۳: حاکمان مانند چوپان و مردم چون گله اند.

قلمرو زبانی

۱) در شعری که خواندید، پنج واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

پاسخ: محنت، طالع، مسعود، طبع، مفتخر

۲) تفاوت معنایی فع «گشت» را در ابیات زیر توضیح دهید.

■ گفتم که نوش لعلت ما را به آرزو کشت گفتا تو بندگی کن کاو بنده پرور آید

معنی واژه ها ← نوش: شهد و عسل / لعل: یکی از سنگ های گران قیمت

آرایه های ادبی ← لعل: استعاره از لب / نوش لعل: اضافه تشبیهی / تشخیص: لعلت ما گشت.

مفهوم ۱: بندگی لازمه وصال است (بندگی، لازمه بنده پروری است).

مفهوم ۲: رنج و تلخی فراق

مفهوم ۳: ضرورت اطاعت و فرمان پذیری، تسلیم در برابر خواسته های معشوق

■ بادی که در زمانه بسی شمع ها بکشت هم بر چراغدان شما نیز بگذرد

پاسخ: در بیت اول به معنی «از بین بردن» و در بیت دوم به معنی «خاموش کردن» است.

۳) برای هر واژه مشخص شده، یک مترادف از متن درس بیابید.

■ بر در بخت بد فرود آید هر که گیرد عنان مرکبش، آز ناصر خسرو

معنی واژه ها ← عنان: افسار / آز: حرص و طمع / مرکب: اسب

پاسخ سؤال: بخت بد مترادف با بوم محنت است که نشانه شومی و نحسی است.

مفهوم: فرجام بد حرص و طمع

پاسخ سؤال: «اعتبار» مترادف با «رونق» است.
مفهوم: ارزش و اعتبار هر کسی به اندازه بلند همّتی اوست.

قلمرو ادبی

(۱) قافیه و ردیف را در بیت نخست این سروده مشخص کنید.

پاسخ: جهان و زمان: واژه های قافیه / شما نیز بگذرد: ردیف

(۲) در بیت زیر، کنایه ها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

بر تیر جورتان ز تحمل سپر کنیم تا سختی کمان شما نیز بگذرد

پاسخ: سخت کمان بودن: کنایه از توانمندی و زورمندی / سپر کردن: مقاومت و ایستادگی

(۳) به بیت زیر توجه کنید:

برکن زبن این بنا که باید از ریشه بنای ظلم برگند
محمدتقی بهار

مفهوم: ظلم ستیزی

در مصراع اول، مقصود شاعر از «بنا»، مفهوم «ظلم» است؛ یعنی شاعر، «ظلم» را به «بنا» تشبیه کرده است؛ سپس به سبب شباهت آن دو به هم مشبّه (ظلم) را حذف کرده و فقط مشبّه به (بنا) را ذکر کرده است تا شباهت را تا مرحله یکی شدن نشان دهد؛ به این تصویر خیال انگیز، «استعاره» می گویند.

در استعاره، یک طرف تشبیه (مشبّه یا مشبّه به) ذکر نمی شود.

مثال برای حذف « مشبه به »: خورشید شکفت.
«خورشید» به «گل» تشبیه شده است و «شکفتن» از ویژگی های گل است که به خورشید نسبت داده شده است.

■ در بیت پنجم، استعاره ها را مشخص کنید و مفهوم هر یک را بنویسید.

پاسخ: شیران: استعاره از پهلوانان و نیک مردان و بزرگان/ سگان: استعاره از فرومایگان و افراد نالایق

قلمرو فکری

(۱) با توجه به توضیح زیر، معنی و مفهوم بیت اول درس را به نثر روان بنویسید.

سیف الدین محمد فرغانی، در سده هفتم هجری، هنگامی که شهرهای بزرگ و آباد ایران، در آتش بیداد مغولان می سوخت، این شعر را سرود. سیف در این سروده، از رفتار ظالمانه فرمانروایان و تاخت و تاز سپاه مغول، با بیان کوبنده ای انتقاد می کند.

پاسخ: مرگ به سراغ شما هم خواهد آمد و رونق و شکوه زندگی شما هم به پایان خواهد رسید (ناپایداری ظلم، حتمی بودن مرگ و نزول قدرت).

(۲) در بیت زیر، مقصود شاعر از « رمه »، «چوپان گرگ طبع» و «گرگی شبان» چیست؟

ای تو رمه سپرده به چوپانِ گرگِ طبع
این گرگیِ شبانِ شما نیز بگذرد

پاسخ: رمه: مردم/ چوپانِ گرگِ طبع: حاکمانِ ظالم/ گرگیِ شبان: ستمگری حاکمان

(۳) از متن درس، برای حدیث و آیه زیر، نمونه بیتهی مرتبط بیابید و بنویسید.

« الدَّهْرُ يَوْمَانِ يَوْمٌ لَكَ وَ يَوْمٌ عَلَيْكَ ». امام علی (ع)

پاسخ: ای مفتخر به طالع مسعود خویشتن
تأثیر اختران شما نیز بگذرد

« كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ ». سورة آل عمران، آیه ۱۸۵

پاسخ: آبِ اجل که هست گلوگیر خاص و عام
بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد

۴) سرودهٔ زیر، یادآور کدام بیت درس است؟

ما بارگه دادیم، این رفت ستم بر ما بر قصر ستمکاران، گویی چه رسد خذلان
خاقانی

معنی واژه ها ← خذلان: درماندگی، بی بهرگی از یاری

مفهوم: ناپایداری ظلم، فرجام بد ستمگری

پاسخ: متناسب با این بیت:

چون داد عادلان به جهان در، بقا نکرد بیداد ظالمان شما نیز بگذرد

۱ علی ای همای رحمت، تو چه آیتی خدارا! که به ماسوا کفندی همه سایه‌ها را

معنی واژه‌ها ← هُما: پرنده ای از راسته شکاریان / دارای جُته ای نسبتاً درشت. در زبان پهلوی به معنی فرخنده است و به همین دلیل، نماد سعادت به شمار می آید. / آیت: نشانه / رحمت: مهربانی، بخشش / ماسوا» مخفف ماسوی الله؛ آن چه غیر از خداست، همه مخلوقات نکات مهم دستوری ← علی، همای رحمت: منادا / خدا: متمم (خدا را= برای خدا) / سایه هُما: مفعول / چه آیتی: ترکیب وصفی، مسند

آرایه های ادبی ← همای رحمت: استعاره از علی(ع) / سایه افکندن: کنایه از لطف و عنایت کردن

* «همای رحمت» اضافه شایستگی است. کافی است بین مضاف و مضاف الیه، واژه «منشأ» را بگذارید: همایی که منشأ رحمت است.

مفهوم ۱: علی (ع) نشانه ای از لطف و رحمت الهی است.

مفهوم ۲: مورد لطف و عنایت قرار گرفتن

دل اگر خداشناسی همه درخ علی بین به علی شناختم من، به خدا قسم، خدارا

معنی واژه‌ها ← به علی: به واسطه علی

نکات مهم دستوری ← دل: منادا (ای دل)، به خدا قسم: شبه جمله سوگند (به خدا قسم می خورم).

آرایه های ادبی ← دل: تشخیص یا مجاز از کل وجود انسان یا خود شاعر (مخاطب قرار دادن غیر انسان، تشخیص است. از سویی دیگر می توانیم «دل» را مجازاً خود انسان بگیریم که در این صورت دیگر تشخیص در کار نیست.) / خدا شناسی: ایهام دوگانه خوانی (۱- خداشناس هستی. ۲- خدا را می شناسی.) / رخ: مجاز از گل وجود

مفهوم: علی(ع) واسطه خداشناسی است.

برو ای کدای مسکین در خانه علی زن که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را

معنی واژه ها ← مسکین: فقیر، بیچاره / کرم: عطا، بخشش، احسان
نکات مهم دستوری ← گدا: متمم (گدا را: به گدا) / دهد: مضارع اخباری (می دهد) / نگین پادشاهی:
مفعول

آرایه های ادبی ← در خانه کسی را زدن: کنایه از کمک خواستن / نگین: مجاز از انگشتری (نگین
پادشاهی: اضافه شایستگی) / تلمیح: به زکات دادن علی (ع) هنگام رکوع که انگشتری خود را به
تهیدستی می بخشند.

مفهوم ۱: درویش نوازی، دستگیری از بینوایان

مفهوم ۲: مفهوم تلمیحی به آیه زکات (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و
یؤتون الزکاة و هم راکعون).

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا؟

معنی واژه ها ← مدارا: به مهربانی رفتن
نکات مهم دستوری ← علی: متمم (به جز از: حرف اضافه مرکب) / چو: حرف پیوند وابسته ساز (وقتی که،
چون که) / اکنون: قید / گوید: مضارع اخباری (می گوید) / که (که گوید): نهاد * «مدارا» عیب قافیه دارد
که شاعر ردیف و قافیه را در یک واژه جمع کرده است.
آرایه های ادبی ← تلمیح: ضربت خوردن علی (ع) به دست ابن ملجم و وصیت امیرالمؤمنین به فرزندش
امام حسن (ع) (پسر=امام حسن (ع)).

مفهوم ۱: مدارا و آشتی جویی با دشمنان

مفهوم ۲: مفهوم تلمیحی ضربت خوردن علی (ع) به دست ابن ملجم

۵ به جز از علی که آرد پسری ابوالعجائب که علم کند به عالم شهدای کربلا را؟

معنی واژه ها ← ابوالعجائب: صاحب شگفتی ها/ علم کردن: مشهور کردن، سرشناس کردن
نکات مهم دستوری ← علی: متمم (به جز از: حرف اضافهٔ مرکب)/ آرد: مضارع اخباری (می آورد)/
که (که آرد): نهاد/ پسری ابوالعجائب: ترکیب وصفی، مفعول
آرایه های ادبی ← که (چه کسی)، که (حرف پیوند): جناس همسان (تام)/ علم کردن: کنایه از شهرت
بخشیدن/ علم و عالم: جناس ناهمسان
مفهوم ۱: شگفتی آفرینی
مفهوم ۲: شهرت بخشی
مفهوم ۳: شهرت قیام امام حسین (ع)

چو به دوست عهد بندد ز میان پاک بازان چو علی که می تواند که به سر برد وفا را؟

معنی واژه ها ← پاک باز: عاشقی که در راه معشوق از همه چیز خود کاملاً بگذرد و همه چیز را کاملاً
بیازد؛ عاشق واقعی/ به سر بردن: به پایان رسانیدن
نکات مهم دستوری ← که (که می تواند): نهاد/ وفا: مفعول/ دوست، علی: متمم/ به سر برد: مضارع
التزامی (به سر ببرد)
آرایه های ادبی ← جناس همسان (تام): چو (وقتی که)، چو (مثل و مانند) - که (چه کسی)، که (حرف
پیوند)/ تشبیه: چو علی/ تلمیح: به شب هجرت رسول اکرم که حضرت علی (ع) به جای ایشان در بستر
خوابید و ایشان را از شرّ معاندان نجات داد (لیلة المبيت). / دوست: ایهام (۱- خدا ۲- رسول اکرم)
مفهوم ۱: وفاداری، ثبات قدم در عشق
مفهوم ۲: پاک بازی و جان فشانی
مفهوم ۳: مفهوم تلمیحی به لیلة المبيت

نه خدا توانمش خواند نه بشر توانمش گفت تسخیرم چه نامم شه ملک لافتی را؟

معنی واژه ها ← متحیر: حیرت زده، سرگشته

نکات مهم دستوری ← خدا، بشر: مسند/ خواند و گفت: فعل اسنادی مفعول و مسندخواه/ متحیر:

مسند/ چه: مسند/ نه: قیدنفی/ شه ملک لا فتی: مفعول

آرایه های ادبی ← ملک لافتی: اضافه تشبیهی و تلمیح دارد به: لا فتی آلا علی و لا سیف إلا ذوالفقار/
شه: کنایه از علی(ع)

مفهوم ۱: توصیف ناپذیری علی(ع)

مفهوم ۲: عظمت و بزرگی علی(ع)

مفهوم ۳: جوانمردی و بخشنده‌گی علی(ع)

مفهوم ۴: مفهوم تلمیحی «لا فتی آلا علی و لا سیف إلا ذوالفقار»

چه زخم چو نای هر دم، ز نوای شوق او دم؟ که لسان غیب خوش تر بنوازد این نوا را

نکات مهم دستوری: چه: ضمیر پرسش و قید پرسش/ نای، نوای: متمم/ این نوا: مفعول/ بنوازد: مضارع

اخباری(می نوازد)/ دم زخم: مضارع التزامی(دم بزخم)

آرایه های ادبی ← دم(هر دم): مجاز از زمان، لحظه/ دم و دم: جناس همسان(تام)/ تشبیه: چو نای)/ دم
زدن: کنایه از سخن گفتن

مفهوم ۱: ناتوانی در بیان شوق

مفهوم ۲: ناله نی در بیان شوق است.

«همه شب در این امیدم که نسیم صبحگاهی به پیام آشنایی بنوازد آشنا را»

نکات مهم دستوری ← همه شب: ترکیب وصفی، قید(همه=هر: صفت مبهم)/ نسیم صبحگاهی: نهاد/
بنوازد: مضارع التزامی

آرایه های ادبی ← تضمین: این بیت از حافظ است که استاد شهریار آن را تضمین کرده است./ همه
شب: ایهام(۱- هر شب ۲- تمام شب، سراسر شب)/ آشنایی: ایهام(۱- یک آشنا، یک دوست ۲- منسوب
به آشنا)

مفهوم ۱: پیغام رسانی باد(باد صبا)

مفهوم ۲: پیغام از سوی معشوق به سوی عاشق

مفهوم ۳: محرم بودن باد صبا

۱۰ ز نوای مرغ یا حق بشنو که در دل شب غم دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا

سید محمد حسین بهجت تبریزی (شهریار)

معنی واژه ها ← مرغ یا حق: نوعی جغد(نماد عارفان و شب زنده داران)

نکات مهم دستوری ← نوای مرغ یا حق، دل شب: متمم/ شهریار: منادا

آرایه های ادبی ← دل شب: اضافه استعاری و تشخیص

*«شهریار» عیب قافیه دارد که شاعر ردیف و قافیه را در یک واژه جمع کرده است. در اشعار بزرگانی
چون حافظ هم، چنین عیبی دیده می شود. نمونه:

دل می رود ز دستم صاحب‌دلان خدا را دردا که راز پنهان، خواهد شد آشکارا

در مصراع اول «خدا» واژه قافیه و «را» ردیف است اما در مصراع دوم «آشکارا» یک واژه است و ردیف و
قافیه در آن جمع شده است.

مفهوم: شب زنده داری و راز و نیاز شبانه با خدا

درک و دریافت

۱) شاعر به کمک کدام ویژگی های زبانی، باور و ایمان عمیق و ارادت خود را نسبت به اهل بیت (ع) آشکار می سازد؟
پاسخ: با زبانی نرم و لطیف، بیانی آغشته با احساسات

۲) در این سروده به کدام ویژگی های شخصیت والای حضرت علی (ع) اشاره شده است؟
پاسخ: بخشنده و درویش نوازی، مدارا با دشمنان، عظمت و بزرگی، خدانشناسی، مایه رحمت، وفاداری

۱- مضمون آیه شریفه «كُلَّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ»، در همه گزینه ها به جز یافت می شود.

- (۱) آب اجل که هست گلوگیر خاص و عام
بر حلق و بر دهان شما نیز بگذرد
- (۲) بیا و بار سفر ساز و زاد زه برگیر
که عاقبت برود هر که او ز مادر زاد
- (۳) بیداری حیات شود منتهی به مرگ
آرامش است عاقبتِ اضطراب ها
- (۴) مرگ بهتر ز زندگانی زشت
مردنت به ز بارِ غیر به دوش

پاسخ: گزینه «۴»

۲- بیت «چون دادِ عادلان به جهان در، بقا نکرد/ بیدادِ ظالمان شما نیز بگذرد» با همه گزینه ها به جز قرابت مفهومی دارد.

- (۱) پادشاهی که طرح ظلم افکند
پای دیوار مُلک خویش بکند
- (۲) تو راستی کن و با گردش زمانه بساز
که مکر هم به خداوند مکر گردد باز
- (۳) ما بارگه دادیم این رفت ستم بر ما
بر رقص ستمکاران تا خود چه رسد خذلان
- (۴) جزای نیک و بدِ خلق با خدای انداز
که دست ظلم نماند چنین که هست دراز

پاسخ: گزینه «۲»

۳- مضمون مصراع «بر تیرِ جوُرتان ز تحمّل سپر کنم» در همهٔ گزینه ها به جز یافت می شود.

- | | |
|--|-----|
| از تحمّل خصمِ بالا دست گردد زبردست | (۱) |
| موج تیغ از کف گذارد پیش ساحل بر زمین | |
| خصم سرکش شود از راه تحمّل مغلوب | (۲) |
| خاک، خاموش به از آب کند آتش را | |
| قناعت می کنم با درد چون درمان نمی یابم | (۳) |
| تحمّل می کنم با زخم چون مرهم نمی بینم | |
| گر از تحمّل من، خصم شد زبون چه عجب؟ | (۴) |
| فلک حریفِ زبردستی مدارا نیست | |

پاسخ: گزینه «۳»

۴- بیت «زنوای مرغ یاحق بشنو که در دل شب/ غمِ دل به دوست گفتن چه خوش است شهریارا» با همهٔ گزینه ها به جز قرابت مفهومی دارد.

- | | |
|---------------------------|-----|
| علی آن شیر خدا شاه عرب | (۱) |
| الفتی داشته با این دل شب | |
| ناشناسی که به تاریکی شب | (۲) |
| می کشد بار گدایان عرب | |
| فجر تا سینهٔ آفاق شکافت | (۳) |
| چشمِ بیدار علی خفته نیافت | |
| شب شنفته است مناجات علی | (۴) |
| جوششِ چشمهٔ عشق ازلی | |

پاسخ: گزینه «۲»

۵- بیت « برو ای گدای مسکین در خانهٔ علی زن / که نگین پادشاهی دهد از کرم گدا را» با همهٔ گزینه ها به جز قرابت مفهومی دارد.

- | | |
|-------------------------------------|-----|
| ای صاحب کرامت، شکرانهٔ سلامت | (۱) |
| روزی تفقدی کن درویش بینوا را | |
| ثوابت باشد ای دارای خرمن | (۲) |
| اگر رحمی کنی بر خوشه چینی | |
| آن چه زر می شود از پرتو آن قلب سیاه | (۳) |
| کیمیایی است که در صحبتِ درویشان است | |
| جوانمرد اگر راست خواهی ولی است | (۴) |
| کرم پیشهٔ شاه مردان، علی است. | |

پاسخ: گزینه «۳»

درس دهم

دریادلان صف شکن

غروب روز بیستم بهمن ۱۳۶۴ حاشیهٔ اروندرود

غروب نزدیک می شود و تو گویی تقدیر تاریخی زمین در حاشیهٔ اروندرود جاری می‌گردد و مگر به راستی جز این است؟ تاریخ، مَشیتِ باری تعالی است که از طریق انسان‌ها به انجام می‌رسد و تاریخ فردای کرهٔ زمین به وسیلهٔ این جوانان تحقق می‌یابد؛ همین بچه‌هایی که اکنون در حاشیهٔ اروندرود گرد آمده‌اند و با اشتیاق منتظر شب هستند تا به قلب دشمن بتازند.

معنی واژه‌ها ← دریادلان: شجاع، بی‌باک/ صف شکن: شکنندهٔ صف، برهم‌زنندهٔ صفِ دشمن/ تقدیر: سرنوشت/ اروندرود: رودخانه‌ای مرزی بین ایران و عراق/ مَشیت: خواست و اراده/ باری: از نام‌های خداوند، آفریننده، خالق/ تعالی: بلندمرتبه‌است، برتر است./ باری تعالی: خداوند بزرگ/ حاشیه: گوشه و کنار/ آرایه‌های ادبی ← جاری: ایهام تناسب (۱- معنی غلط: جریان رود اروندرود-۲- معنی درست: انجام شدن کار)/ فردا: مجاز از آینده

مفهوم ۱: جریان یافتن تقدیر الهی

مفهوم ۲: تحقق یافتن مَشیتِ الهی به دست انسان‌ها

مفهوم ۳: خداوند عامل همهٔ رخدادهاست.

بچه‌ها، آماده و مسلح، با کوله‌پشتی و پتو و جلیقه‌های نجات، در میان نخلستانهای حاشیهٔ اروندرود، آخرین ساعات روز را به سوی پایان خوش انتظار طی می‌کنند. بعضی‌ها وضو می‌گیرند و بعضی دیگر پیشانی بندهایی را که رویشان نوشته‌اند «زائران کربلا» بر پیشانی می‌بندند. بعضی دیگر از بچه‌ها گوشهٔ خلوتی یافته‌اند و گذشتهٔ خویش را با وسواس یک قاضی می‌کاوند و سراپای زندگی خویش را محاسبه می‌کنند و وصیت‌نامه می‌نویسند: «حق الله را خدا می‌بخشد اما وای از حق الناس...» و تو به ناگاه دلت می‌لرزد: آیا وصیت‌نامه‌ات را تنظیم کرده‌ای؟

معنی واژه‌ها ← مسلح: مجهز به سلاح/ زائر: زیارت‌کننده/ حق الله: حق خدا/ حقی که خدا بر بندگان دارد./ حق الناس: حق مردم/ کاویدن: جست و جو کردن، کند و کاو کردن/ وسواس: دو دلی/ آرایه‌های ادبی ← تشبیه: بچه‌ها به قاضی

مفهوم ۱: اهمیت حقّ الناس، ضایع نکردن حق مردم، فرجام بد زیر پا گذاشتن حقّ الناس

مفهوم ۲: ضرورت حسابرسی از خود

از یک طرف، بچه های مهندسی جهاد، آخرین کارهای مانده را راست و ریس می کنند و از طرف دیگر سگان دارها قایق هایشان را می شویند و با دقتی عجیب همه چیز را واری می کنند ... راستی تو طرز استفاده از ماسک را بلدی؟ وسایل سنگین راه سازی را بار شناورها کرده اند تا به محض شکستن خطوط مقدم دشمن، آنها را به آن سوی رودخانه ا روند حمل کنند و بچه ها نیز همان بچه های صمیمی و بی تکلف و متواضع و ساده ای هستند که همیشه در مسجد و نماز جمعه و محلّ کارت و اینجا و آنجا می بینی ... اما در اینجا و در این ساعات، همه چیزهای معمولی حقیقتی دیگر می یابند. تو گویی اشیا گنجینه هایی از رازهای شگفت خلقت هستند، اما تو تا به حال در نمی یافته ای.

معنی واژه ها ← راست و ریس کردن : آماده و مهیا کردن / سگان : دنباله کشتی، ابزاری در دنباله کشتی برای حرکت

دادن کشتی از سمتی به سمت دیگر/ سگان دار : مسئول هدایت کشتی / تکلف : رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمل (بی تکلف : بی ریا

و صمیمی) متواضع : فروتن

آرایه های ادبی ← تشبیه : اشیا به گنجینه هایی از رازهای شگفت

مفهوم ۱: آماده نبرد شدن

مفهوم ۲: پدیده های عالم ، آینه تجلی خداوند : پدیده های عالم ، تجلی راز های آفرینش هستند .

مفهوم ۳: غفلت آدمی از درک راز آفرینش

در اینجا و در این لحظات، دل ها آن چنان صفایی می یابند که وصف آن ممکن نیست. آن روستایی جوانی که گندم و برنج و خربزه می کاشته است، امشب سربازی است در خدمت ولیّ امر. به راستی آیا می خواهی سربازان رسول الله (ص) را بشناسی؟ بیا و بین آن رزمنده، کشاورز است و این یک طلبه است و آن دیگری در یک مغازه گمنام، در یکی از خیابان های دورافتاده مشهد لابیات فروشی دارد و به راستی آن چیست که همه ما را در اینجا، در این نخلستان ها گردآورده است؟

تو خود جواب را می دانی: عشق.

مفهوم: عشق ، محرک همه چیز و همه کس

اینجا سوله ای است که گردان عبدالله آخرین لحظات قبل از شروع عملیات را در آن می گذرانند. اینها که یکدیگر را در آغوش گرفته اند و اشک می ریزند، دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رُعب و وحشت می لرزانند و در برابر قوّه الهی آنان هیچ قدرتی یارای ایستایی ندارد.

ساعتی بیش به شروع حمله نمانده است و اینجا آیینۀ تجلی همه تاریخ است. چه می جویی؟ عشق؟ همین جاست. چه می جویی؟ انسان؟ اینجاست. همه تاریخ اینجا حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجاست.

معنی واژه ها ← سوله: ساختمان سقف دار فلزی / رُعب: ترس ، دلهره ، هراس / قوّه: نیرو / یارا: توانایی / تجلی: آشکار شدن : جلوه

کردن / حنین: نام نبردی است در منطقه حنین (بین مکه و طائف) که میان مسلمانان و کافران پس از فتح مکه روی داد. آرایه های ادبی ← قدرت: مجاز از آدم یا کشور قدرتمند / دریا دل: تشبیه (دل چون دریا) / تشبیه: این جا به آیینۀ مفهوم ۱: قدرتی بالاتر از قدرت الهی نیست.

مفهوم ۲: دریا دلی و بی باکی / ترس و وحشت شیطان از قدرت رزمندگان

صبح روز بیست و یکم بهمن ماه کناره اروند

هنوز فضا از نم باران آکنده است، اما آفتاب فتح در آسمان سینه مؤمنین درخششی عجیب دارد. دیشب در همان ساعات اولیه عملیات، خطوط دفاعی دشمن یکسره فروریخت. پیش از همه غواص ها در سکوت شب، بعد از خواندن دعای فرج و توسل به حضرت زهراى مرضیه (س)، به آب زدند و خط را گشودند و آن گاه خیل قایق ها و شناورها به آن سوی اروند روان شدند. صف طویل رزمندگان تازه نفس، با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است، وسعت جبهه فتح را به سوی فتوحات آینده طی می کنند و خود را به خط مقدم می رسانند. گاه به گاه گروهی از خط شکن ها را می بینی که فاتحانه، اما با همان تواضع و سادگی همیشگی، بی غرور، بعد از شبی پرحادثه باز می گردند، و به راستی چقدر شگفت آور است که انسان در متن عظیم ترین تحولات تاریخ جهان و در میان سردمداران این تحوّل زندگی کند و از نسیان و غفلت، هرگز در نیابد که در کجا و در چه زمانی زیست می کند.

معنی واژه ها ← آکنده: پُر ، مملو ، انباشته / فرج: گشایش در کار / توسل: دست به دامن شدن / مرضیه پسندیده / طویل: طولانی، بلند / وسعت: گستردگی / فتح: پیروزی / خیل: لشکر ، دسته / سردمدار: سر دسته ، رئیس / نسیان: فراموشی

آرایه های ادبی ← تشبیه: آفتاب فتح ، آسمان سینه: (اضافه تشبیهی)

* با آرامش و اطمینانی که حاصل ایمان است .

مفهوم: ایمان به خدا، آرامش بخش است (الا بذكر الله تطمئن القلوب).

آنها با اشتیاق از بین گل و لای که حاصل جزر و مدّ آب «خور» است، خود را به قایق‌ها می‌رسانند و ساحل را به سوی جبهه‌های فتح ترک می‌کنند. طلبه جوانی با یک بلندگوی دستی، همچون وجدان جمع، فضای نفوس را با یاد خدا معطر می‌کند و دائم از بچه‌ها صلوات می‌گیرد. دشمن در برابر ایمان جنود خدا متکی به ماشین پیچیده جنگ است. از همان نخستین ساعات فتح، هواپیماهای دشمن در پی تلافی شکست بر می‌آیند؛ حال آنکه در معركة قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد. دشمن حیرت زده است که چگونه ممکن است کسی از مرگ نهراسد؟! کجا از مرگ می‌هراسد آن کس که به جاودانگی روح خویش در جوار رحمت حق آگاه است؟ و این چنین اگر یک دست تو نیز هدیه راه خدا شود، باز هم با آن دست دیگری که باقی است، به جبهه‌ها می‌شتابی. وقتی «اسوه» آن «تمثیل وفاداری»، عباس بن علی (ع) باشد، چه باک اگر هر دو دست تو نیز هدیه راه خدا شود؟ اینها که نوشت‌هام، وصف حال رزمنده‌ای است که با یک دست و یک آستین خالی، در کنار «خور» ایستاده است. تفنگ دوربیندارش نشان می‌دهد که تک تیرانداز است و آن آستین خالی اش، که با باد این سوی و آن سوی می‌شود، نشانه مردانگی است و اینکه او به عهدی که با ابوالفضل (ع) بسته، وفادار است. چیست آن عهد؟:

معنی واژه‌ها ← جزر و مد: پایین و بالا آمدن دریا / خور: زمین پست، شاخه‌ای از دریا / نفوس: جمع نفس: مجازاً انسان‌ها، موجودات زنده / جنود: جمع جند، لشکریان، سپاهیان / متکی: تکیه‌کننده / تلافی: جبران کردن / معركة: میدان جنگ / مجاهد: جهادکننده در راه خدا / جوار: کنار / اسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی / تمثیل: نمونه، مثل آرایه‌های ادبی ← هواپیما: مجاز از سرنشینان هواپیما / معركة قلوب: اضافه تشبیهی / تلمیح: به «الا بذكر الله تطمئن القلوب»

*در معركة قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد.
مفهوم: ایمان به خدا، آرامش بخش است «الا بذكر الله تطمئن القلوب».

«مبادا امام را تنها بگذاری!».

در خط، درگیری با دشمن ادامه دارد. دشمن، برده ماشین است و تو ماشین را در خدمت ایمان کشیده‌ای. در زیر آن آتش شدید، بولدوزچی جهاد خاکریز می‌زند. بر کوهی از آتش نشسته است و کوهی از خاک را جا به جا می‌کند و معنای خاکریز هم آن گاه تفهیم می‌شود که در میان یک دشت باز گرفتار آتش دشمن باشی. یک رزمنده روستایی فریمانی در میان خاک نشسته است و با یک بیل دستی برای خود سنگری می‌سازد. آنها چه اُنسی با خاک گرفته‌اند و خاک، مظهر فقر مخلوق در برابر غنای خالق است. معنای آنکه در نماز پیشانی بر خاک می‌گذاری، همین است و تا با خاک اُنس نگیری، راهی به مراتب قُرب نداری. برو به آنها سلام کن؛ دستشان را بفشار و بر شانه پهنشان

بوسه بزن. آنها مجاهدان راه خدا و عَلمَ داران آن تحوّل عظیمی هستند که انسانِ امروز را از بنیان تغییر می دهد. آنها تاریخِ آینده بشریت را می سازند و آینده بشریت، آینده الهی است.

مرتضی آوینی/به نقل از مجله ادبیات داستانی، شماره ۱۲ مهر

معنی واژه ها ← بولدورچی : راننده بولدوزور/ خاکریز زدن: درست کردن خندق و خاکریز/ تفهیم : فهماندن/ اُنس: عادت کردن و خو رفتن/ مظهر : نشانه ، نماد/ غَنا : توانگری ، بی نیازی (غَنا: آواز، سرود ، نغمه)/ مراتب: جمع مرتبه ، درجات، پایه ها/ قُرب: نزدیکی/ عَلم: پرچم، بیرق/ تحوّل: تغییر، دگرگونی/ عظیم: بزرگ

* تا با خاک اُنس نگیری راهی به مراتبِ قُرب نداری .

مفهوم: تواضع موجب رسیدن به خداست ؛ تواضع وفروتنی در برابر خدا

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) پنج گروه کلمه مهمّ املایی از متن درس بیابید و بنویسید.

پاسخ: مراتب قُرب، جزر و مد، نِسیان و غفلت، تواضع و سادگی، غُنای خالق

۲) مترادف واژه های زیر را از متن درس بیابید.

■ فراموشی ← نِسیان

■ بی ریا و صمیمی بی تکلف

۳) به جمله های زیر توجه کنید.

الف) خطوط دفاعی دشمن یکسره فروریخت.

ب) اینها دریادلان صف شکنی هستند که دل شیطان را از رُعب و وحشت می لرزانند.

به جمله اوّل که یک فعل دارد، «ساده» و به جمله دوم، که بیش از یک فعل دارد، «مرکّب» می گویند.

جمله «ب»، شامل دو جمله است که از نظر معنایی به یکدیگر وابسته اند؛ به طوری که یکی از جمله ها بدون دیگری

ناقص است:

جمله مرکّب، معمولاً از یک جمله پایه (هسته) و یک یا چند جمله پیرو (وابسته) تشکیل می شود؛ بخشی که پیوند وابسته ساز ندارد، پایه است.

پیوندهای وابسته ساز عبارت اند از: «که، تا، چون، اگر، زیرا، برای، اینکه، به طوری که، هنگامی که ...»

جمله «ب» را از این دید بررسی می کنیم:

جمله پایه یا هسته: اینها دریادلان صف شکنی هستند.
که

پیوند وابسته ساز

جملهٔ پیرو یا وابسته: (_____) دل شیطان را از رعب یا وحشت می لرزانند.

■ حال از متن درس برای هریک از انواع جمله، نمونه ای بیابید و بنویسید.

پاسخ :

جملهٔ ساده : غواص ها بعد از خواندن دعای فرج و توسل به آب زدند .

جملهٔ مرکب : تا با خاک اُنس نگیری، راهی به مراتب قُرب نداری .

پیرو (وابسته) پایه (هسته)

قلمرو ادبی

(۱) هر قسمت مشخص شده، دربردارندهٔ کدام آرایهٔ ادبی است؟
حسرت نبرم به خواب آن مرداب کآرام درون دشت شب خفته است

پاسخ :

مرداب : استعاره و نماد از انسان های بی تحرک/ دشت شب : اضافهٔ تشبیهی

(۲) در عبارت زیر، ارکان هر تشبیه را مشخص کنید.
«آفتاب فتح در آسمان سینهٔ مؤمنین درخششی عجیب دارد.»

پاسخ:

آفتاب فتح ← فتح : مشبّه ، آفتاب : مشبّه به

آسمان سینه ← سینه : مشبّه ، آسمان : مشبّه به

(۱) نویسنده در کدام جمله، از مفهوم آیه « أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ » (سوره رعد، آیه ۲۸) بهره گرفته است؟

در معركة قلوب مجاهدان خدا، آرامشی که حاصل ایمان است، حکومت دارد .

(۲) درباره ارتباط محتوایی متن « دریادلان صف شکن » و این سروده شفیعی کدکنی توضیح دهید.

حسرت نبرم به خواب آن مرداب کارام درون دشت شب خفته است
دریایم و نیست باکم از طوفان دریا همه عمر خوابش آشفته است

مفهوم: تحرک داشتن، نفی خمودی و سکون و بی تحرکی، شجاعت و بی باکی
پاسخ: رزمندگان هم مثل دریایی هستند که دایم در تحرک اند و از خمودی و بی تحرکی، نفرت دارند .

(۳) چرا نویسنده معتقد است که « همه تاریخ اینجا (جبهه) حاضر است؛ بدر و حنین و عاشورا اینجاست. »؟

یعنی مثل جنگ های صدر اسلام ، جنگ حق علیه باطل است.

کنج حکمت یک گام، فراتر

شیخ یک بار به طوس رسید. مردمان از شیخ استدعای مجلس کردند. اجابت کرد. بامداد در خانقاه، تخت بنهادند. مردم می آمدند و می نشستند.

معنی واژه ها ← استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن، فراخودن/ مجلس: مجازاً سخنرانی و وعظ/ اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن/ خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می آیند؛ سرا

چون شیخ بیرون آمد، مُقریان، قرآن برخواندند و مردم بسیار درآمدند. چنانکه هیچ جای نبود.

معنی واژه ها ← مُقری: کسی که آیات قرآن را به آواز می خواند؛ قرآن خوان

معرف بر پای خاست و گفت: « خدایش بیامرزاد که هرکسی از آنجا که هست، یک گام، فراتر آید».

معنی واژه ها ← معرف: کسی که در مجمع بزرگان، افرادی را که به مجلس وارد می شوند، معرفی می کند؛ شناساننده / فراتر: جلوتر

نکات مهم دستوری ← خدایش بیامرزاد: جمله دعایی، ش: جهش ضمیر، مفعول (خدا اورا بیامرزاد).

شیخ گفت: « وَصَلَّى اللهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٌ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ »؛ و دست به روی فرو آورد و گفت: « هرچه ما خواستیم گفت، و همه پیغمبران بگفته اند؛ او بگفت که از آنچه هستید، یک قدم فراتر آید.» کلمه ای نگفت و از تخت فرو آمد و بر این ختم کرد مجلس را.

اسرارالتوحید، محمد بن منور

معنی واژه ها ← فرود آمدن: پایین آمدن

مفهوم: در جا نزدن و به سوی جلو حرکت کردن، دوری از سکون و تلاش برای کمال

تست

۱- مضمون عبارت «حقّ الله را خدا می بخشد ، اما وای از حقّ النَّاس و تو به ناگاه دلت می لرزد : آیا وصیّت نامه ات را تنظیم کرده ای .» در همه گزینه ها به جز یافت می شود ؟

- | | |
|---|---|
| (۱) حسابِ خود این جا کن آسوده دل شو | میفکن به روز جزا کار خود را |
| (۲) با قیامت پاک کن این جا حساب خویش را | بر زمین از شرم عصیان خط کشیدن مشکل است |
| (۳) ز اوّل داد خلق از خود بده آن گه زمردم جوی | به فرّ اوج اسکندر شو آن گه قصد دارا کن |
| (۴) شرمندۀ حقّیم که حق را نشناسیم | این بارِ گران تا به قیامت ، سرِ دوش است |

پاسخ : گزینه ۴

۲- عبارت « تا با خاک اُنس نگیری ، راهی به مراتب قُرب نداری » ، با کدام گزینه قرابت مفهومی دارد ؟

- | | |
|--|---------------------------------------|
| (۱) بر کوی دوست کسی را گذر بُود | کو خاک کوی دوست شود در تمام عمر |
| (۲) شور عشق تو برَم تا به قیامت در خاک | زان که گر سر بشود شور تو از سر نشود |
| (۳) ما را سری است با تو که گر خلق روزگار | دشمن شوند و سر برود هم بر آن سریم |
| (۴) آب حیات من است خاک سرِ کوی دوست | گر دو جهان خرمی است ما و غمِ روی دوست |

پاسخ: گزینه ۱

۳- مضمون آیه شریفه « الا بذکر الله تطمئن القلوب » در همه گزینه ها به جز وجود دارد .

- | | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| یاد او قوّت به ایمان می دهد | (۱) ذکر حق آرامش جان می دهد |
| آه مجنون بوی لیلی می دهد | (۲) ذکر حق دل را تسلّا می دهد |
| با تو یاد هیچ کس نبوّد روا | (۳) ای خدا ای فضل تو حاجت را |
| ذکر حق عاری ز هر دامت کند | (۴) جام ایمان دایم آرامت کند |

پاسخ: گزینه ۳

۴- مضمون کدام بیت دورتر از سایر ابیات است؟

- | | |
|--|------------------------------------|
| موجیم که آسودگی ما عدم ماست | (۱) ما زنده به آنیم که آرام نگیریم |
| دریا همه عمر خوابش آشفته است | (۲) دریایم و نیست باکم از طوفان |
| تو را هست، بط را ز طوفان چه باک؟ (بط : مرغابی) | (۳) گراز نیستی دیگری شد هلاک |
| موج و دریا در گذار من است | (۴) زندگی در سکون نه کار من است |

پاسخ: گزینه ۳

۱ به خون کرکشی خاک من، دشمن من بجوشد گل اندر گل از گلشن من

معنی واژه ها ← گلشن: گلستان، گلزار

نکات مهم دستوری ← دشمن من: منادا(ای دشمن من)/ خاک من: مفعول/ بجوشد: مضارع اخباری (می جوشد)

آرایه های ادبی ← به خون کشیدن خاک: کنایه از کشتن و نابود کردن/ خاک: مجاز از وطن، سرزمین/ گل اندر گل جوشیدن: کنایه از رشد گل های فراوان/ گلشن: استعاره از وطن، سرزمین، میهن

معنی ← ای دشمن من، اگر خاک وطنم را به خون هم بکشی از خون شهیدان، گل های فراوانی خواهد رویید.

مفهوم ۱: میهن دوستی

مفهوم ۲: روییدن گل از خون شهیدان

تنم کر بسوزی، به تیرم بدوزی جداسازی ای خصم، سرازتن من

معنی واژه ها ← خصم: دشمن

نکات مهم دستوری ← تنم: مفعول/ بسوزی: مضارع التزامی(بسوزانی)/ بدوزی: مضارع التزامی/ جداسازی: مضارع التزامی(جداسازی)/ ای خصم: ندا و منادا/ «م» در «تیرم»: جهش ضمیر، مفعول(بدوزی ام)/ سر: مفعول

آرایه های ادبی ← سوزاندن تن: کنایه از کشتن و نابود کردن/ بسوزی و بدوزی: جناس

ناهمسان(ناقص)/ سر و تن: تناسب/ به تیر دوختن، سر از تن جدا کردن: کنایه از گشتن

معنی ← ای دشمن، اگر تنم را بسوزانی و مرا به تیر بدوزی و سر از تنم جداسازی(با بیت بعدی، موقوف المعانی است.)

مفهوم: میهن دوستی و شهادت طلبی

کجایم توانی، ز قلم ربانی تو عشق میان من و میهن من

معنی واژه ها ← ربودن: گرفتن، دزدیدن

نکات مهم دستوری ← ربایی: مضارع التزامی(ربایی)

معنی ← نمی توانی عشق میان من و میهنم را از قلمم بگیری.

مفهوم: میهن دوستی تا سر حد مرگ، عشق به وطن

من ایرانی ام آرمانم شهادت تجلی هستی است، جان کنان من

معنی واژه ها ← آرمان: آرزو، عقیده/ تجلی: جلوه گری، پدیدار شدن چیزی درخشان مانند نور، روشنی

نکات مهم دستوری ← من: نهاد/ ایرانی: مسند/ آرمان: نهاد/ شهادت: مسند(آرمانم، شهادت است.)/
تجلی: مسند/ جان کنان: نهاد

آرایه های ادبی ← متناقض نما: جان کنان(مردن)، عین زندگی است./ تلمیح: اشاره دارد به آیه «و لا تحسبنّ الذّین قُتِلوا فی سبیل الله أمواتا بلّ أحياءٌ عند ربّهم يُرزقون» = مپندارید کسانی که در راه خدا کشته شدند، مرده اند بلکه آن ها زنده اند و نزد خدا روزی می خورند.

معنی ← من ایرانی هستم و آرزویم شهادت است و مردن در راه خدا، جلوه ای از زندگی است.

مفهوم ۱: میهن دوستی، شهادت طلبی / مفهوم ۲: جاودانگی شهید / مفهوم ۳: شهادت (مردن) عین زندگی است.

۵ پندار این شعله افسرده گردد که بعد از من افروز دازد فن من

معنی واژه ها ← افسرده: خاموش، سرد / افروزیدن: افروختن / مدفن: جای دفن، گور

نکات مهم دستوری ← این شعله افسرده گردد: مفعول برای «مپندار» / افروزد: افروخته شود (در وجه ناگذر)

آرایه های ادبی ← شعله: استعاره از عشق به وطن / تضاد: افسرده گردد و افروزد

معنی بیت ← گمان نکن که عشق به وطن در درونم خاموش شود. این عشق حتی بعد از مرگم، از گورم زبانه می کشد.

مفهوم: عشق به وطن، میهن دوستی، میهن دوستی و حتی بعد از مرگ، جاودانگی عشق به وطن

نه تسلیم و سازش، نه تکریم و خواهش بنازده نیرنگ تو، توسن من

معنی واژه ها ← سازش: توافق / تکریم: بزرگداشت، گرامیداشت / توسن: اسب سرکش، مقابل رام

نکات مهم دستوری ← بنازد: مضارع اخباری (می تازد) / توسن من: نهاد / نه: قید نفی

آرایه های ادبی ← توسن: استعاره از شجاعت، ایمان، خشم

معنی ← ای دشمن، در برابر تو نه تسلیم می شوم، نه سازش می کنم، نه تو را گرامی می دارم و نه خواهش و تمنا می کنم. اسب سرکشم به نیرنگ و فریب تو خواهد تاخت.

مفهوم ۱: تسلیم نشدن / مفهوم ۲: سازش ناپذیری / مفهوم ۳: مبارزه در برابر نیرنگ دشمن / مفهوم ۴:

تکریم نکردن دشمن / مفهوم ۵: عدم درخواست از دشمن

کنون رود خلق است دریای جوشان همه خوشه خشم شد خرمن من

نکات مهم دستوری ← رود خلق: نهاد / دریای جوشان: مسند

آرایه های ادبی ← تشبیه: رود خلق (اضافه تشبیهی)، رود خلق به دریای جوشان.

※ابهامی در مصراع دوم وجود دارد که آیا خوشه خشم به شیء بزرگتری تبدیل شده (مثل مصراع اول، رود به دریا) یا تمام خرمن وجود به خوشه چشم؟ پس می شود گفت: (الف) خشم که خوشه ای بیش نبوده حالا تبدیل به خرمنی شده است (فراوانی خشم). (ب) خرمن وجودم سراسر تبدیل به خشم شده.

معنی ← اکنون مردم به دریای جوشانی تبدیل شده اند و خوشه های خشم تمام خرمن وجودم را فرا گرفته است.

مفهوم ۱: اتحاد مردم

مفهوم ۲: خشم مردم

من آزاده از خاک آزادگانم گل صبر می پرورد دامن من

نکات مهم دستوری ← گل صبر: مفعول / دامن من، من: نهاد / خاک آزادگان: متمم / می پرورد: مضارع اخباری

آرایه های ادبی ← گل صبر: اضافه تشبیهی / خاک: مجاز از سرزمین / دامن: مجاز از وجود

معنی ← من آزاده ای از سرزمین آزادگان هستم و وجودم، صبر و شکیبایی را پرورش می دهد.

مفهوم ۱: آزادگی

مفهوم ۲: صبر در برابر سختی ها

زنی کر تیغ ستم کردن من

جزاز جام توحید هرگز ننوشتم

سپیده کاشانی (سرور اعظم باکوچی)

معنی واژه ها ← توحید: یگانه دانستن خداوند

نکات مهم دستوری ← جام توحید: متمم (جز از: حرف اضافهٔ مرکب) / ننوشتم: مضارع اخباری (نمی نوشتم) / زنی: مضارع التزامی (بزنی) / گردن من: مفعول / هرگز: قید

آرایه های ادبی ← جام توحید، تیغ ستم: اضافهٔ تشبیهی / گردن زدن: کنایه از کشتن / جام: مجاز از شراب

معنی ← تنها به یگانگی خدا اعتقاد دارم و اگر مرا بکشی، باز هم بر این باورم.

مفهوم ۱: اعتقاد به توحید و یگانگی خدا، یکتا پرستی / مفهوم ۲: ایستادگی بر عقیدهٔ خود تا پای جان

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) برای واژه « افسرده » دو معادل معنایی بنویسید.

پاسخ:

۱- خاموش ۲- غمگین

۲) اجزای هر جمله بیت زیر را در جدول قرار دهید.

من ایرانیم، آرمانم شهادت تجلی هستی است، جان کندن من

نهاد	گزاره
من	ایرانیم
آرمانم	شهادت
جان کندن من	تجلی هستی است

قلمرو ادبی

۱) این سروده را از نظر قالب و مضمون با شعر « مهر و وفا » مقایسه کنید.

پاسخ: هر دو در قالب غزل سروده شده اند با این تفاوت که شعر حافظ مضمونی عاشقانه و غنایی دارد اما شعر « خاک آزادگان » مضمون انقلابی دارد.

۲) در شعری که خواندید، واژه های « خاک » و « شعله » در کدام مفهوم مجازی به کار رفته اند؟

پاسخ: خاک: سزمین / شعله: عشق

۳) گاهی اجزای کلام، برای تأثیر بیشتر سخن در زبان ادبی، بنا بر تشخیص شاعر یا نویسنده جا به جا می شود؛ مانند مصراع «گل صبر، می پرورد دامن من»، که مفعول و فعل بر نهاد، مقدّم شده است تا شیوایی و رسایی کلام بیشتر شود؛ به این گونه بیان، «شیوه بلاغی» می گویند. این شیوه در مقابل شیوه عادی قرار می گیرد. در شیوه عادی، اصل بر این است که نهاد همه جمله ها در ابتدا و فعل در پایان قرار گیرد.

■ نمونه ای از کاربرد شیوه بلاغی را در متن درس بیابید و آن را توضیح دهید.

پاسخ: زنی گر به تیغ ستم گردن من ← گر به تیغ ستم گردن من را بزنی.

تقدم فعل بر متمم و مفعول

قلمرو فکری

۱) در کدام بیت، بر مفهوم «یگانه پرستی» تأکید شده است؟

پاسخ: جز از جام توحید هرگز ننوشم زندگی گر به تیغ ستم گردن من

۲) مضمون بیت های دوم و سوم را با سروده زیر مقایسه کنید.

تا زبر خاکی ای درخت تنومند مگسل از این آب و خاک ریشه پیوند

ادیب الممالک فراهانی

زبر: بالا، فوق، مقابل پایین

مفهوم: وطن دوستی، عشق به وطن جاودانه است.

پاسخ: در بیت دوم و سوم شاعر اعتقاد دارد که عشق وطن، جاودانه است. در این بیت نیز شاعر بر این باور است که

هرگز نباید پیوند خود را از وطن برید.

آرایه های ادبی ← درخت تنومند: استعاره از هم وطن / آب و خاک: مجاز از ایران

۳) در کدام بیت، به مفهوم آیه شریفه « وَلَا تَحْسَبَنَّ الدِّينَ قُتُلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ » (سوره آل عمران، آیه ۱۶۹) اشاره شده است؟

پاسخ: من ایرانی ام، آرمانم شهادت تجلی هستی است، جان کندن من

روان‌خوانی شیرزنان ایران

متن تغریظ رهبر معظم انقلاب بر کتاب «من زنده ام»:

کتاب را با احساس دوگانه اندوه و افتخار و گاه از پشت پرده اشک خواندم و بر آن صبر و همت و پاکی و صفا و بر این هنرمندی در مجسم کردن زیبایی‌ها و رنج‌ها و شادی‌ها آفرین گفتم. گنجینه یادها و خاطره‌های مجاهدان و آزادگان، ذخیره عظیم و ارزشمندی است که تاریخ را پربار و درس‌ها و آموختنی‌ها را پرشمار می‌کند. خدمت بزرگی است آنها را از ذهن‌ها و حافظه‌ها بیرون کشیدن و به قلم و هنر و نمایش سپردن. این نیز از نوشته‌هایی است که ترجمه اش لازم است. به چهار بانوی قهرمان این کتاب و به ویژه نویسنده و راوی هنرمند آن سلام می‌فرستم.

۱۳۹۲/۷/۵

معنی واژه‌ها ← تغریظ: ستودن، نوشتن یادداشتی ستایش آمیز درباره یک کتاب/ مجسم کردن: به تصویر کشیدن/ راوی: روایت کننده

آرایه‌های ادبی ← تشبیه: پرده اشک، پنجینه یادها و خاطره‌ها/ تشخیص: به قلم و هنر و نمایش سپردن
مفهوم ۱: احساس اندوه و افتخار نسبت به دلآوری‌ها/ مفهوم ۲: توصیه به ثبت دلآوری‌ها

ابتدا باید مجروحانی را که وارد بخش فوریت‌های پزشکی (اورژانس) می‌شدند، شناسایی، و بعد مشخصاتشان را ثبت می‌کردم. برای این کار، لباسهای مجروحان را با قیچی از نشان بیرون می‌آوردم تا آماده شست و شو و رسیدگی شوند. بیمارستان به همه چیز شبیه بود، جز بیمارستان؛ غلغله بود. ازدحام مردم برای اهدای خون و کمک رسانی، همه کارکنان بیمارستان را کلافه کرده بود و نظم بیمارستان از دست رئیس و مدیر و پرستار و نگهبان، خارج شده بود. صدای زوزه آمبولانس‌ها و صدای هشدار حمله هوایی، در هم آمیخته بود.

معنی واژه‌ها ← غلغله: شور و غوغا، آشوب، هیاهو/ ازدحام: انبوه جمعیت/ کلافه: سر در گم/ اهدا: هدیه دادن
آرایه‌های ادبی ← زوزه آمبولانس: اضافه استعاری
مفهوم: وخیم بودن اوضاع

قطع برق، هنگام حمله هوایی، بیمارستان را ناچار به استفاده از برق اضطراری می‌کرد. تخت‌ها کفاف مجروحان را نمی‌داد. حتی فرصت نمی‌شد جنازه شهدا را به سردخانه منتقل کنند. حتما باید بالای سر افراد می‌رفتی تا تشخیص

می دادی، زنده اند یا مرده. گورستان شهر، گنجایش این همه جنازه را نداشت. حتی برای بردن اجساد، ماشین نداشتیم و آمبولانس‌ها ترجیح می‌دادند، مجروحان را جا به جا کنند.

معنی واژه‌ها ← اضطراری: ضروری، الزامی / کفاف: به اندازه کافی، آن اندازه روزی که انسان را بس باشد. / ترجیح: برتری دادن چیزی بر دیگری
آرایه‌های ادبی ← آمبولانس‌ها: مجاز از راننده‌های آمبولانس
مفهوم: وخیم بودن اوضاع

از زمین و آسمان، مرگ بر شهر می‌بارید. کودکانی که مادرهایشان را در بمباران از دست داده بودند، سرگردان و تنها در شهر، رها شده بودند.
با خودم گفتم: جنگ، مسئله ریاضی نیست که درباه اش فکر کنی و بعد حلش کنی؛ جنگ اصلاً منطقی ندارد که با منطق بخواهی با آن کنار بیایی. جنگ، کتاب نیست که آن را بخوانی. جنگ، جنگ است. جنگ، حقیقتی است که تا آن را نبینی، درکش نمی‌کنی.

آرایه‌های ادبی ← مرگ: استعاره مکنیه از باران (مرگ مثل بارانی می‌بارید).
مفهوم ۱: جنگ منطق ندارد و قابل پیش بینی نیست.
مفهوم ۲: جنگ با تجربه کردن قابل درک است.
مفهوم ۳: اوضاع وخیم و مرگبار

کم کم به تابلوی راهنمای ۱۲ کیلومتری آبادان نزدیک می‌شدیم. چند نفر سرباز در کنار جاده، زیر لوله‌های نفت به حالت سینه خیز، دراز کشیده بودند و چند خودروی خودی متوقف شده، توجهم را جلب کرد.
ناگهان خودروی ما با صدای انفجار مهیبی متوقف شد. نمی‌توانستیم هیچ حرفی بزنیم.

معنی واژه‌ها ← متوقف: درنگ کننده (متوقف شدن: در جا ایستادن) / مهیب: ترسناک، ترس آور، هولناک

از راننده پرسیدم: چی شد؟

گفت: نمی‌دانم، مثل اینکه اسیر شدیم.

- اسیر کی شدیم؟

- اسیر عراقی‌ها.

- اینجا مگه آبادان نیست؟ تو ما رو دادی دست عراقی‌ها؟

- الله كبر، خواهر! همه با هم اسير شدیم.

در این هنگام، سربازهای عراقی سریع خودشان را به ماشین ما رساندند. من کنار پنجره، بی حرکت نشسته بودم؛ اما آنها شیشه ماشین را با قنّداق شکستند. وقتی پیاده شدیم، مثل مور و ملخ از کمینگاه های خود درآمدند و دور ماشین جمع شدند و راننده و سرنشین را مثل کیسه شن به پایین جاده پرتاب کردند.

معنی واژه ها ← قنّداق: دسته تفنگ

آرایه های ادبی ← تشبیه: مثل مور و ملخ، مثل کیسه شن

دست هایم را روی لباسهایم کشیدم. مقنعه ام را تکاندم. به جیب هایم اشاره کردند. آستر جیب هایم را بیرون کشیدم. وقتی دست هایم را از جیبم درآوردم، در حالی که حکم مأموریتم را در یک مشتم پنهان کرده بودم، شروع به تکاندن جیبم کردم.

افسر عراقی متوجه کاغذها شد و اشاره کرد: « مشتم را باز کن ». با خنده ای زیرکانه، انگار که به کشف بزرگی رسیده است، هر دو کاغذ را از من گرفت و مترجم را صدا کرد. مترجم خواند: معصومه آباد؛ نماینده فرماندار آبادان. مأموریت: انتقال بچه های پرورشگاه به شیراز.

معنی واژه ها ← آستر: پارچه ای که زیر لباس می دوزند.

فکر کردند یکی از مهره های مهم نظامی ایران را به دام انداخته اند. درحالی که از خوشحالی در پوست خود نمی گنجیدند، پشت سر هم به عربی جملاتی می گفتند و من با کنجکاوی حرکات و حرف های آنها را گوش می دادم و دور و برم را می پاییدم، اما هر چه بیشتر گوش می دادم، کمتر می فهمیدم. کلمه « بناتُ الخُمینی » و ژنرال را در هر جمله و عبارتی می شنیدم. بلافاصله، بی سیم زدند و خبر را ارسال کردند.

معنی واژه ها: ← پاییدن: مراقب بودن/ بنات الخُمینی: دختران امام خمینی(ره)

آرایه های ادبی ← مُهره: استعاره از نیروی بسیار مهم/ به دام انداختن: کنایه از اسیر کردن

از مترجم پرسیدم: چی داره می گه؟
گفت: می گه ما دو ژنرال زن ایرانی را اسیر کرده ایم.
گفتم: ما مددکار **هلال** احمریم.

ترجمه کرد و افسر عراقی گفت: « زن های ایرانی از مردهای ایرانی خطرناک ترند.»
از اینکه دو دختر ایرانی در نظر آنها اینقدر خطرآفرین بودند، احساس غرور و استقامت بیشتری کردم.
یاد روزهایی افتادم که می خواستم خدا امتحانم کند. باورم نمی شد که امتحان من اسارت باشد.
برادرهایم را می دیدم که دست بسته و اسیرند. نمی خواستم جلوی دشمن، ضعف نشان دهم.

معنی واژه ها ← **هلال احمر: نام انجمنی غیر دولتی انسان دوستانه در ایران**

عنوان **بنت الخمینی** و ژنرال به من جسارت و جرئت بیشتری می داد، اما از سرنوشت مبهمی که پیش رویم بود
می ترسیدم.

صبحدم بیست و چهارم مهر، هم زمان شد با سر و صدای خودروهای **بعثی** و هجوم دوباره گروه گروه نیروهایی که از
شمال خرمشهر به سمت همین جاده سرازیر بودند. من و مریم را به گودالی انتقال دادند.

معنی واژه ها ← **بنت الخمینی: دختر خمینی / بعثی: نیروهای نظامی عراق در زمان صدام**

تعدادمان ساعت به ساعت بیشتر می شد. ساعت ده صبح جوانی با قامتی باریک و بلند و **محاسنی** قهوه ای مثل تیری
که از دور شلیک شود، به جمع ما پرتاب شد. پنجاه رأس گوسفند با صدای زنگوله هایشان او را همراهی می کردند و
عراقی ها گوسفندها را هم با او داخل گودال کردند. به هر طرف که سر می چرخانیدیم، صورت گوسفندها توی صورتمان
بود و روی دست و پایمان **فضله** می ریختند و یکسر بع بع می کردند.

معنی واژه ها ← **محاسن: ریش، موی صورت/ فضله: مدفوع، سرگین**
آرایه های ادبی ← تشبیه: جوان به تیر

هر گوسفندی که سر و صدا می کرد، به **محض** اینکه آن جوان، دستی به سرش می کشید ، آرام می شد. یکی از
برادرهای سپاه امیدیه از او پرسید: « اسمت چیه برادر؟ شغلت چیه؟»

با سادگی و صداقت تمام گفت: اسمم «عزیز» است و چوپانم. کاشی هستم. دیروز از کاشان راه افتادم. توی ولایتان هر کی دوست داشت، چند تا گوسفند برای سلامتی رزمنده ها به جبهه هدیه کرده. من تو مسیر آبادان بودم که گیر افتادم.

معنی واژه ها ← کاشی: اهل کاشان

ما را از گروه جدا کردند و سوار ماشین شدیم، اما هر دو ترجیح می دادیم، بین گوسفندها باشیم نه بین گرگها! صبح روز بعد با صدای همهمه بیرون، سراسیمه، بلند شدیم و برای اینکه از اخبار جدید، مطلع شویم از پشت پنجره، بیرون را نگاه کردیم.

معنی واژه ها ← ترجیح: برتری دادن چیزی بر دیگری / همهمه: هیاهو، سر و صدا / سراسیمه: آشفته / مطلع: آگاه
آرایه های ادبی ← گرگ ها: استعاره از عراقی ها / تضاد: گوسفند و گرگ
مفهوم ← گرگ صفت بودن دشمن

کامیونی پُر از اسیران ایرانی از نظامی گرفته تا غیرنظامی و پیر و جوان را وارد زندان کردند. یک نفر به آرامی گفت: این چه تقدیر و مصلحتی بود؛ ما آماده بودیم بجنگیم تا در راه خدا کشته شویم، آن وقت نجات پیدا می کردیم. یعنی خدا اینجا نشستن و کتک خوردن را از ما قبول می کند؟ از من پرسیدند: کی به کربلا آمدید؟ گفتم: اینجا که کربلا نیست، نمونه است. گفت: چرا، این راه و این تقدیر، عین کربلاست. عشق به کربلا و سیدالشهدا شما را به عراق کشانده است. از طلبه ای که نزدیک تر بود پرسیدم: «برادران مجروح اینجا نیستند؟» گفت: «نه خواهر، اینجا سالم ها را مجروح می کنند.»

معنی واژه ها ← نمونه: نام بازداشتگاهی در عراق / طلبه: دانشجوی علوی دینی
آرایه های ادبی ← تشبیه: این راه و این تقدیر به کربلا

بچه ها را نوبتی و از روی ملاک و معیار خودشان انتخاب می کردند و آنها را به اتاق شکنجه روانه می کردند. روی هر کس انگشت حرس الخمینی (پاسدار) می گذاشتند، او را با پای خودش می بردند، اما روی چهار دست و پا و با چهره ای خونین و مالین برمی گرداندند که اصلاً قابل شناسایی نبود.

آرایه های ادبی ← انگشت بر روی کسی گذاشتن: کنایه از نشانه کردن، انتخاب کردن

بچه‌ها برای اینکه این فضای ظالمانه و دلخراش را قابل تحمل کنند، همه چیز را به خنده و شوخی گرفته بودند. می‌نشستند توی صف کتک خوری، اما اسمش را گذاشته بودند، هواخوری. لباس‌های ضخیم و آستین بلند را چندتایی تن همدیگر می‌کردند که شدت ضربات کابل‌ها را کمتر احساس کنند.

دیوارها تنها شریک و تکیه‌گاه درد و رنج ما بودند. دیوارهایی که تعداد کاشی قهوه‌ای رنگ آنها را دانه دانه شمرده بودم. دیوارهایی که دیگر همه سایه روشن‌هایشان را می‌شناختیم. گویی در و دیوار، بخشی از دارایی ما بود که با ما جا به جا می‌شد؛ اما دیوارهای سلول شماره سیزده برای ما آشنا تر و جذاب تر بود. هر کاشی، یادگاری از یک عزیز در قاب بود. یادگاری‌ها با جسم تیزی، هنرمندانه با شعری لطیف و سوزناک، روی دیوار حک شده بود. روی یکی از کاشی‌ها نوشته شده بود:

مفهوم: آخت شدن با رنج دوران اسارت، تحمل درد اسارت

« تابوت مرا جای بلندی بگذارید تا باد برد سوی وطن، بوی تنم را »

آرایه‌های ادبی ← جناس ناهمسان: سوی و روی

معنی بیت ← تابوت مرا در جای بلندی قرار دهید تا باد بوی تنم را به سوی وطنم ببرد.

مفهوم ← وطن دوستی، حب وطن، دلتنگی برای وطن

در شهریور ۱۳۶۱ دومین دیدارمان با هیئت صلیب سرخ انجام شد. با آمدن این هیئت شور و هیجان زیادی در اردوگاه به راه می‌افتاد و فضای اردوگاه پر از پرنده‌های کاغذی می‌شد. اسرا با این پرنده‌های کاغذی چند ساعتی را به سرزمین مادری سفر می‌کردند و همه در حال و هوای دیگری سیر می‌کردند.

معنی واژه‌ها ← هیئت: گروه، دسته، انجمن / صلیب سرخ: نام مؤسسه‌ای جهانی برای امداد رسانی به آسیب دیدگان /

اسرا: جمع اسیر، گرفتاران، دستگیر شدگان

آرایه‌های ادبی ← پرنده‌ی کاغذی: استعاره از نامه

رئیس هیئت صلیب سرخ گفت: « ما از خانواده هایتان برای شما نامه آورده ایم. شما می توانید پایین همین نامه ها پاسختان را بنویسید. در هر نامه، بیشتر از بیست و دو کلمه ننویسید؛ فقط با خانواده احوال پرسی کنید.»

من هم، تمام حواسم به نامه ها بود که یک باره، چشمم به تکیه کلام پدرم که صدایم می کرد « نور دیده»، روشن شد. دیگر توضیح و ترجمه را نه می شنیدم، نه می فهمیدم. بی اختیار، سرم را جلو و جلوتر و چشمانم را ریز می کردم تا مطمئن شوم درست می بینم و درست می خوانم. وقتی فهمید نامه ای که روی دیگر نامه هاست، مال من است، آن را به سمتم گرفتم. نامه را گرفتم و بوسیدم؛ گرمای دستانش را روی کاغذ نامه حس می کردم. به ردّ قطرات اشک که هنگام نوشتن از چشمانش، روی نامه چکیده بود، دست می کشیدم. نامه بوی پدرم را می داد؛ بوی اسطوره زندگی ام را؛ بوی مهربانی و عشق می داد. تمام کلماتی را که پدرم با دستان لرزان نوشته بود، مثل شربتی خنک و گوارا نوشیدم و کلمه به کلمه خواندم:

معنی واژه ها ← اسطوره: سخنان یا اشخاص و آثاری که مربوط به موجودات یا رویدادهای فوق طبیعی روزگار باستان است و ریشه در باورها و اعتقادات مردم روزگار کهن دارد.

آرایه های ادبی ← بوی مهربانی و بوی عشق: حس آمیزی/ تشبیه: مثل شربت/ اسطوره: استعاره از پدر

« نور دیده کجایی؟ از کجا باور کنم تویی تا سلامت کنم. همه جا را گشتم. سراغ تو را از هر کسی گرفتم. به خدا می سپارم تا همیشه زنده باشی.»

آرایه های ادبی ← نور دیده: استعاره از دختر، فرزند (نویسنده)

خدای من! این نامه ای است که پدر با دستان مهربانش برای من نوشته است؟! باور کردنی نبود. ...

زمان آمارگیری لعنتی، برادرها را در گرمای پنجاه درجه که خورشید وسط آسمان بود، روی دو پا می نشانند و آنها را با ضربه های کابل می شمرند. ضربه ها با شدت هر چه تمام تر بر بدن های استخوانی شان فرود می آمد. این نمایش مرگبار که هفته ای سه بار به مدت یک ساعت به طول می انجامید، به پنج نوبت در هفته، تبدیل شده بود.

این بار، زیر بغل برادران مجروح و معلول را گرفته، آنها را هم بیرون می کشیدند و چند نفر دیگر از اسرای سالخورده و قد خمیده هم در جمع آنها نشسته بودند. فرمانده اردوگاه درحالی که چند سرباز کابل به دست، دور او را گرفته بودند و یک تکه برگه را که بر آن عبارت « لَعْنُ عَلِي الصّدام » نوشته شده بود، همراه با فحش و ناسزاهایی که همیشه ورد زبانش بود، به بچه ها نشان می داد.

معنی واژه ها ← معلول: کسی که عضو یا اندام هایی از بدنش آسیب دیده است. / لَعْنُ عَلِي الصّدام: لعنت بر صدام

پیدا بود که این برگه ساختگی، بهانه ای برای اذیت و آزار بچه هاست. بعضی از مجروحان و پیرمردها خود را کاملاً آماده شلاق کرده بودند و در هوای داغ اردوگاه «الأنبار» کلاه و لباس گرم پوشیده بودند؛ اما آنها با وقاحت همه کلاه ها و لباس ها را از تنشان بیرون کشیدند. هر لحظه به تعداد سربازها اضافه می شد. فرمانده اردوگاه کفشش را جلو دهان برادرها می برد که آن را با دندان نگه دارند تا نتوانند ناله کنند. اگر کسی در حین شلاق خوردن، فریاد می زد، ضربه ها شدت بیشتری می گرفت.

معنی واژه ها ← وقاحت: بی شرمی، بی حیایی

خدا را به مقدسات عالم قسم می دادیم، همان طور که آتش را بر حضرت ابراهیم(ع) سرد کرد، شدت این ضربه ها را بگیرد و این عذاب را بر آنان آسان سازد. در یکی از روزها که مأموران صلیب سرخ آمده بودند، نامه و عکسی از پدرم برایم آوردند که وقتی به آن نگاه می کردم، در نگاهش نشانی از خودم می یافتم.

آرایه های ادبی ← تلمیح: اشاره به داستان حضرت ابراهیم(ع) و به آتش انداختن او. تشبیه: تشبیه گرفتن شدت ضربه ها به سرد شدن آتش بر حضرت ابراهیم(ع) (تشبیه مرگب)
مفهوم: طلب لطف از خدا، توکل به خدا در زمان سختی ها

تمام توش و توان ما در دوران اسارت، ضریان قلب و سوی چشم ما، به خطوط و سطور این کاغذها و کلمات و نوشته ها بسته بود. با کلمات این نامه ها راه می رفتیم و حرف می زدیم و می خوابیدیم و زندگی می کردیم. کلمات، آن قدر قدرت داشتند که هم جان می دادند و هم جان می گرفتند. کلمات هم، صدا و هم نگاه داشتند و می توانستند ما را آرام یا متلاطم کنند و آنجا بود که معجزه کلمه را دریافتیم و فهمیدم چرا معجزه پیامبر ما کلمه و کتاب بود. دریافتم خمیرمایه آدمی، کلمه است. فقط افسوس که اجازه نداشتیم بیش از شش خط یا بیست و چند کلمه بنویسیم. اما من بی ملاحظه، کاغذ را سیاه می کردم و می دانستم این کلمات در جان مادر و پدر و برادر و خواهرانم ریخته می شود و آنها با این کلمات زندگی می کنند؛ پس هر چه بیشتر، بهتر. چقدر سرگرم این کلمات می شدیم؛ سهم ما دو برگه کاغذ بود و باید در همان دو کاغذ همه چیز را برای همه می نوشتیم.

معنی واژه ها ← توش: توشه و اندوخته، توانایی تحمل سنگینی یا فشار/ سطور: جمع سطر، سطرها/ متلاطم: دستخوش پریشانی/ خمیر مایه: جوهر، جوهره

آرایه های ادبی ← تشخیص: حرف زدن با کلمات و .../ تضاد: آرام و متلاطم/ خمیر مایه: استعاره از اساس، منشأ(منشأ و اساس آدمی به خمیر مایه ای مانند شده است. خمیر مایه، خمیر مانده و ترشیده است که برای ور آمدن خمیر استفاده می کنند و منشأ نان از همین خمیر مایه است.)
مفهوم ← تأثیر سخن

چگونه می توانم از روزهایی بگذرم که هر لحظ هاش یک مرگ بود و هر شب بر جنازه خودم شیون می کردم و صبح می دیدم، زنده ام و دوباره باید خود را آماده مرگ کنم!
اگر چه این رنج، مرا ساخته و گذاخته کرده است. اصلاً حاضر نیستم، یک قدم از خودم عقب نشینی کنم؛ حتی اگر دشمن از خاکم عقب نشینی کرده باشد.

آرایه های ادبی ← بر جنازه ی خود شیون کردن (زنده ی مرده): متناقض نما

مفهوم ۱ ← سختی اسارت

مفهوم ۲: پافشاری بر اصول و عقاید خود

به خودم قول دادم، هیچ وقت درد و رنج خود و لحظه های انتظار **طاقت فرسای** خانواده بزرگ اسیران درد کشیده را فراموش نکنم. اگر فراموش کنیم و دچار **غفلت** شویم؛ دوباره هم گزیده می شویم. تاریخ کشورمان سرشار از خاطراتی است که یک نسل به فراموشی سپرده و تاوان آن فراموشی را نسل دیگری پرداخته است.
یاد یک نامه تاریخی افتادم که در آن، یکی از سرداران و دلاوران وطن، نوشته بود: « هر کرکسی بدون اجازه از بام میهن ما بگذرد، باید پرهایش را به تربیت شدگان نسل ما باج دهد. »
از اینکه توانسته بودم با رنج چهارساله اسارت، یک پر کرکس را بکنم، خوشحالم.

من زنده ام ، **معصومه آباد**

آرایه های ادبی ← **کرکس**: استعاره از دشمن / گزیده شدن: کنایه از آسیب دیدن / بام میهن: اضافه ی استعاری / کندن یک پر کرکس: کنایه از آسیب جزئی رساندن

مفهوم ۱: غفلت و فراموشی، موجب ناکامی و آسیب است.

مفهوم ۲: دشمن ستیزی

مفهوم ۳: به زانو در آمدن دشمن

درک و دریافت

۱) به اعتقاد شما چگونه می توان از ایثارگری آزادگان و جانبازان تجلیل کرد؟

پاسخ: گرمی داشتنِ فداکاری های آنان و زنده نگه داشتنِ خاطراتشان

۲) ثبت خاطرات دورهٔ جنگ، چه نقشی در حفظ ارزش های انقلاب اسلامی داشته است؟

پاسخ: کمک کرده تا نسل بعد با ارزش های دوران اسارت و حال و هوای جنگ بیشتر آشنا شوند.

۱- مضمون بیت «کجا می توانی ز قلبم ربایی / تو عشق میان من و میهن من» در کدام گزینه نیست؟

- | | |
|--------------------------------------|-------------------------------------|
| ۱) خطّه ایرانِ میهن، ای وطن من | ای گشته به مهر تو عجین، جان و تن من |
| ۲) ای کویر تو بهشتِ جان من | عشق جاویدانِ من ، ایران من |
| ۳) ای مام وطن، تا به ابد هیچ نباشد | جز زمزمهٔ عشق تو زین پس سخن من |
| ۴) وطن نباشد اگر، دین و زندگانی نیست | که زندگانی و دین با وطن بود پیوست |

پاسخ: گزینه «۴»

۲- بیت «مپندار این شعله، افسرده گردد/ که بعد از من افروزد از مدفن من» با کدام گزینه، تناسب مفهومی بیش تری دارد؟

- | | |
|--|--------------------------------|
| ۱) خواهم که پس از مرگ من احباب بسازند | از پرچم ایران عزیزم کفن من |
| ۲) پروانه صفت مهر تو سوزد پرو بالم | ای شمع رُخت روشنی انجمن من |
| ۳) امّید که هر روز جوان تر شود از پیش | این کشور دیرینه و ملک کهن من |
| ۴) جان چیست؟ زجان بهتر و شیرین تر و خوش تر | گر زان که مرا هست، فدای وطن من |

پاسخ: گزینه «۱»

۳- بیت «به خون گر کِشی خاک من، دشمن من
بجوشد گُل اندر گُل از گلشنِ من» با کدام گزینه تناسب مفهومی
بیش تری دارد؟

- (۱) باز آی که چون برگ خزانم زُخ زردی است
(۲) از رهروان سفر عشق در این دشت
(۳) یا خون شهیدی است که جوشد ز دلِ خاک
(۴) چون جام شفق موج زند خون به دلِ من
- با یاد تو دمسازِ دلِ من، دمِ سردی است
گلگونه سرشکی است اگر راهنوردی است
هر جا که در آغوش صبا غنچهٔ وِردی است
با این همه دور از تو مرا چهرهٔ زردی است

پاسخ: گزینهٔ «۳»

۴- مضمون بیت «جز از جام توحید هرگز ننوشم/ زنی گر به تیغ ستم گردن من» در کدام گزینه دقیق تر یافت می شود؟

- (۱) همه کس طالب یارند چه هشیار و چه مست
(۲) من اختیار خود را تسلیم عشق کردم
(۳) کعبه و بتخانه ای در عالم توحید نیست
(۴) اقرار به یکتایی حق دارم و دانم
- همه جا خانهٔ عشق است چه مسجد چه کُنشت
همچون زمام اشتر بر دست ساربانان
عاشق یک رنگ دارد قبله گاه از شش جهت
گر بر سرِ آن سر برود، سر نکشانم

پاسخ: گزینهٔ «۴»

سخن بر سر پیکار میان ایرانیان و تورانیان است. هنگامی که کیخسرو در ایران بر تخت نشست، افراسیاب در سرزمین توران بر تخت پادشاهی نشسته بود. سپاه توران به کمک سردارانی از سرزمین های دیگر به ایران می تازد. کیخسرو، رستم را به یاری می خواند. اشکبوس، پهلوان سپاه توران، به میدان می آید و مبارز می جوید. یکی دو تن، از سپاه ایران پای به میدان می نهند، اما سرانجام، رستم، پیاده به میدان می رود. نبرد رستم با اشکبوس یکی از عالی ترین صحنه های نبرد تن به تن است که در آن طنزگویی و چالاکی و دلاوری و زبان آوری با هم آمیخته است.

معنی واژه ها ← پیکار: نبرد، جنگ/ توران: محدوده های آن سوی آمو دریا (جیحون)/ تاختن: یورش کردن، حمله کردن
آرایه های ادبی: بر تخت نشستن: کنایه از به پادشاهی رسیدن/ پا به میدان نهادن: کنایه از وارد جنگ شدن

۱ خروش سواران و اسبان ز دشت ز بهرام و کیوان، همی برگزشت

معنی واژه ها ← بهرام: سیّاره مریخ / کیوان: سیّاره زحل
نکات مهم دستوری ← خروش: نهاد / همی برگزشت: ماضی استمراری/ دشت و بهرام: متمم
آرایه های ادبی ← اغراق: بر گذشتن خروش سوارکاران و اسب ها از آسمان
بهرام و کیوان: مجاز از آسمان
معنی: فریاد سوارکاران و اسب ها در دشت نبرد، از آسمان هم گذشت.
مفهوم: شدت مبارزه، سختی نبرد، خروش سهمگین

۲ هم‌تیغ و ساعد ز خون بود، لعل / خروشان دل خاک، در زیر نعل

معنی واژه ها ← ساعد: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد. لعل : جواهری سرخ رنگ، از سنگ های قیمتی
نکات مهم دستوری ← همه تیغ و همه ساعد: ترکیب وصفی/ لعل و خروشان/ مسند: همه تیغ و ساعد، دل خاک: گروه نهادی
آرایه های ادبی ← تشبیه: تیغ و ساعد به لعل/دل خاک: اضافه استعاری و تشخیص/جناس ناهمسان : لعل و نعل/ اغراق: درباره شدت مبارزه و این که دل خاک زیر نعل اسب ها، خروشان بود.
معنی: همه شمشیرها و ساعد ها از خون مثل لعل سرخ شده بود و دل خاک زیر نعل اسب ها می خروشید.
مفهوم : شدت مبارزه، سختی نبرد

۳ نماند ایچ با روی خورشید، رنگ / به جوش آمده خاک، بر کوه و سنگ

معنی واژه ها ← ایچ : هیچ
نکات مهم دستوری ← هیچ: قید/ روی خورشید؛ متمم(با = به: حرف اضافه)/ رنگ و خاک: نهاد
آرایه های ادبی ← روی خورشید : اضافه استعاری و تشخیص/ رنگ به روی نماندن: کنایه از ترسیدن/ اغراق: درباره ترس از شدت مبارزه و هولناکی آن/ مراعات نظیر: خاک، کوه و سنگ / جناس ناهمسان: رنگ و سنگ
معنی: از ترس جنگ و هولناکی آن، رنگ از رخسار خورشید پرید و خاک به خروش در آمد.
مفهوم : شدت مبارزه، سختی نبرد، سهمناکی و هولناکی جنگ

۴ به لشکر چنین گفت کاموس کرد / که گر آسمان را باید سپرد

معنی واژه ها ← کاموس : یکی از فرماندهان زیر دست افراسیاب (فرمانده تورانی)/گرد : پهلوان، دلیر / سپردن: طی کردن/ آسمان را سپردن: کنایه و ایهام: انجام کار دشوار یا کسب موفقیت و به مقام بلند رسیدن
معنی: کاموس پهلوان به لشکر چنین گفت: اگر حتی لازم باشد، آسمان را طی کنید؛ [با بیت بعدی، موقوف المعانی است.]/ تعبیر دوم: اگر قرار باشد به موفقیت برسید و به مقام بلند دست یابید.
مفهوم: انجام کار دشوار، انجام کار تحت هر شرایطی

۵ هم تیغ و گرز و کمند آورید به ایرانیان، تنگ و بند آورید

معنی واژه ها ← گرز: نوعی سلاح جنگی قدیمی با دسته های گرد و بزرگ / تنگ: تسمه یا نواری پهن که به کمر چهارپایان می بستند؛ کمند، دوال
نکات مهم دستوری ← تیغ و گرز و کمند: مفعول
آرایه های ادبی ← تیغ، گرز، کمند، تنگ، بند: مراعات نظیر/ به تنگ و به بند آوردن: کنایه از اسیر کردن
معنی: همه شمشیر و گرز و کمند بیاورید و ایرانیان را اسیر کنید.
برخی «تنگ آوردن» را به معنی «در تنگنا قرار دادن» هم می گیرند.
مفهوم: شکست دشمن تحت هر شرایطی

۶ دلیری کجا نام او اشکبوس همی بر خروشید، برسان کوس

معنی واژه ها ← کجا: که/ اشکبوس: از فرماندهان تورانی (اشکبوس گشانی یا کوشانی) /
برخروشیدن: فریاد کشیدن / برسان: مثل، مانند/ کوس: طبل بزرگ، دُهل
نکات مهم دستوری ← دلیری: نهاد برای «همی بر خروشید» / کجا نام او اشکبوس: جمله پیرو
توضیحی/ نام او: نهاد برای جمله پیرو توضیحی/ برسان: حرف اضافه
آرایه های ادبی ← تشبیه اشکبوس به کوس/ تشخیص: برخروشیدن کوس
معنی: دلیری که نام او اشکبوس بود همچون طبل جنگی فریاد می کشید.
مفهوم: خروش سهمگین برای ترساندن حریف

۷ بیامد که جویدز ایران، نبرد سرهم نبرد اندر آرد به کرد

معنی واژه ها ← نبرد جُستن: حریف طلبیدن
نکات مهم دستوری ← بیامد: ماضی ساده (ب: میشوند زینت) / نبرد جوید: مضارع التزامی (= نبرد بجوید)
آرد: مضارع التزامی (= بیاورد)
آرایه های ادبی ← ایران: مجاز از لشکر ایران/ سرزیر گرد آوردن: کنایه از شکست دادن و گشتن
معنی: اشکبوس آمده بود تا از لشکر ایران حریفی بطلبد و او را شکست دهد.

مفهوم: حریف طلبیدن ، دعوت به مبارزه ، میل به شکست دادن حریف

۸ بشدتیز، رهام با خود و کبر هی کرد رزم اندر آمد به ابر

معنی واژه ها ← تیز : تند و سریع / خود : کلاه فلزی که سربازان هنگام جنگ با تشریفات نظامی بر سر می گذارند.

نکات مهم دستوری ← بشد: ماضی ساده (= رفت)، فعل غیر اسنادی / همی اندر آمد: ماضی استمراری / رهام، گرد رزم؛ نهاد

آرایه های ادبی ← خود ، گبر ، رزم : مراعات نظیر / مصراع دوم : اغراق / ابر : مجاز از آسمان گبر و ابر: جناس ناهمسان / گرد رزم اندر آمد به ابر : کنایه از شدت نبرد
معنی : رهام با لباس جنگی به سرعت وارد میدان جنگ شد و نبرد در گرفت.
مفهوم : شدت مبارزه ، سختی نبرد و درگیری

۹ بر آویخت رهام با اشکبوس بر آمد ز هر دو سپه، بوق و کوس

معنی واژه ها ← بر آویخت: جنگید، وارد جنگ شد، گلاویز شد / بر آمد: بلند شد / بوق: شیپور جنگی

نکات مهم دستوری ← رهام، بوق: نهاد / کوس: معطوف / اشکبوس، هر دو سپه : متمم / هر دو سپه : دو ترکیب وصفی (هر سپه ، دو سپه)

آرایه های ادبی ← بوق و کوس : مجاز از صدای بوق و کوس / سپه ، بوق و کوس : مراعات نظیر
معنی : رهام با اشکبوس وارد نبرد شد و از هر دو سپاه ، صدای شیپور و طبل برخاست .
مفهوم : نبرد تن به تن

۱۰ به گرز گران دست برد اشکبوس زمین آهنین شد سپهر آبنوس

معنی واژه ها ← گران: سنگین / سپهر: آسمان (ریشه یونانی دارد؛ معادل با چرخ فارسی، فلک عربی و کیهان عبری- بابلی)، / آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت ، سنگین و گران بها است.

نکات مهم دستوری ← اشکبوس، زمین و سپهر : نهاد / آهنین و آبنوس : مسند / شد : در جمله آخر به قرینه

لفظی حذف شده است . (سپهر، آبنوس شد).

آرایه های ادبی ← اغراق: درباره تنومندی و زورمندی اشکبوس / تشبیه: سپهر به آبنوس
 معنی: چون اشکبوس به گرز سنگین دست برد، زمین چون آهنی سخت شد و به خاطر برخاستن
 گرد و خاک کارزار، آسمان چون آبنوس، سیاه و تیره شد. آهنین شدن زمین، می تواند به این
 موضوع اشاره داشته باشد که دو مبارز چنان لباس های آهنین و فولادین به تن داشتند که انگار
 زمین، یک دست آهنین به نظر می رسید. فردوسی بارها و بارها آهنین بودن زمین را توصیفی
 از آهنین پوش بودن جنگجویان گرفته است؛ مثل:

از این مرز تا مرز ایران زمین / کم روی هامون همه آهنین
 زمین آهنین شد هوا لاجورد / به ابر اندر آمد سر تیره گرد
 بکشتند چندان که روی زمین / شد از جوشن کشتگان آهنین

❖ برخی نیز بر این باورند که زمین چون آهنی، سخت شد تا تحمل ضربه های اشکبوس را
 داشته باشد!

مفهوم: تنومندی و قدرت مبارزه، سختی نبرد

۱۱ برآهیخت رهام، گرز کران / غمی شذ پیکار، دست سران

معنی واژه ها ← برآهیخت: بلند کرد، برافراشت

نکات مهم دستوری ← برآهیخت: ماضی ساده / رهام، دست: نهاد / گرز: مفعول / غمی: مسند
 آرایه های ادبی ← سران: استعاره از دو مبارز (فرماندهان و بزرگان را به سر مانند می کردند که
 مافوق دیگر اعضای بدن است). / سر: ایهام تناسب (۱- معنی غلط: عضو بودن، در ارتباط با
 دست ۲- معنی درست: فرمانده و سردار) / جناس ناهمسان: سران و گران
 معنی: رهام گرز سنگینش را بلند کرد [و بعد از مدتی] هر دو از این جنگ سخت، خسته و
 ناتوان شدند.

مفهوم ۱: سختی نبرد

مفهوم ۲: خستگی کارزار

۱۲ چو رهام گشت از کشانی ستوه / پشچید زو روی و شد سوی کوه

معنی واژه ها ← کشانی: اشکبوس کشانی (کشانی یا کشانی منسوب به کشان یا کشانیه نام
 شهری از بلاد سغد سمرقند) / ستوه: درمانده و ملول، خسته و زار

نکات مهم دستوری ← ستوه: مسند / رهام: نهاد برای هر سه جمله / شد = رفت: فعل غیر اسنادی
 آرایه های ادبی ← روی پشچیدن: کنایه از انصراف از کاری (در این جا انصراف از جنگ) / روی

و سوی: جناس ناهمسان (ناقص)
 معنی: وقتی رُهام از جنگ با اشکبوس عاجز و ناتوان شد ، از ادامه جنگ صرف نظر کرد و به سوی کوه رفت.
 مفهوم: انصراف از جنگ ، شکست خوردن در مبارزه، عاجز شدن از ادامهٔ جنگ، فرار از جنگ

۱۳ ز قلب سپاه اندر آشفست طوس نزد اسپ کلید بر اشکبوس

معنی واژه ها ← قلب: وسط سپاه ، میانه و مرکز سپاه / طوس: پهلوان ایرانی، پسر نوذر
 نکات مهم دستوری ← طوس: نهاد برای هر سه جمله / قلب سپاه ، بر اشکبوس : متمم
 آید : مضارع التزامی (بیاید)
 معنی: طوس در میانهٔ سپاه، عصبانی شد و اسب را تازاند تا به نزد اشکبوس آید.
 مفهوم: عصبانیت از شکست هم‌رزم

۱۴ تهنن بر آشفست و با طوس گفت که رهام را جام باده ست جفت

معنی واژه ها ← بر آشفست: عصبانی شد/ جفت: همراه، همدم، همنشین / باده: شراب / تهنن:
 لقب رستم (تَهْم/ تَحْم : از ریشهٔ پهلوی، پرزور، نیرومند)
 نکات مهم دستوری ← را: نشانهٔ فکّ اضافه (رهام را جفت: جفت رُهام)
 آرایه های ادبی ← گفت و جُفت: جناس ناهمسان/ همنشین بودن با جام: تشخیص
 معنی : رستم عصبانی شد و به طوس گفت که رهام اهل بزم است نه رزم.
 مفهوم: مرد رزم نبودن، مرد میدان و کارزار نبودن، اهل بزم بودن نه اهل رزم

۱۵ تو قلب سپه را به آمین بدار من اکنون پیاده کنم کارزار

معنی واژه ها ← به آمین : با نظم و ترتیب ، منظم / کارزار: جنگ
 نکات مهم دستوری ← قلب سپه : مفعول / کارزار کنم : مضارع اخباری (کارزار می کنم)
 معنی : تو مرکز سپاه را با نظم و ترتیب پیشین حفظ کن ، من اکنون پیاده با او می جنگم.
 مفهوم ۱: پیاده جنگیدن

مفهوم ۲: توانمندی و مهارت در جنگ
مفهوم ۳: توصیه برای حفظ نظم و انتظام

۱۶ کمان به زه را به بازو فلند به بند کمر بر، بزود تیر چند

معنی واژه ها ← زه: چله کمان، وتر (کمان را همیشه روی زه قرار نمی دادند تا خاصیت ارتجاعی آن کم نشود. فقط زمانی روی زه قرار می گرفت که قصد تیراندازی و کارزار را داشتند. نکات مهم دستوری ← کمان به زه: مفعول/ بند کمر: متمم (به: حرف اضافه، بر: حرف اضافه تأکیدی)

تیر چند: ترکیب وصفی

آرایه های ادبی ← کمان، زه، تیر: مراعات نظیر / بند و چند: جناس ناهمسان
معنی: رستم کمان روی زه گذاشته و آماده شلیک را روی بازوی خود گذاشت و چند تیر بر کمر بندش آویزان کرد.
مفهوم: آماده شدن برای نبرد

۱۷ خروشید: کای مرد رزم آزمای باوردت آمد مشو باز جای

معنی واژه ها ← رزم آزما: جنگ جو / همآورد: حریف، رقیب/ باز: به سمت، به سوی (مشو باز جای: به سوی جاییت برنگرد؛ فرار نکن، بایست).
نکات مهم دستوری ← مرد رزم آزما: منادا/ رزم آزما: صفت فاعلی (مرگب مرخم= رزم آزماینده)/ مشو: فعل نهی (امر منفی = نرو)
معنی: رستم فریادی زد و به اشکبوس گفت: «ای مرد جنگجو، حریف آمد و از جاییت برنگرد و بایست.»

مفهوم: دعوت به مبارزه

۱۸ کشانی بخندید و خیره ماند عنان را گران کرد و او را بخواند

معنی واژه ها ← خیره: سر گشته، حیران / عنان: افسار، دهانه
نکات مهم دستوری ← عنان: مفعول/ او: مفعول/ کشانی: نهاد برای هر چهار جمله
آرایه های ادبی ← عنان را گران کردن: کنایه از ایستادن، توقف کردن
معنی: اشکبوس خندید و متحیر شد و ایستاد و او را صدا زد.
مفهوم ۱: حیرت از رفتار حریف

۱۹ بدو گفت خندان که نام تو چیست؟ تن بی سرت را که خواهد گریست؟

نکات مهم دستوری ← خندان : قید / تن بی سرت : متمم (بر تن بی سرت) / که (که خواهد) : نهاد /
 خواهد گریست : فعل آینده (مستقبل) / چه (چیست) : مسند / نام تو : نهاد
 آرایه های ادبی ← تن و سر : مراعات نظیر
 معنی: اشکبوس به رستم گفت که نام تو چیست و چه کسی بر تن بی سرت (وقتی که به دستم گشته شدی) خواهد گریست؟
 ❖ هدف اشکبوس از بیان این پرسش این بود که رستم را تهدید به مرگ کند و از سویی دیگر ایل و تبار و خانواده او را بشناسد .

مفهوم ۱: تهدید به مرگ

مفهوم ۲: تحقیر

۲۰ تهنیت چنین داد پاسخ که نام چه پرسی کزین پس نبینی تو کام

معنی واژه ها ← کام : مراد، آرزو، قصد، نیت
 نکات مهم دستوری ← نام و کام: مفعول / چنین: قید / پرسی: مضارع اخباری (می پرسی) / نبینی: مضارع اخباری (نمی بینی)
 آرایه های ادبی ← نام و کام : جناس ناهمسان (ناقص)
 معنی: رستم چنین به اشکبوس پاسخ داد: « تو که قرار نیست زنده بمانی و هرگز به آرزویت نمی رسی، چرا نامم را می پرسی » (یعنی نامم را نپرس = استفهام انکاری)
 مفهوم ۱: تهدید ب مرگ
 مفهوم ۲: تحقیر و تمسخر

۲۱ مرا مادرم نام، مرگ تو کرد زمانه مرا پتک ترک تو کرد

معنی واژه ها ← پتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب / ترگ: کلاه خود
 آرایه های ادبی ← ترگ: مجاز از سر / مرگ و ترگ : جناس ناهمسان / تشبیه: من به پتک ترک / تشخیص: زمانه مرا پتک ترک تو کرد.
 معنی: مادرم مرا « مرگ تو » نام کرد (= نامید) و زمانه مرا چون پتکی درست کرد تا مدام به

سرت بکوبم

مفهوم ۱: تهدید به مرگ

مفهوم ۲: تحقیر

❖ برعکس آن چه که اغلب می‌پندارند، «را» در مصرع اول این بیت، صرفاً نشانه فک اضافه نیست. بلکه مفعول بودن آن هم قابل برداشت است. دقت کنید:

تعبیر اول: مادرم، مرا «مرگ تو» نام کرد (= نامید).

نهاد مفعول مسند فعل

تعبیر دوم: مادرم، من را نام (نام من را) «مرگ تو» ساخت.

فک اضافه

۲۲ کشانی بدو گفت: بی بارگی به کشتن دهی سر، به یکبارگی

معنی واژه‌ها ← بارگی: اسب. «باره» نیز به همین معنی است.

آرایه‌های ادبی ← سر: مجاز از گل وجود

معنی: اشکبوس به رستم گفت: «بدون اسب خودت را یکباره به کشتن خواهی داد.»

مفهوم: تهدید به مرگ، تهدید همراه با هشدار

۲۳ تستم چنین داد پاسخ بدوی: که ای سیه‌مرد پرخاشجوی

معنی واژه‌ها ← پرخاشجو: جنگ جو

نکات مهم دستوری ← بدوی: حرف اضافه + متمم (= به او) / سیه‌مرد: پر خاشجوی: منادا

معنی: رستم چنین پاسخ داد که ای مرد جنگ جویی که عبث می‌جنگی (با بیت بعد، موقوف

المعانی است،)

مفهوم: تحقیر و تمسخر

۲۴ پیاده ندیدی که جنگ آورد سر سرکشان، زیر سنگ آورد؟

نکات مهم دستوری ← پیاده: نهاد جمله دوم و سوم (جنگ آورد و زیر سنگ آورد)

آرایه‌های ادبی ← سر زیر سنگ آوردن: کنایه از شکست دادن و نابود کردن / جناس

ناهمسان: جنگ و

سنگ / سرکش: کنایه از نافرمان و یاغی

معنی: تا به حال ندیده‌ای که جنگجوی پیاده‌ای، حریفش را شکست دهد؟

مفهوم ۱: پیاده پیروز

مفهوم ۲: تحقیر و تمسخر

۲۵ هم‌الکنون تورا، ای نبرده سوار پیاده بیاموزمت کارزار

معنی واژه ها ← نبرده: جنگجو، دلیر

نکات مهم دستوری ← تو: متمم (تو را = به تو) / نبرده سوار: منادا

آرایه های ادبی ← سوار و پیاده: تضاد/ مصراع دوم: ایهام دارد: ۱- پیاده کارزار کردن را به تو

می آموزم. ۲- در حالی که پیاده ام (پیاده = قید)، کارزار کردن را به تو می آموزم.

معنی: اینک ای جنگجوی سواره، اینک پیاده جنگیدن تورا به تو می آموزم.

مفهوم ۱: تحقیر و تمسخر

مفهوم ۲: پیاده جنگیدن

۲۶ پیاده مرا زان فرستاد، طوس که تا اسپ بستانم از اشکبوس

معنی واژه ها ← بستانم: بگیریم (از مصدر ستاندن یا ستدن)

نکات مهم دستوری ← طوس: نهاد مصراع اول / پیاده: قید/ اسب: مفعول / من (مرا): مفعول

آرایه های ادبی ← پیاده (سرباز) و اسپ: مراعات نظیر (از مهره های شطرنج که اختراع آن به

دوره های قبل از فردوسی بر می گردد و بسیاری از شاعران به استقبال آن رفتند.)

معنی: طوس به خاطر این مرا پیاده به جنگ فرستاد تا اسب اشکبوس را از او بگیرم.

مفهوم: تحقیر و تمسخر

۲۷ کشانی بدو گفت: با تو سلیح بنینم همی جز فوس و مزیح

معنی واژه ها ← سلیح: افزار جنگ، مُمال سلاح/ فسوس: مسخره کردن/ مزیح: غیر جدی

، تمسخر، مُمال مزاح

❖ در برخی از واژه های عربی، مصوت «ا» به مصوت «ی» تبدیل می شود که به آن مُمال

گفته می شود. مثل: رکاب ← رکیب/ اسلامی ← اسلیمی/ جهاز ← جهیز/ سلاح ← سلیح/

مزاح ← مزیح

نکات مهم دستوری ← سلیح: مفعول/ نبینم همی: مضارع اخباری/ فسوس: متمم/ مزیح: معطوف

آرایه های ادبی ← تشبیه: فسوس و مزیح به سلیح (سلاح)

معنی: اشکبوس به رستم گفت که سلاحی جز تمسخر و تحقیر با تو نمی بینم.

مفهوم ۱: تحقیر و تمسخر

مفهوم ۲: سلاحی جز تمسخر و تحقیر نداشتن

۲۸ بدو گفت رستم که تیرو کمان بین تا هم اکنون، سر آری زمان

آرایه های ادبی ← تیرو کمان: مراعات نظیر/ سر آمدن زمان: کنایه از مردن/ کمان و زمان: جناس نا همسان

(*می توان « تیرو کمان » را مجاز از قدرت جنگاوری هم گرفت.)

معنی: رستم به اشکبوس گفت که تیرو کمانم را ببین تا از ترس بمیری.

مفهوم: تهدید به مرگ

۲۹ چون ازش به اسب گرانیه دید کمان را به زه کرد و اندر کشید

معنی واژه ها ← نازش: افتخار، تفاخر، نازیدن

نکات مهم دستوری ← ناز: مفعول/ کمان: مفعول/ دید، به زه کرد، اندر کشید: ماضی ساده

آرایه های ادبی ← « نازش » ایهام دو گانه خوانی (۱- نازیدن و تفاخر، - ش: و نداست. ۲- ناز

او = تفاخر او؛ در لغت نامه دهخدا، این بیت برای معنی دوم، شاهد مثال آمده است.)

معنی: وقتی تمام تفاخر اشکبوس را به اسب گرانیه اش دید، کمان را روی زه گذاشت و کشید.

مفهوم ۱: اقدام برای آغاز جنگ

مفهوم ۲: حمله به نقطه حساس و استراتژیک دشمن

۳۰ یکی تیر زد بر بر اسب اوی که اسب اندر آمد زبالا به روی

آرایه های ادبی ← بر (حرف اضافه)، بر (سینه، پهلو): جناس همسان / اوی و روی: جناس نا همسان

معنی: تیری را بر سینه اسب زد و اسب با صورت به زمین افتاد.

مفهوم: مهارت در تیراندازی

۳۱ بنخید رستم، به آواز گفت که بنشین به پیش گرانمایه جفت

معنی واژه ها ← به آواز: با صدای بلند / گرانمایه: گران قدر / جفت: همدم، همنشین، یار، همسر، مؤنس

نکات مهم دستوری ← به آواز: قید / گرانمایه جفت: ترکیب وصفی مقلوب / مصرع دوم: مفعول برای «گفت» (مفعول مؤول)

❖ گاهی یک یا چند جمله مجموعاً نقش دستوری می گیرند که به آن نقش مؤول (تأویل شده) می گویند؛ مثل مصرع دوم که کلاً مفعول فعل «گفت» است. (چه چیزی را گفت؟ پاسخ: که بنشین به پیش گرانمایه جفت).

آرایه های ادبی ← گفت و جفت: جناس ناهمسان / گرانمایه جفت: (استعاره از اسب اشکبوس) (اسب اشکبوس به همدم و یار و مونسى مانند شده و سپس حرفى از تشبیه حذف گردیده است).
معنی: رستم خندید و با صدای بلند گفت که حالا کنار همدم و مونس گرانقدر خود بنشین.
مفهوم: تحقیر و تمسخر

۳۲ سزوار کرداری، سرش در کنار زمانی بر آسایی از کارزار

معنی واژه ها ← سزوار: سزاوار و شایسته است. / کنار: آغوش

نکات مهم دستوری ← کرداری، بر آسایی: مضارع التزامی / سرش: مفعول / کنار و کارزار: متمم
معنی: سزاوار است اگر سرش را در آغوش بگیری و زمانی از جنگ راحت شوی.
مفهوم: تحقیر و تمسخر

۳۳ کمان را بزه کرد زود اشکبوس تنی لرز لرزان و، رخ، سندروس

معنی واژه ها ← سندروس: صمغی زرد رنگ که روغن کمان را از آن می گرفتند؛ در درس، زردی آن مدنظر است.

آرایه های ادبی ← تشبیه: رُخ به سندروس / لرز لرزان بودن تن، سندروس بودن رخ: کنایه از ترسیدن

❖ تشبیهی که غیر از معنی دور (کنایی)، معنی نزدیک به ذهن هم می تواند برای آن در نظر گرفته شود، کنایه است. سندروس شدن رُخ (زردی صورت) می تواند واقعی باشد، ولی در این جا معنی دور آن مورد نظر است (کنایه از ترسیدن).

تمرین: هر یک از تشبیهات زیر را در جملاتی به کار ببرید که مفهوم کنایی داشته باشند:
 صورتش مثل گچ شده بود. رخسارش مثل آتشی شده بود. آسمان همچو آبنوسی شد.
 معنی: اشکبوس زود کمانش را روی زه گذاشت و با تنی لرزان و چهره ای ترسان ...
 مفهوم: ترس و هراس از جنگ

۳۴ به رستم بر، آنکه بیاید تیر / تهن بدو گفت: بر خیره خیر

معنی واژه ها ← خیره خیر: بیهوده
 نکات مهم دستوری ← رستم: متمم (به: حرف اضافه، بر: حرف اضافه تأکیدی) / تیر: مفعول /
 بیاید: ماضی ساده (ب: نشانهٔ زینت)
 آرایه های ادبی ← باریدن تیر: اغراق / تیر: استعارهٔ مکنیه از باران
 معنی: آن گاه بر رستم تیرهای فراوانی را پرتاب کرد و رستم به او گفت: بیهوده ... (با بیت بعدی
 موقوف المعانی است .)
 مفهوم: شدت تیر اندازی

۳۵ همی رنجه داری تن خویش را / دو بازوی و جان بد اندیش را

معنی واژه ها ← رنجه داشتن: آزردن، آزار رساندن
 نکات مهم دستوری ← همی رنجه داری: مضارع اخباری / بد اندیش: صفت فاعلی مرگب مرخم (بد اندیشنده)
 آرایه های ادبی ← بازو: مجاز از دست
 معنی: تن خویش را و دست و جان بد اندیشت را آزار می دهی.
 مفهوم ۱: تحقیر و تمسخر
 مفهوم ۲: تلاش بیهوده

۳۶ تهن به بند کمر، برد چنگ / گزین کرد یک چو به تیر خدنگ

معنی واژه ها ← گزین کردن: انتخاب کردن / چوبه: تیر چوبی، واحد شمارش تیر
 خدنگ: چوبی سخت و محکم که از آن تیر و نیزه می سازند.
 معنی: رستم به بند کمرش دست برد و یک تیر خدنگ را انتخاب کرد.
 مفهوم: آماده شدن برای نبرد

۳۷ یکی تیر الماس پیکان چو آب نهاده بر او، چار پر عقاب

معنی واژه ها ← پیکان : نوک فلزی تیر
نکات مهم دستوری ← یکی: نشانه نکره
آرایه های ادبی ← الماس پیکان: تشبیه (پیکان به الماس، به خاطر تیزی و سختی) / تشبیه :
تیر به آب / برو پَر: جناس ناهمسان
معنی: تیری که پیکانش چون الماس تیز و سخت بود و چون آب می درخشید و چهار پر عقاب
بر روی آن بسته شده بود .
مفهوم: توصیف تیر، تیر محکم و تیزرو و راست رو

۳۸ کمان را بمالید رستم، به چنگ به شست اندر آورده، تیر خدنگ

معنی واژه ها ← بمالید: لمس کرد/ شست: انگشتر ماندی از جنس استخوان که در انگشت
شست می کردند و در وقت کشیدن کمان، زه کمان را با آن می گرفتند.
آرایه های ادبی ← شست: ایهام تناسب (۱- معنی غلط: شست دست در ارتباط با چنگ ۲- معنی
درست: زه گیر کمان) / کمان، شست، تیر: مراعات نظیر
معنی: رستم کمان را به دست گرفت و تیر خدنگ را آماده پرتاب کرد.
مفهوم: آماده شدن برای پرتاب تیر

۳۹ بزور بر و سینه اشکبوس سپهر آن زمان دست او داد بوس

آرایه های ادبی ← بر (حرف اضافه)، بر (سینه، پهلو): جناس همسان / تشخیص: بوسیدن
سپهر / اغراق: درباره میزان تقدیر و تحسین از رستم
معنی: تیر را بر سینه اشکبوس زد و آسمان به نشانه تقدیر و تحسین، دست رستم را بوسید.
مفهوم ۱: تقدیر و تحسین به خاطر ضربه کارساز / مفهوم ۲: کارساز و مهلک بودن تیر (تیر اندازی)

۴۰ کشانی، هم اندر زمان، جان بداد چنان شد، که کشتی ز مادر نژاد

شاهنامه، فردوسی

معنی : اشکبوس در همان لحظه جان داد انگار که از مادرزاده نشده بود.
مفهوم ۱ : ضربه مهلک و کارساز مفهوم ۲ : از پا درآمدن دشمن

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) بیت زیر را پس از مرتب سازی اجزای کلام، به نثر ساده برگردانید.
بشد تیز، رهام با خود و گبر همی گرد رزم اندر آمد به ابر

پاسخ: رهام با خود و گبر، تیز بشد (رفت) و گرد رزم به ابر همی اندر آمد.
نثر ساده امروزی: رهام با خود و گبر به سرعت وارد میدان جنگ شد و از شدت نبرد گرد و غبار برخاسته از مبارزان به آسمان رسید.

۲) وقتی می گوئیم «بهار»، به یاد چه چیزهایی می افتید؟

درخت، گل، شکوفه، جوانه، شکفتن و ... از چیزهایی هستند که به ذهن می رسند و به صورت یک مجموعه یا شبکه با هم می آیند؛ به این گونه شبکه ها یا مجموعه ها «**شبکه معنایی**» می گویند.
اکنون معنای هر واژه را بنویسید؛ آنگاه با انتخاب کلماتی دیگر از متن درس، برای هر واژه، شبکه معنایی بسازید.

گرز ← معنا: کوپال ، چماق ، نوعی سلاح قدیمی با سر گرد و بزرگ
شبکه معنایی: تیغ ، گبر ، خود، پتک ، ترگ ، کمند....

کیوان ← معنا: سیاره زحل
شبکه معنایی: بهرام ، خورشید ، سپهر ، ...

۳) در تاریخ گذشته زبان فارسی، گاهی یک « متمم » همراه با دو حرف اضافه به کار می رفت؛ مانند:
به جمشید بر، تیره گون گشت روز همی کاست زو، فر گیتی فروز فردوسی

معنی واژه ها ← فر: فرّه ایزدی، فروغ ایزدی

آرایه های ادبی ← تیره گون شدن روز: کنایه از بدبختی و بیچارگی / گیتی فروز: ایهام (۱- خدا، خدای گیتی فروز ۲- صفت فر، فروزنده و روشن کننده گیتی)
مفهوم: نزول قدرت، نابسامان شدن اوضاع، تیره بختی و نگون بختی، فرجام بد جمشید

■ در این درس، نمونه دیگری برای این گونه کاربرد متمم پیدا کنید.

پاسخ: به بند کمر بر، بزد تیر چند ← بند کمر: متمم (به، بر: حرف اضافه)

۴) گاهی در برخی واژگان مصوّت « ا » به مصوّت « ی » تبدیل می شود؛ مانند؛

رکاب ← رکیب

حجاب ← حجیب

به این شکل های تغییر یافته، کلمات « مُمال » گفته می شود.

■ چند کلمه ممال در متن درس بیابید و بنویسید.

پاسخ: سلیح و مزیح که مُمال سلاح و مزاح هستند.

۱) مفهوم کنایی هریک از عبارت های زیر را بنویسید.

- عنان را گران کردن: ایستادن و توقف کردن
- سر هم نبرد به گرد آوردن: شکست دادن

۲) یکی از آداب حماسه، رجزخوانی پهلوانان دو سپاه است. کدام ابیات درس می توانند نمونه هایی از این رجزخوانی باشند؟

پاسخ:

- | | |
|------------------------------|------------------------------|
| تن بی سرت را که خواهد گریست؟ | بدو گفت خندان که نام تو چیست |
| چه پرسى كزین پس نبینی تو کام | تہمتن چنین داد پاسخ که نام |
| زمانه مرا پتک ترگ تو کرد | مرا مادرم نام، مرگ تو کرد |

۳) هرگاه در بیان ویژگی و صفت چیزی، زیاده روی و بزرگ نمایی شود، در زبان ادبی به این کار « اغراق » می گویند. این آرایه در متن های حماسی کاربرد فراوان دارد؛ مانند:

شود کوه آهن چو دریای آب اگر بشنود نام افراسیاب

■ از متن درس، دو نمونه از کاربرد « اغراق » را بیابید و آن را توضیح دهید.

پاسخ:

- | | |
|--------------------------|--|
| خروش سواران و اسپان زدشت | ز بهرام و کیوان، همی بر گذشت (اغراق درباره شدت مبارزه) |
| بزد بربر و سینۀ اشکبوس | سپهر آن زمان دست او داد بوس (اغراق در میزان تقدیر و تحسین) |

۴) در کدام ابیات، لحن بیان شاعر، طنزآمیز است؟

پاسخ: بیت های: بدو گفت خندان .../ مرا مادرم نام .../ پیاده مرا زان فرستاده طوس.../ بخندید رستم به آواز گفت ...

۱) چرا رستم از رهام برآشفت؟

پاسخ: به خاطر فرار از میدان جنگ

۲) به نظر شما، چرا رستم پیاده به نبرد، روی آورد؟

پاسخ: به خاطر به رخ کشیدن قدرت رزمی خود

۳) بر پایه این درس، چند ویژگی برتر رستم را بنویسید.

پاسخ:

مهارت در تیر اندازی - نیرومندی و زورمندی - مرد میدان و کارزار بودن - پیاده جنگیدن

۴) از دید روحی - روانی چه ویژگی هایی در کلام فردوسی هست که ما ایرانیان بدان می بالیم؟

ملّی گرایی ، عشق به وطن و میهن دوستی ، مقابله با دشمن

کنج حکمت عامل ورعیت

ذوالنون مصری پادشاهی را گفت: « شنیده ام فلان عامل را که فرستاده ای به فلان ولایت، بر رعیت درازدستی می کند و ظلم روا می دارد.» گفت: « روزی سزای او بدهم. »

معنی واژه ها ← عامل : حاکم ، والی
آرایه های ادبی ← دراز دستی : کنایه از تجاوز
مفهوم : ظلم حاکم ، ظلم بر رعیت

گفت: « بلی، روزی سزای او بدهی که مال از رعیت تمام سته باشد. پس به زجر و مصادره از وی بازستانی و در خزینه نهی، درویش و رعیت را چه سود دارد؟» پادشاه خجل گشت و دفع مضرت عامل بفرمود در حال.

سر گرگ باید هم اول برید نه چون گوسفندان مردم درید

گلستان، سعدی

معنی واژه ها ← زجر: آزار، اذیت، شکنجه/ مصادره: تاوان گرفتن، جریمه کردن/ ستدن: گرفتن/ مضرت: گزند رسیدن
مفهوم ۱: جلوی ضرر را از اول باید گرفت؛ تأخیر نکردن در دفع زیان
مفهوم ۲: فرجام بد سهل انگاری در دفع دشمن

۱- مضمون بیت « سرِ گرگ باید هم اوّل برید / نه چون گوسفندان مردم درید » در همه گزینه ها به جز یافت می شود .

- | | |
|--|-----------------------------|
| (۱) سرِ چشمه شاید گرفتن به بیل | چو پُرشد نشاید گذشتن به پیل |
| (۲) سنگ در دست و مارسر بر سنگ | خیره رایى بود قیاس و درنگ |
| (۳) چوخشم آیدت بر گناه کسی | تأمل کنش در عقوبت بسی |
| (۴) ای سلیم (نادان) آب زسر چشمه ببند | که چو پُرشدنتوان بستن جوی |

پاسخ : گزینه ۳

۲- در همه گزینه ها به جز مفهوم « تهدید به مرگ » یافت می شود .

- | | |
|-------------------------------------|--------------------------------|
| (۱) مرا مادرم نام مرگِ تو کرد | زمانه مرا پُتکِ ترگِ تو کرد |
| (۲) بدو گفت خندان که نامِ تو چیست ؟ | تنِ بی سرت را که خواهد گریست ؟ |
| (۳) تهمتَن چنین داد پاسخ که نام | چه پرسى کزین پس نبینیتو کام |
| (۴) بخندید رستم به آواز گفت | که بنشین به پیشِ گران مایه جفت |

پاسخ : گزینه ۴

۳- مفهوم مقابل « تهمتن برآشفت و با طوس گفت / که رُهّام را جام باده ست جفت » در کدام گزینه دیده می شود.

- | | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| (۱) برآن گونه رفتند هر دو به رزم | تو گفתי که اندر جهان نیست بزم |
| (۲) تو اکنون سپه را هم ایدر بدار | شوم تا چه پیش آورد روزگار |
| (۳) کسی باشد از بخت پیروز و شاد | که باشد همیشه دلش پُر ز داد |
| (۴) ازاین گونه مستیزو بد را مکوش | سوی مردمی یاز و باز آر هوش |

پاسخ : گزینه ۱

۴- در همهٔ گزینه هایی زیر به جز مفهوم تحقیر و تمسخر وجود دارد.

- | | |
|----------------------------------|-------------------------------|
| (۱) هم اکنون تو را ای نبرده سوار | پیاده بیاموزمت کارزار |
| (۲) چو نازش به اسپ گرانمایه دید | کمان را به زه کرد و اندر کشید |
| (۳) سِزد گر بداری سرش در کنار | زمانی بر آسایی از کارزار |
| (۴) پیاده مرا زان فرستاده طوس | که تا اسپ بستانم از اشکبوس |

پاسخ : گزینه ۲

گردآفرید، پهلوان شیر زن حماسه ملی ایران، دختر گژدهم است. گردآفرید دلاور با اینکه در داستان رستم و سهراب شاهنامه حضوری کوتاه دارد، بسیار برجسته و یکی از گیراترین زنان شاهنامه است.

معنی واژه ها ← گرد آفرید: گژدهم، نام پهلوانی ایرانی / گرد: پهلوان، دلیر (گرد آفرید: گرد آفریده، گرد آفریده شده، بعضی نسخه ها: گردآفرین) / گژدهم: نام پدر گرد آفرید، فرمانده دژ سپید (گژتهم: پهلوان رزم جو) / دلاور: دلیر، شجاع / گیرا: جذاب

نکات مهم دستوری ← پهلوان شیرزن حماسه ملی ایران: گروه بدلی / رستم: بدل

آرایه های ادبی ← شیرزن: تشبیه (زن به شیر؛ تشبیه درون واژه ای است چون کسره ندارد).

در رهسپاری سهراب از توران به سوی ایران، هنگامی که وی در جست و جوی پدرش، رستم است، با او آشنا می شویم. در مرز توران و ایران، دژی به نام سپید دژ است. گژدهم که یک ایرانی سالخورده است، بر آن دژ فرمان می راند و همواره در برابر دشمن، پایداری سرسختانه ای می ورزد و با این کار، دل همه ایرانیان را به آن دژ امیدوار می سازد. سهراب ناچار است پیش از درآمدن به خاک ایران از این دژ بگذرد. در نبرد میان سهراب و هجیر، فرمانده دژ، سهراب بر او پیروز می شود.

معنی واژه ها ← رهسپاری: راهی شدن، عزیمت کردن / توران: سرزمینی در آن سوی رود جیحون؛ چون فریدون این سرزمین را به پسر بزرگ خود (تور) داده بود، توران نامیده شد. / دژ: قلعه، حصار / هجیر: نام پسر گودرز است که سهراب در گذشتن از دژ او را به اسارت در می آورد.

نکات مهم دستوری ← می سازد: فعل اسنادی (=می گرداند) / فرمانده دژ: بدل

سهراب، نخست می خواهد او را بکشد، اما او را اسیر کرده، راهی سپاه خود می کند. آگاهی از این رویداد، دژ نشینان را سراسیمه می سازد، اما گرد آفرید این واقعه را مایه ننگ می داند و برمی آشوبد و خود به نبرد او می رود. سهراب برای رویارویی آن شیرزن به رزمگاه در می آید و نبرد میان آن دو درمی گیرد:

معنی واژه ها ← سراسیمه: مضطرب، نگران، پریشان / برآشفتن: خشمگین شدن / رویارویی: مقابله

نکات مهم دستوری ← اسیر: مسند(کرده= گردانیده: فعل اسنادی)/ می داند: فعل اسنادی(مایه ننگ: مسند)

۱ چو آگاه شد دختر کردم که سالار آن انجمن کشت کم

معنی واژه ها ← سالار: سردار، سپهسالار، آن که دارای شغلی بزرگ و منصبی رفیع باشد، حاکم/
انجمن: جمع، گروه
نکات مهم دستوری ← آگاه و کم: مسند/ دختر و سالار: نهاد/ آن: صفت اشاره(صفت مضاف الیه)
معنی ← وقتی گرد آفرید متوجه شد که سردار آن گروه(هَجیر) دیگر بین آنان نیست(و اسیر شده
است).
مفهوم ← اسیر شدن سردار

زنی بود برسان کردی سوار همیشه به جنگ اندرون، نامدار

معنی واژه ها ← گرد: دلیر، پهلوان/ نامدار: سرشناس، نام آور/ برسان: مانند(حرف اضافه و ادات
تشبیه)
نکات مهم دستوری ← برسان: حرف اضافه/ گردی سوار: متمم/ جنگ: متمم همراه با دو حرف
اضافه (به، اندرون)
آرایه های ادبی ← تشبیه: زنی به گردی سوار
معنی ← زنی چون پهلوانی سواره در جنگ، بلند آوازه بود.....
مفهوم ۱ ← سرشناسی و نام آوری در جنگ
مفهوم ۲ ← دلیری و شجاعت در جنگ (دلیر مرد بودن زن!)

کجا نام او بود «کرد آفرید» زمانه ز مادر، چنین ناوید

معنی واژه ها ← کجا: که/ ناوید: نیاورد (گونه ای دیگر از ماضی ساده که به جای استفاده از جزء ماضی ساز «د»، از جزء ماضی ساز «ید» استفاده شده است. «د، ید، اد، ت، ست، ـ ست» تکواژهای ماضی سازی هستند که فارسی زبانان با اضافه کردن آن ها به بن مضارع، توانسته اند بن ماضی بسازند.)

نکات مهم دستوری ← کجا: حرف پیوند وابسته ساز (که)/ نام او: نهاد/ گرد آفرید: مسند/ چنین: مفعول (ضمیر اشاره)

آرایه های ادبی ← اغراق: بزرگ نمایی درباره بی مثل و مانند بودن گرد آفرید (مصراع دوم) معنی: که نام او گرد آفرید بود و روزگار از هیچ مادری، فرزندی چون او پدید نیاورده بود. مفهوم: بی همتایی، بی مانند بودن گرد آفرید

چنان گنگش آمد ز کار بجزیر که شد لاله رنگش به کردار قیر

معنی واژه ها ← ننگ: شرم، عار/ به کردار: مثل (حرف اضافه و ادات تشبیه) آرایه های ادبی ← تشبیه: به کردار قیر/ کنایه: مصراع دوم کنایه از شرمندگی است. *مصراع دوم برداشت دوگانه دارد:

۱- لاله، رنگش به کردار قیر شد
مضاف الیه گسسته نهاد مضاف الیه مسند

(در این صورت: «لاله» استعاره از چهره سرخ/ تشبیه: رنگ لاله به قیر)

۲- لاله رنگش، به کردار قیر شد

نهاد مسند

(دو تشبیه: رنگ چهره گرد آفرید چون لاله/ لاله رنگ به قیر)

معنی ← [گرد آفرید] از اسارت هجیر، چنان سرافکننده و شرمنده شد که رُخ لاله گونش، چون قیر سیاه شد.

مفهوم ۱: شرمساری و رو سیاهی، شرم از روی غیرت

مفهوم ۲: میهن دوستی

۵ پوشید درع سواران جنگ نبود اندر آن کار جای درنگ

معنی واژه ها ← درع: جامه جنگی که از حلقه های آهنی می سازند؛ زره/ درنگ: تأخیر
نکات مهم دستوری ← پوشید: ماضی ساده(ب: نشانه زینت/ نبود: فعل غیراسنادی(وجود نداشت)
آرایه های ادبی ← تناسب: درع، سواران و جنگ/ ایهام تناسب: کار(۱- معنی غلط: کارزار و جنگ.
۲- معنی درست: کار و عمل)

معنی: زره سواران جنگی را پوشید(و خود را برای رفتن به جنگ آماده کرد) که در آن کار، جایی
برای تأخیر وجود نداشت.

مفهوم ۱: تأخیر نکردن برای رفتن به جنگ

مفهوم ۲: آماده شده برای نبرد

فرود آمد از دژ به کردار شیر کمر بر میان، بادپایی به زیر

معنی واژه ها ← کمر: کمر بند/ بادپا: تیزرو، شتابنده(در این جا منظور اسب تیزرو)

نکات مهم دستوری ← به کردار: حرف اضافه و ادات تشبیه/ شیر: متمم

آرایه های ادبی ← تشبیه: به کردار شیر(گرد آفرید به شیر)/ جناس ناهمسان: شیر و زیر/ بادپا:
کنایه از اسب تیزرو(چون صفتی است که موصوف خود را بیشتر معرفی می کند و صفت مخصوص
اسب در اغلب ابیات حماسی است).

معنی: از دژ به مانند شیری پایین آمد. در حالی که کمر بند بر کمر بسته و بر اسب تیزرویی سوار
بود.

مفهوم: جنگاوری و قدرت و چابکی

به پیش سپاه اندر آمد چو کرد چو رعد خروشان یکی ویله کرد

معنی واژه ها ← ویله: صدا، آواز، ناله/ ویله کردن: فریاد زدن، نعره زدن، ناله کردن

نکات مهم دستوری ← چو: حرف اضافه(گرد و رعد: متمم)/ خروشان: صفت فاعلی، وابسته پسین

آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: گرد و کرد/ تشبیه: گرد آفرید به گرد و رعد/ تشخیص: رعد

خروشان/ اغراق دربارهٔ گرد آفرید

معنی: گرد آفرید چون گردی به سرعت به پیش سپاه آمد و مانند رعدِ خروشنده ای، فریاد زد...
مفهوم: چابکی (سرعت) و خروشنده‌گی

که کردان کدام اند و جنگ آوران دلیران و کار آزموده سران

معنی واژه ها ← گردان: پهلوانان/ جنگ آوران: جنگجویان/ کار آزموده: مجرب (با تجربه در جنگ)
نکات مهم دستوری ← کار آزموده سران: ترکیب وصفی مقلوب (سران کار آزموده)
معنی ← که پهلوانان و جنگجویان و دلیران و فرماندهان با تجربه کدام هستند؟
مفهوم ۱: مبارزه طلبی
مفهوم ۲: رجز خوانی

چو سهراب شیراوشن، اورا بدید بختید و لب را به دندان گزید

معنی واژه ها ← شیراوشن: شیرافکن، دلاور (اوشن: بن مضارع از مصدر اوژندن یا اوژنیدن به معنی افکندن است).
نکات مهم دستوری ← بدید، بختید و گزید: ماضی ساده/ نهاد: سهراب (برای بار دوم و سوم: محذوف به قرینهٔ لفظی)
آرایه های ادبی ← شیراوشن: کنایه از قدرتمند و دلیر/ لب را به دندان گزیدن: کنایه از تعجب و حیرت/ لب و دندان: تناسب
معنی: وقتی سهراب دلاور گرد آفرید را دید، خندید و متعجب شد.
مفهوم: تعجب (مفهوم کنایی لب را به دندان گزیدن)

۱۰ بیاید دمان پیش کرد آفرید چو دخت کمند افکن اورا بدید

معنی واژه ها ← دمان: خروشنده، غرّنده، مهیب، هولناک (از مصدر دمیدن)/ دخت: دختر/ کمندافکن: کمندانداز
نکات مهم دستوری ← بیامد: ماضی ساده/ دمان: صفت فاعلی در نقش قید/ چو: حرف پیوند
وابسته ساز/ دخت: نهاد/ کمندافکن: صفت فاعلی (مرگب مرخم)، وابستهٔ پسین
آرایه های ادبی ← کمند افکن: کنایه از جنگجو

معنی: سهراب، خروشنده و عُزّان به پیش گُرد آفرید آمد. وقتی که گرد آفرید، سهراب را دید.....(با بیت بعد، موقوف المعانی است).
مفهوم: خشم و خروشنده‌گی

کمان را به زه کرد و بگشاد بر / نبد مرغ را پیش تیرش گذر

معنی واژه ها ← به زه کردنِ کمان: کمان را روی زه گذاشتن (برای این که تیر را شلیک کنند، ابتدا گمان را روی زه می گذاشتند). بر: سینه (بگشاد بر: دست ها و سینه اش را گشود). / مرغ: پرنده

نکات مهم دستوری ← کمان و بر: مفعول / مرغ: متمم (مرغ را: بر مرغ، برای مرغ) / گذر: نهاد / نبود: فعل غیراسنادی (وجود نداشت).

آرایه های ادبی ← مصراع دوم: اغراق درباره تیراندازی / مصراع دوم: کنایه از مهارت در تیراندازی
معنی: کمان را برای تیراندازی روی زه گذاشت و دست ها و سینه اش را باز کرد (تا تیراندازی کند).
او آن قدر در تیراندازی مهارت داشت که هیچ پرنده ای نمی توانست از تیر او بگریزد.
*منظور از «گشودن بر» این است که برای تیراندازی و گرفتن تیر و کمان باید دست ها و سینه را باز کرد.

مفهوم ۱: مهارت در تیراندازی، سرعت عمل در تیر اندازی
مفهوم ۲: آماده شدن برای تیراندازی

به سهراب بر، تیرباران گرفت / چپ و راست، جنگ سواران گرفت

معنی واژه ها ← گرفتن: آغاز کردن / سواران: سوارکاران

نکات مهم دستوری ← سهراب: متمم همراه با دو حرف اضافه (به، بر) / تیرباران: مفعول / جنگ سواران: مفعول

آرایه های ادبی ← اغراق: درباره تعداد تیرهای پرتابی

معنی ← گُرد آفرید بر سهراب، تیراندازی را آغاز نمود و از هر سوی همچون سوارکارانِ کارآزموده، جنگ با او را شروع کرد. یعنی با این که دختر بود، همچون سوارکاران جنگ آزموده، می جنگید.

فردوسی در وصف سهراب نیز چنین می گوید:

چو سه ساله شد سازِ مردان گرفت به پنجم دل تیر و چوگان گرفت

مفهوم ۱: شدت تیر اندازی

مفهوم ۲: دلیرمردی زن!

مفهوم ۳: چون کارآزموده ها جنگیدن

نگه کرد سهراب و آمدش ننگ برآشفت و تیزاندر آمد به جنگ

معنی واژه ها ← ننگ: شرم، عار.

آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: ننگ و جنگ

معنی ← سهراب نگاه کرد و از این کار (تیراندازی و جنگاوری گرد آفرید) عارش آمد و خشمگین شد و بسرعت وارد جنگ شد.

مفهوم: خشم و شرم

چو سهراب را دید کرد آفرید که برسان آتش همی برد مید

معنی واژه ها ← بر دمیدن: خروشیدن، برخاستن

نکات مهم دستوری ← برسان: حرف اضافه/ آتش: متمم/ همی بردمید: ماضی استمراری/ گرد

آفرید: نهاد/ سهراب: مفعول

آرایه های ادبی ← تشبیه: سهراب به آتش

معنی: وقتی گرد آفرید سهراب را دید که چون آتشی می خروشد... (با بیت بعد، موقوف المعانی است.)

مفهوم: خروشدگی و شدت حمله

۱۵ سرنیزه را سوی سهراب کرد عنان و سنان را پر از تاب کرد

معنی واژه ها ← عنان: افسار، دهانه/ سنان: سرنیزه، تیزی هر چیز/ تاب: چرخ و پیچ که در طناب

و کمند و زلف می باشد، پیچ و شکن، در این بیت به معنی شور و هیجان است. (در حقیقت «پر

تاب کردن»: حرکت دادن؛ رک: شاهنامه، دکتر عزیز الله جویینی، جلد سوم، چاپ اول، ص ۳۴۹.
 نکات مهم دستوری ← سرنیزه، عنان: مفعول/ سنان: معطوف/ پُر از تاب: مسند
 آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: عنان و سنان
 معنی: گُرد آفرید، سرنیزه را سوی سهراب گرفت و عنان و سنان را به حرکت در آورد.
 مفهوم: جنگاوری

بر آشفست سهراب و شد چون پلنگ چو بدخواه او چاره کرد به جنگ

معنی واژه ها ← بدخواه: دشمن، حریف/ چاره گر: کسی که با حيله و تدبیر کارها را بسامان کند؛
 مُدبّر/ بُد: بود
 نکات مهم دستوری ← بر آشفست: ماضی ساده/ پلنگ: متمم/ چاره گر: مسند/ شد: دو تعبیر دارد: ۱-
 اسنادی (گردید) ۲- غیراسنادی (حرکت کرد)
 آرایه های ادبی ← تشبیه: سهراب به پلنگ
 معنی: سهراب خشمگین شد و چون پلنگی حرکت کرد، زیرا دشمن او، جنگاور با تدبیری بود.
 مفهوم ۱: چاره ای جز جنگ نداشتن
 مفهوم ۲: تدبیر حریف
 مفهوم ۳: خشم بر حریف

زرد بر کمر بند کرد آفرید زره بر برش، یک به یک، بردید

معنی واژه ها ← زره: جامه ای جنگی دارای آستین کوتاه و مرکب از حلقه های ریز فولادی که
 آن را به هنگام جنگ بر روی لباس های دیگر می پوشیدند.
 نکات مهم دستوری ← یک به یک: قید/ بردید: ماضی ساده/ برش: متمم/ زره: نهاد
 آرایه های ادبی ← بر (روی)، بر (سینه): جناس همسان (تام)
 معنی: بر کمر بند گُرد آفرید ضربه ای زد و زره را بر تنش تماماً پاره کرد.
 مفهوم: شدت ضربه

چو بر زین پچید کرد آفرید / یکی تیغ تیز از میان برکشید

معنی واژه ها ← پچیدن: به سمتی گردیدن، از سویی گشتن (رک، شاهنامه، دکتر عزیز الله جوینی، جلد سوم، ص ۳۵۰) / تیغ: شمشیر / میان: غلاف، نیام (کمر) / بر کشید: بیرون آورد نکات مهم دستوری ← چو: حرف پیوند وابسته ساز (چون که، وقتی که، همین که) / یکی تیغ: اسم ناشناس (یکی: نشانه نکره یا ناشناس) / یکی تیغ تیز: مفعول آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: تیغ و تیز
معنی: وقتی که گرد آفرید بر اثر ضربه سهراب از روی زمین به سمتی گردید (چرخید)، [فوراً] تیغ تیزی را از نیام بیرون آورد.
مفهوم ۱: شدت ضربه
مفهوم ۲: آماده حمله شدن

بزد نیزه او به دو نیم کرد / نشست از بر اسب و برخاست کرد

نکات مهم دستوری ← بزد، کرد، نشست، برخاست: ماضی ساده / نیزه او: مفعول آرایه های ادبی ← گرد برخاستن: کنایه از به سرعت رفتن / جناس ناهمسان: کرد و گرد
معنی ← و گرد آفرید نیزه سهراب را به دو نیم کرد و سپس بر اسب خود سوار شد و به سرعت تاخت.
مفهوم ۱: قدرت جنگاوری، دلیرمردی یک زن!
مفهوم ۲: سرعت و چابکی در رفتن

۲۰ به آورد با او بنده نبود / پچید از روی و برگاشت زود

معنی واژه ها ← آورد: جنگ، نبرد، کارزار / بسنده: سزاوار، شایسته، کافی، کامل / برگاشتن: برگردانیدن (شکلی از گذرای برگشتن)
آرایه های ادبی ← روی پچیدن و روی برگاشتن: کنایه از عقب نشینی از جنگ
معنی: گرد آفرید توان نبرد با سهراب را نداشت و از جنگ با او عقب نشینی کرد.
مفهوم ۱: عقب نشینی از جنگ، انصراف از جنگ، ناتوانی در برابر حریف
مفهوم ۲: فرار و گریز در هنگام ناتوانی

سپهد، عنان، اژدها را سپرد به خشم از جهان، روشنایی ببرد

معنی واژه ها ← سپهبد: سردار سپاه، فرمانده لشکر/ عنان: افسار
نکات مهم دستوری ← سپهبد: نهاد/ عنان: مفعول(عنان را)/ اژدها: متمم(اژدها را = به اژدها)
آرایه های ادبی ← اژدها: استعاره از اسب/ مصراع دوم: اغراق در شدت خشم و عصبانیت.
معنی: سهراب افسار را رها کرد و بر اسب انداخت تا دو دستش برای رزم آزاد باشد و چنان
خشمگین شد که جهان از این خشم، تیره و تار شد.
مفهوم: شدت خشم

چو آمد خروشان به تنگ اندرش ببخنید و برداشت خود از سرش

معنی واژه ها ← تنگ: نزدیک/ خود: کلاه خود، کلاه جنگی
نکات مهم دستوری ← خروشان: صفت فاعلی در نقش قید(خروش + ان)/ تنگ: متمم همراه با دو
حرف اضافه(به، اندر)
آرایه های ادبی ← خود و سر: تناسب
معنی: وقتی سهراب خروشان به نزدیکی گرد آفرید رسید، کلاه خود را از سرش برداشت.

رها شد ز بند زره موی اوی درفشان چو خورشید شد روی اوی

معنی واژه ها ← درفشان: درخشان
نکات مهم دستوری ← موی اوی: نهاد/ رها: مسند/ روی اوی: نهاد/ درفشان: مسند
آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: موی، اوی، روی/ تشبیه: روی به خورشید
معنی: موهای گرد آفرید که در زیر زره پنهان شده بود، بیرون آمد و روی چون خورشید او، نمایان
شد.
مفهوم: چهره زیبا، زیبایی رخسار

بدانست سهراب، کاو دختر است سرو موی او از در افسراست؟!

معنی واژه ها ← از در: سزاوار، لایق، شایسته/ افسر: تاج، دیهیم، کلاه پادشاهی
نکات مهم دستوری ← بدانست: ماضی ساده/ است: مضارع اخباری (می باشد)/ سهراب، او، سر:
نهاد/ موی: معطوف/ دختر، از در: مسند/ افسر: مضاف الیه
آرایه های ادبی ← سر و موی: تناسب/ سر و افسر: تناسب
معنی: سهراب فهمید که او دختر است و سر و مویش سزاوار آن است که تاج بر او بگذارند.
مفهوم: سزاوار سروری، لایق پادشاهی و بزرگی

۲۵ شگفت آمدش: گفت از ایران سپاه چین دختر آید به آوردگاه؟!

معنی واژه ها ← آوردگاه: میدان جنگ
نکات مهم دستوری ← ش: متمم (بر او)/ ایران سپاه: ترکیب اضافی مقلوب/ دختر: نهاد
معنی: شگفت زده شد و گفت: «از سپاه ایران چنین دختری به میدان آمده است؟»
مفهوم: شگفتی جنگاوری زنان

ز قراک بگشاد پچان کمند مینداخت و آمد میانش به بند

معنی واژه ها ← قراک: ترک بند، تسمه و دوالی که از عقب زین اسب می آویزند و با آن چیزی را
به ترک می بندند./ میان: کمرگاه/ پیچان کمند (کمند پیچان): کمندی که دارای پیچ و تاب باشد.
نکات مهم دستوری ← بگشاد، مینداخت، آمد: ماضی ساده
معنی: سهراب از ترک بندش، کمندی را بیرون کشید و به سوی گُرد آفرید انداخت و کمرگاهش
را به بند کشید.
مفهوم: به بند کشیدن حریف

بدوکفت کز من رهایی مجوی چرا جنگ جوئی تو ای ماه روی

معنی واژه ها ← رهایی: خلاص، آزادی

نکات مهم دستوری ← رهایی: مفعول/ماه روی: منادا

آرایه های ادبی ← ماه روی: تشبیه (روی به ماه)

معنی: سهراب به گُرد آفریدِ گفت که برای رهایی از دست من تلاش نکن. ای زیبارو، برای چه به جنگ آمده ای؟

مفهوم: توصیه به دوستی و پرهیز از جنگ

نیامد به دامم به سان تو کور ز چنگم رهایی نیابی، مشور

معنی واژه ها ← مشور: نکوش، تقللاً نکن، تلاش نکن، زور نزن، دست و پا نزن/ گور: گورخر/ به سان: مانند، مثل

نکات مهم دستوری ← تو: متمم (به سان: حرف اضافه)/ «-م» در «دامم» و «چنگم»: مضاف الیه

آرایه های ادبی ← تشبیه: گوری به سان تو/ چنگ: مجاز از سلطه، چیرگی
معنی: تا به حال شکاری چون تو به دامم نیفتاده است. بیهوده زور نزن و تقللاً مکن که از چنگم رها نخواهی شد.

مفهوم ۱: بیهوده بودن تلاش برای رهایی

مفهوم ۲: تحقیر حریف

بدانست کاویخت کرد آفرید مرآن راجز از چاره درمان ندید

معنی واژه ها ← آویختن: اسیر شدن، گرفتار شدن / چاره: حيله، چاره گری
نکات مهم دستوری ← بدانست، آویخت: ماضی ساده / آن: متمم (آن را = برای آن) / درمان: مفعول
برای آن، به جز چاره و حيله، درمانی را ندید.

* «مر» لفظی است که با حرف «را» همراه می شود و حرف «را» هر کارکردی که داشته باشد،
«مر» نیز همان کارکرد را دارد.

معنی: گرد آفرید فهمید که گرفتار شده است، راهی جز حيله و چاره گری نیافت.

مفهوم ۱: چاره اندیشی برای رهایی

مفهوم ۲: حيله، آخرین راه رهایی است.

۳۰ بدو روی بنمود و گفت: «ای دلیر میان دلیران به کردار شیر

نکات مهم دستوری ← دلیر: منادا / به کردار: حرف اضافه / شیر: متمم

آرایه های ادبی ← تشبیه: سهراب به شیر

معنی ← گرد آفرید رو به سهراب کرد و گفت: «ای دلیری که در میان دلیران همچون شیر

هستی ... (موقوف المعانی با بیت بعد)

مفهوم ۱: چرب زبانی

مفهوم ۲: خام کردن حریف، حيله گری

دو لشکر، نظاره برین جنگ ما برین گرز و شمشیر و آهنک ما

معنی واژه ها ← نظاره: نظر کردن، نگریستن، تماشا کردن (تماشاگر) / آهنک: حمله، نبرد،

پیکار

نکات مهم دستوری ← ترکیبات وصفی: دو لشکر، این جنگ، این گرز، این شمشیر، این آهنک

آرایه های ادبی ← گرز، شمشیر، جنگ: مراعات نظیر

معنی: دو لشکر نظاره گر جنگ و گرز و شمشیر و حمله ما هستند.

مفهوم: تحت نظر بودن

کنون من کشایم چنین روی و موی سپاه تو کردد پر از گفت و گوی

معنی واژه ها ← گفت و گوی: شایعه افکنی، سخن پراکنی

نکات مهم دستوری ← سپاه: نهاد/ پُر: مسند/ روی: مفعول/ موی: معطوف

آرایه های ادبی ← روی و موی: جناس ناهمسان / گفت و گوی: کنایه از شایعه و سخن پراکنی

معنی: من که اکنون در نبرد با تو این گونه روی و موی خود را می کشایم (و همه متوجه

می شوند که من یک دخترم)، سپاه تو شایعه می کنند و چیزهایی درباره تو می گویند.

مفهوم ۱: شایعه افکنی

مفهوم ۲: تهدید به بی آبرویی

که با دختری او به دشت نبرد بدین سان به ابر اندر آورد کرد

معنی واژه ها ← بدین سان: به این گونه

نکات مهم دستوری ← ابر: متمم (همراه با دو حرف اضافه: به، اندر)

آرایه های ادبی ← گرد به ابر اندر آوردن: کنایه از تاخت و تاز شدید، مبارزه سخت (اغراق)

معنی: که سهراب با دختری، چنین سخت مبارزه کرده و گرد و خاک به راه انداخته است.

مفهوم: شدت درگیری و مبارزه

کنون لشکر و ژر به فرمان تست نباید برین آشتی جنگ بست

معنی واژه ها ← دژ: قلعه

نکات مهم دستوری ← لشکر: نهاد / دژ: معطوف / نباید جنگ بست: فعل غیر شخصی

آرایه های ادبی ← تضاد: آشتی و جنگ

معنی: اکنون که لشکر و قلعه تحت اختیار توست، نباید که این صلح را برهم بزنی و به دنبال

جنگ باشی.

مفهوم ۱: دعوت به صلح و پرهیز از جنگ و خصومت

مفهوم ۲: خام کردن حریف

۳۵ عنان را پیچید کرد آفرید / سمند سرفراز بر ژ کشید

معنی واژه ها ← عنان: افسار، دهانه / سمند: اسبی که رنگش مایل به زردی باشد، زرده (در متن درس، مطلق اسب مورد نظر است).

نکات مهم دستوری ← گرد آفرید: نهاد / عنان، سمند: مفعول / سرفراز: صفت مرکب

آرایه های ادبی ← عنان پیچیدن: کنایه از تغییر مسیر دادن

معنی: گرد آفرید افسار اسبش را به سمت دیگری کشید و تغییر مسیر داد و اسب سربلندش را به درون قلعه راند.

مفهوم: عنان پیچیدن و تغییر مسیر دادن

همی رفت و سهراب با او به هم / یاید به درگاه ژ، گژدهم

معنی واژه ها ← درگاه: جلوی در، آستانه

نکات مهم دستوری ← همی رفت: ماضی استمراری

معنی: گرد آفرید به سمت قلعه حرکت کرد در حالی که سهراب نیز همراه او بود. گژدهم نیز به آستانه قلعه رسید.

در باره بگشاد کرد آفرید / تن خسته و بسته بر ژ کشید

معنی واژه ها ← باره: قلعه، دژ / خسته: زخمی، مجروح

* «بسته» در شاهنامه به معنی «اسیر» آمده، در این جا ظاهراً اشاره به بیت های پیشین دارد که گرد آفرید به کمند سهراب گرفتار شده بود (رک، شاهنامه، دکتر عزیز الله جوینی، جلد سوم، ص ۳۵۷). از سویی دیگر «بسته» را می توان «اتباع» واژه «خسته» دانست؛ خسته و بسته: یعنی مجروح و زخمی؛ مثل «شکسته و بسته» در دیوان شمس: «شکسته بسته بگفتم یکی دو لفظ عرب .

نکات مهم دستوری ← بگشاد: ماضی ساده / تن: مفعول

آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: خسته و بسته

معنی: همین که گژدهم در قلعه را گشود، گرد آفرید با تنی مجروح خود را به درون قلعه کشاند.

مفهوم: زخم به جا مانده از نبرد، جراحت جنگ

در ژبستند و غمگین شدند پر از غم دل و دیده خونین شدند

آرایه های ادبی ← خونین شدن دیده: کنایه از شدت غم و اندوه
معنی: در قلعه را بستند و غمگین شدند و با دلی پر از غم، گریستند.
مفهوم: شدت ناراحتی و اندوه

ز آزار کرد آفرید و هجیر پر از درد بودند برنا و پیر

معنی واژه ها ← بُرنا: جوان
نکات مهم دستوری ← هجیر و پیر: معطوف / بیت: دارای یک جمله / برنا: نهاد / پُر: مسند
آرایه های ادبی ← برنا و پیر: مجاز از همه افراد، تضاد
معنی: از آزاری که گرد آفرید و هجیر دیده بودند، همه افراد غمگین بودند.
مفهوم: ناراحتی از رنج دیگران (غم عمومی)

۴۰ بکفتند: کای نیکدل شیرزن پر از غم بد از تو دل انجمن

معنی واژه ها ← نیکدل: مهربان / شیرزن: زن شجاع
نکات مهم دستوری ← نیکدل شیرزن: منادا / نیکدل و شیرزن: واژه مرکب / بُد (= بود): فعل
اسنادی / پُر: مسند
آرایه های ادبی ← شیرزن: تشبیه (زن به شیر)
معنی: اهالی قلعه گفتند که ای زن مهربان و شجاع، همه برای تو ناراحت بودند.
مفهوم: ناراحتی از رنج دیگران (غم عمومی)

که هم رزم حتی هم افنون و رنگ نیاید ز کار تو بر دوده ننگ

معنی واژه ها ← افسون: حيله، مکر / رنگ: حيله و مکر / دوده: دودمان، خاندان، طایفه

نکات مهم دستوری ← هم و هم: حرف پیوند هم پایه ساز (جفتی یا مزدوج)

آرایه های ادبی ← رنگ و ننگ: جناس ناهمسان

معنی: که هم جنگیدی و هم حيله و مکر کردی اما این کار موجب ننگ و شرمساری دودمان ما نشد.

* دکتر عزیز الله جوانی، در شرح شاهنامه خود اعتقاد دارد که مصراع دوم را باید سؤالی خواند که در این صورت چنین معنی می شود: که هم جنگیدی و هم حيله و مکر کردی. آیا این کار برای دودمان ما مایه ننگ نیست؟

مفهوم: جنگ و نیرنگ در یک زمان

بخندید بسیار، کرد آفرید به باره برآمد، چه بنگرید

معنی واژه ها ← باره: دیوار، حصار

نکات مهم دستوری ← بخندید، برآمد، بنگرید: ماضی ساده / گرد آفرید: نهاد

معنی: گرد آفرید بسیار خندید و به بالای دیوار قلعه آمد و سپاه را نگاه کرد.

چو سهراب را دید بر پشت زین چنین گفت کای شاه ترکان چین

نکات مهم دستوری ← چو: حرف پیوند وابسته ساز (وقتی که) / سهراب: مفعول / شاه ترکان چین: منادا

آرایه های ادبی ← زین و چین: جناس ناهمسان

معنی: وقتی که گرد آفرید سهراب را سوار بر اسب دید، با بیانی تحقیر آمیز گفت ای شاه تورانیان ... (با بیت بعدی موقوف المعانی است).

* منظور از «ترکان چین» تورانیان هستند.

چرا رنج کشتی کفون باز کرد هم از آمدن هم زد دشت نبرد

معنی واژه ها ← رنجه: آزرده، رنجور

نکات مهم دستوری ← چرا خودت را به رنج و عذاب انداختی و به این جا آمدی؟ اکنون از آمدن به سوی قلعه (و گرفتن دژ) و مبارزه در میدان جنگ، دست بردار.

مفهوم ۱: توصیه به عقب نشینی

مفهوم ۲: تحقیر و تمسخر حریف

*گرد آفرید از روی تحقیر و تمسخر خطاب به گرد آفرید می گوید که بیهوده خودت را به رنج و عذاب انداختی، وگرنه از جنگ با ما چیزی نصیبت نمی شود و بهتر است که برگردی.

۴۵ تو را بهتر آید که فرمان کنی رخ نامور، سوی توران کنی

معنی واژه ها ← نامور: مشهور، معروف، بارزش

نکات مهم دستوری ← را: حرف اضافه (برای) / تو: متمم/ بهتر: مسند/ که فرمان کنی ... : نهاد
برای جمله « تو را بهتر آید»

آرایه های ادبی ← رُخ سوی جایی کردن: کنایه از برگشتن

معنی: برای تو بهتر آن است که اطاعت کنی و به سوی توران زمین برگردی.

مفهوم: توصیه به عقب نشینی و فرمان پذیری

نباشی بس ایمن به بازوی خویش «خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش»

شاهنامه، فردوسی

معنی واژه ها ← ایمن: امان، مصون، محفوظ (مُمالِ امین عربی)

نکات مهم دستوری ← ایمن: مسند / نادان: صفت بیانی مطلق

آرایه های ادبی ← بازو: مجاز از قوت جسمانی / مصراع دوم: تمثیل و کنایه (از سوی خود آسیب دیدن) / اسلوب معادله (مصراع دوم نمونه ای است برای اثبات مصراع اول).

معنی: نباید به زور بازوی خود (قدرت جسمانی خود) تکیه کنی که گاو نادان با تکیه بر بدنِ پروارِ خود است که کُشته می شود. (برخی شاهنامه شناسان « ز پهلوی » را یک واژه و به معنی «از قَبْلِ» دانسته اند و برخی از پهلوی خوردن را به معنای از پهلوی ضربه خوردن گرفته اند و می گویند این ضرب المثل به پروار شدن ربطی ندارد بلکه به یکی از مراسم ایرانیان مربوط می شود که وقتی گاوها را برای جنگ مقابل هم قرار می دادند، گاوِ پیروز با شاخ به پهلوی گاو مغلوب می زد.

مفهوم ۱: از ماست که برماست

مفهوم ۲: فرجام بدِ تکیه کردن بر زورِ بازوی خود

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) به کمک فرهنگ لغت، معانی «برکشیدن» را بنویسید.

پاسخ: ۱- بیرون کشیدن ۲- بالا کشیدن چیزی

۲) دو واژه از متن درس بیابید که با کلمه «فتراک» تناسب داشته باشد.

پاسخ: درع، زره

۳) در گذر زمان، شکل نوشتاری برخی کلمات تغییر می کند؛ مانند: «سپید ← سفید».

■ از متن درس، نمونه ای از تحوّل شکل نوشتاری کلمات بیابید و بنویسید.

پاسخ: برگاشتن ← برگشتن

قلمرو ادبی

۱) واژگان قافیه در کدام بیت ها، دربردارنده آرایه جناس اند؟

بیت های ۶، ۷، ۱۳، ۱۹، ۲۳، ۴۱، ۴۳

۲) مفهوم عبارت های کنایی زیر را بنویسید.

■ سپهبد، عنان، اژدها را سپرد (.....) افسار اسب را رها کرد، به سرعت رفت.
■ رخ نامور سوی توران کنی (.....) کنایه از برگشتن

۳) یک مَثَل از متن درس بیابید و درباره معنا و کاربرد آن توضیح دهید؛ سپس با رجوع به امثال و حکم دهخدا، دو مَثَل، معادل آن بنویسید.

پاسخ: خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش ← گاو نادان زیاد می خورد تا فربه شود اما نمی داند که هر چه قدر بیش تر فربه شود، زودتر او را به کشتارگاه و کارد قصابی می سپارند و در حقیقت به هلاک نزدیک می شود. نمونه هایی دیگر:

دشمن طاووس آمد پر او - روباه گشته دم است.

*لازم به ذکر است که در تحلیل این ضرب المثل، نظرات دیگری هم از سوی کارشناسان و شاهنامه شناسان در دست است.

قلمرو فکری

(۱) دلیل دردمندی و غمگین بودن ساکنان دژ، چه بود؟

پاسخ: به خاطر اسارت هُجیر

(۲) معنا و مفهوم بیت زیر را به نثر روان بنویسید.

به آورد با او بسنده نبود بیچید ازو روی و برگاشت زود

پاسخ: گرد آفرید توان نبرد با سهراب را نداشت و از جنگ با او عقب نشینی کرد.

(۳) فردوسی در این داستان، گردآفرید را با چه ویژگی هایی وصف کرده است؟

پاسخ: گرد سوار، بی مانند، زیرک و چاره جو

(۴) «حماسه» در لغت به معنای دلاوری و شجاعت است و در اصطلاح ادبی، شعری است با ویژگی های زیر:

- داستانی،
- قهرمانی،
- قومی و ملی،
- حوادثی خارق العاده

بر پایه این توضیح، این درس را با متن روان خوانی «شیرزنان» مقایسه کنید.

پاسخ: در هر دو درس، نمونه هایی از ویژگی های قهرمانی، ملی و داستانی یافت می شود. عنصر قهرمانی در این درس به

«گرد آفرید» مربوط می شود و در «شیرزنان» به دلاوری زنان.

در هر دو جنبه ملی بارز است؛ در این درس برای مقابله با تورانیان و در درس «شیرزنان» برای مقابله با رژیم بعثی و دفاع از کشور. از نظر جنبه داستانی هم هر دو در بستری از داستان اتفاق افتاده اند.

۱ چو هنگامه آزمون تازه شد دگر باره ایران، پر آوازه شد

معنی واژه ← هنگامه: هنگام، زمان / آزمون: آزمایش، امتحان / پُر آوازه: مشهور
 نکات مهم دستوری ← هنگامه، ایران: نهاد / تازه: مسند / پُر آوازه: مسند
 آرایه های ادبی: هنگامه: ایهام تناسب (۱- معنی غلط: داد و فریاد در ارتباط با آوازه ۲- معنی درست با زمان) / ایران: مجاز از مردم ایران
 معنی: وقتی زمان آزمایش فرا رسید، ایران برای بار دیگر پر آوازه و مشهور شد.
 مفهوم: شهرت ایرانیان

از این خط نغز پدram پاک و زین خاک جان پرور تابناک

معنی واژه ← خطّه: سرزمین / نغز: نیکو، خوب / پدram: آراسته، نیکو، شاد / جان پرور: روح پرور، جان بخش
 نکات مهم دستوری ← بیت دارای «۷» ترکیب وصفی است: این خطّه خطّه نغز، خطّه پدram، خطّه پاک، این خاک، خاک جان پرور، خاک تابناک / جان پرور: صفت فاعلی (جان پرورنده)
 آرایه های ادبی: خاک: مجاز از سرزمین / خاک و پاک: جناس ناهمسان / خطّه و خاک: تناسب
 معنی: از این سرزمین نیکو و آراسته و پاک و از این خطّه جان بخش درخشان ... (با بیت بعدی، موقوف المعانی است).
 مفهوم: وطن دوستی، نغز و جان بخش بودن وطن

از این مرز فرخنده مرد خیز / گنام پلنگان دشمن ستیز

معنی واژه ← فرخنده: خجسته، مبارک/ گنام: بیشه، آشیانه جانوران، آرامگاه و آشیانه آدمی
نکات مهم دستوری ← بیت دارای «۴» ترکیب وصفی و «۱» ترکیب اضافی است: این مرز، مرز فرخنده، مرز مردخیز، پلنگان دشمن ستیز (ترکیب وصفی)/ گنام پلنگان (ترکیب اضافی)/ مردخیز و دشمن ستیز: صفت فاعلی/ فرخنده: صفت بیانی مطلق
آرایه های ادبی ← مرز: مجاز از سرزمین، کشور/ پلنگان: استعاره از جنگجویان و دلاوران
معنی: از این سرزمین خجسته مرد پرور و آشیانه دلاوران دشمن ستیز ... (با بیت بعد موقوف المعانی است).
مفهوم: وطن دوستی، مرد خیز بودن وطن، دلاوری مردان وطن

دگر ره چنان شد هنر آشکار / کز آن خیره شد دیده روزگار

معنی واژه ← خیره: متحیر، سرگشته
نکات مهم دستوری ← دگر: صفت مبهم/ دگر ره: ترکیب وصفی/ هنر: نهاد/ آشکار: مسند/ دیده روزگار: نهاد/ خیره: مسند
آرایه های ادبی ← روزگار: مجاز از مردم
معنی: بار دیگر هنر آنان چنان آشکار شد که مردم روزگار از آن حیرت زده شدند.
مفهوم: هنر جنگاوری و دلیری ایرانیان، حیرت جهانیان از دلیری ایرانیان

۵ دلیران و مردان ایران زمین / هژیران جنگ آور روز کین

معنی واژه ← هژیر: هوشیار، چابک/ جنگ آور: جنگجو/ کین: دشمنی، عداوت
معنی ← دلاوران ایران زمین و هوشیاران جنگجو در زمان جنگ ... (با بیت بعدی موقوف المعانی است).
مفهوم دلاوری مردان وطن

خروشان و جوشان به کردار موج فراز آمدند از کران فوج فوج

معنی واژه ← به کردار: مثل (حرف اضافه) / کران: کنار، ساحل، طرف / فوج: گروه، دسته / فراز آمدن: رسیدن، نزدیک آمدن
نکات مهم دستوری ← موج: متمم / فوج فوج: قید مرکب / خروشان: قید / جوشان: معطوف به قید
آرایه های ادبی ← تشبیه: دلیران ایران زمین به موج / جناس ناهمسان: موج و فوج
معنی ← خروشنده و جوشنده مثل موج، گروه گروه هر طرفی گرد هم آمدند.
مفهوم ۱: فراوانی سپاه ایران
مفهوم ۲: خروشنده و سهمناکی دلیر مردان

به مردی به میدان نهادند روی جهان شد از ایشان پر از گفتگو

نکات مهم دستوری ← پُر: مسند / جهان: نهاد / مردی، میدان، ایشان، گفتگو: متمم
آرایه های ادبی ← روی نهادن: کنایه از رفتن، عزیمت کردن / مصراع دوم: کنایه از مشهود شدن
دلاوران
معنی ← از روی مردانگی پا به میدان جنگ گذاشتند و شهرتی جهانی یافتند.
مفهوم ۱: دلیر مردی مردان وطن
مفهوم ۲: شهرت یافتن مردان وطن

که اینان ز آب و گل دیگرند نگهبان دین حافظ کشورند

نکات مهم دستوری ← اینان: نهاد / ز آب و گل دیگر: مسند / نگهبان دین و حافظ کشور: مسند
آرایه های ادبی ← آب و گل: مجاز از آفرینش، سرشت
معنی ← که این دلاوران از آفرینشی دیگر و از جنسی دیگر هستند و از دین و کشور خویش،
محافظت می کنند.
مفهوم ۱: ویژگی های منحصر به فرد دلیر مردان وطن
مفهوم ۲: نگهبانی از دین و وطن

بداندیش را آتش خرنند / خدنگی کران بر دل دشمن اند

معنی واژه ها ← بداندیش: بدخواه، دشمن / خدنگ: درختی است بسیار سخت که از چوب آن، نیزه و تیر می سازند. / گران: محکم
نکات مهم دستوری ← بداندیش: صفت فاعلی (بد اندیشنده)، متمم (برای بداندیش) / آتش خرن، خدنگی: مسند

آرایه های ادبی ← تشبیه: دلیران ایران به آتش خرن و به خدنگی گران / خدنگ: مجاز از تیر
معنی: دلیران ایران همچون آتشی بر بدخواهان و همچون تیری بر دل دشمنانند.
مفهوم: دلاوری مردان وطن، دشمن ستیزی، صولت و هیبت سپاه ایران

۱۰ زکس جز خداوندشان بیم نیست / به فرنگشان حرف تسلیم نیست

نکات مهم دستوری ← «- شان» در مصراع اول: متمم (برای آنان بیمی وجود ندارد.) / «- شان» در مصراع دوم: مضاف الیه (فرهنگ آنان) / نیست: در هر دو مصراع، فعل غیر اسنادی است (وجود ندارد). / بیم و حرف: نهاد؟ کس، خداوند، فرهنگ: متمم
آرایه های ادبی ← حرف: مجاز از سخن
معنی: جز از خداوند از کسی ترسی ندارند و در فرهنگ آنان، تسلیم شدن جایی ندارد.
مفهوم ۱: شجاعت و بی باکی
مفهوم ۲: خدا ترس بودن (جز از خدا از کسی نترسیدن)
مفهوم ۳: تسلیم ناپذیری در برابر دشمن

فلک در شگفتی ز عزم شماست / ملک، آفرین گوی رزم شماست

معنی واژه ها ← عزم: اراده / مَلک: فرشته، جمع آن می شود ملائک (مَلِک: پادشاه، جمع آن می شود: ملکوک / مَلک: زمین، جمع آن می شود: املاک)
نکات مهم دستوری ← عزم شما: متمم / فلک: نهاد / در شگفتی: مسند (فلک از عزم شما در شگفتی است.) / مَلک: نهاد / آفرین گوی: مسند (صفت فاعلی)
آرایه های ادبی ← فَلَک و مَلک: جناس ناهمسان / عزم و رزم: جناس ناهمسان / تشخیص: در شگفت بودن فلک و آفرین گفتن مَلک / اغراق: درباره میزان تحسین از دلیر مردان
معنی: آسمان از عزم و اراده شما شگفت زده است و فرشته، تحسین گوی جنگاوری شماست.
مفهوم ۱: اراده راسخ

مفهوم ۲: نبرد تحسین برانگیز، قدرت جنگاوری

شمارا چو باور به یزدان بود هم او مر شمارا نگهبان بود

محمود شاهرخی (جذبه)

معنی واژه ها ← یزدان: خدا

نکات مهم دستوری ← را: در هر دو مصراع نشانهٔ فکّ اضافه است: شما را باور (= باورِ شما)، شما را نگهبان (= نگهبان شما) / شما: مضاف الیه (در هر مصراع)

* «مر» لفظی است که از حرف «را» تبعیت می کند، یعنی این که حرف «را» هر کاربردی که داشته باشد، «مر» نیز چنین است. در بیت فوق «را» نشانهٔ فکّ اضافه است پس «مر» را هم باید چنین فرض کرد.

معنی: وقتی که شما به خداوند ایمان داشته باشید، خدا هم محافظ شما خواهد بود.

مفهوم ۱: مؤمنان در پناه خدایند.

مفهوم ۲: توصیه به ایمان و اعتقاد به خدا

درک و دریافت

۱) کدام ویژگی‌های شعر حماسی را در این سروده می‌توان یافت؟ دلایل خود را بنویسید.

پاسخ:

ویژگی قهرمانی: که اینان ز آب و گل دیگرند نگهبان دین، حافظ کشورند
ویژگی ملی: از این خطّه نغز پدرام پاک وزین خاکِ جان پرورِ تابناک
ویژگی داستانی: بر بستری از داستان شکل گرفته است.

۲) یک بار دیگر شعر را با لحن حماسی بخوانید.

به عهده دانش آموز

تست

۱- بیت « نباشی بس ایمن به بازوی خویش خورد گاو نادان، ز پهلوی خویش » با همه گزینه ها به جز قرابت مفهومی دارد.

- | | |
|--|---------------------------------------|
| (۱) دشمنِ طاووس آمد پرّ او | ای بسی شه را بکشته فرّ او |
| (۲) آهو از نافش چنین ناکام شد | رو به از دم در درون دام شد |
| (۳) حمله با شیرمرد همراه است | حیله کار زن است و روباه است |
| (۴) زی تیر نگه کرد و پر خویش در او دید | گفتا ز که نالیم که از ماست که بر ماست |

پاسخ: ۳

۲- بیت « کجا نام او بود گرد آفرید زمانه ز مادر چنین ناورید » با همه گزینه ها به جز ، قرابت مفهومی دارد.

- | | |
|--------------------------------|-----------------------------|
| (۱) من چون تو دگر ندیده ام خوب | منظور جهانیان و محبوب |
| (۲) در هیچ زمانه ای نزاده است | مادر به جمال چون تو فرزند |
| (۳) دوران تو نادر اوفتادست | کاین حُسن، خدا به کس ندادست |
| (۴) ما را هوس تو کس نیاموخت | پروانه به جهدِ خویشتن سوخت |

پاسخ: ۴

۲- مفهوم « عقب نشینی و انصراف از جنگ » در همهٔ گزینه ها به جز، یافت می شود.

- | | |
|--------------------------------|--------------------------------|
| ۱) به آورد با او بسنده نبود | بپیچید از روی و برگاشت زود |
| ۲) چو رُهام گشت از کُشانی ستوه | بپیچید زو روی و شد سوی کوه |
| ۳) چو از جنگ رستم بپیچید روی | گریزان همی رفت پرخاشجوی |
| ۴) ز پوشیده رویان بپیچید روی | هر آن کس که پوشیده دارد به کوی |

پاسخ: ۴

۴- هر یک از مفاهیم « شرمساری، تعجب، حيله » به ترتیب از کدام ابیات قابل دریافت است؟

- الف) بدانست کاویخت گُرد آفرید مرآن را جز از چاره درمان ندید
ب) چنان ننگش آمد ز کار هُجیر که شد لاله رنگش به کردار قید
پ) چو سهراب شیراوژن او را بدید بخندید و لب را به دندان گزید

۱) ب، پ، الف

۲) ب، الف، پ

۳) الف، پ، ب

۴) الف، ب، پ

پاسخ: ۱

۱ بودبقالی و وی را طوطی ای خوش نوایی، سبز کویا طوطی ای

نکات مهم دستوری ← وی را: برای وی (وی: متمم) / طوطی ای: اسم ناشناس یا نکره
 آرایه های ادبی ← تکرار: طوطی
 معنی ← بقالی بود که طوطی خوش صدا، سبز و سخن گوئی داشت.
 مفهوم ← خوش نوایی و گویایی طوطی

در دکان بودی نگهبان دکان نکته کفتی با همه سوداگران

معنی واژه ها ← سوداگر: مشتری، خریدار و فروشنده / نکته: سخن نغز و نیکو، لطیفه
 نکات مهم دستوری ← کفتی: ماضی استمراری (می گفت) / همه: صفت مبهم
 معنی ← طوطی نگهبان دکانش بود و با همه مشتریان نکته ها و لطیفه هایی می گفت.
 مفهوم ← خوش نوایی و خوش زبانی طوطی

در خطاب آدمی، ناطق بدی در نوای طوطیان حاذق بدی

معنی واژه ها ← خطاب: رودر رو سخن گفتن با کسی / ناطق: گویا / حاذق: ماهر، چیره دست
 نکات مهم دستوری ← ناطق، حاذق: مسند
 معنی ← سخن گفتن با آدمیان را می دانست و در نغمه سرایی طوطیان نیز مهارت داشت.
 مفهوم ← مهارت طوطی در سخن گفتن

جست از صدر دکان سویی گریخت شیشه های روغن گل را بریخت

معنی واژه ها ← صدر: بالا / جست: پرید
 نکات مهم دستوری ← جست، گریخت، بریخت: ماضی ساده
 آرایه های ادبی ← شیشه: مجاز از ظرف شیشه ای
 معنی ← از بالای دکان به سویی پرید و ظرف های روغن گل را ریخت.

۵ از سوی خانه بیاید خوابه اش بر دکان بنشست فارغ، خوابه وش

معنی واژه ها ← خوابه وش: کدخدامنش (خواجه: کدخدا، بزرگ، سرور) / فارغ: آسوده، رها شده، بی کار

نکات مهم دستوری ← خواجه: نهاد برای دو جمله / بیامد و بنشست: ماضی ساده (ب: نشانهٔ زینت) / فارغ، خوابه وش: قید

آرایه های ادبی ← تشبیه: خوابه وش (مانند خواجه ها)

معنی ← صاحب طوطی (بقال) از خانه به مغازه آمد و آزاد و رها، کدخدامنش در مغازه اش نشست. مفهوم ← غرور و تکبر، خودشیفتگی

دید پر روغن دکان و جامه چرب بر سرش زد، کشت طوطی کل ز ضرب

معنی واژه ها ← جامه: لباس / کل: مخفف کچل / ضرب: ضربت، زدن

نکات مهم دستوری ← طوطی: نهاد / کل: مسند / گشت: فعل اسنادی

آرایه های ادبی ← چرب و ضرب: جناس ناهمسان / بر و سر: جناس ناهمسان

معنی ← بقال دید که دکان پر از روغن و لباسش چرب شده است. ضربه ای بر سر طوطی زد که از این ضربه، طوطی کچل شد.

مفهوم ← مجازات خطا و تنبیه خطاکار

روزی چندی سخن کوتاه کرد مرد بقال از ندامت آه کرد

معنی واژه ها ← ندامت: پشیمانی، تأسف / روزی چندی: چند روزی

نکات مهم دستوری ← روزی چندی: ترکیب وصفی

آرایه های ادبی ← سخن کوتاه کردن: کنایه از سکوت کردن و سخن نگفتن

معنی ← طوطی چند روزی سخن نگفت. مرد بقال از پشیمانی و تأسف آهی کشید.

مفهوم ← پشیمانی از ارتکاب عمل، تأسف بی فایده از کار نابخدانه

ریش بر می‌کند و می‌گفت: «ای دریغ کاقاب نعمتم شد زیر میغ»

معنی واژه‌ها ← دریغ: افسوس / میغ: ابر، سحاب
نکات مهم دستوری ← ای دریغ: شبه جمله (یک جمله) / آفتاب نعمت: نهاد
آرایه های ادبی ← آفتاب نعمت: تشبیه (اضافه تشبیهی) / ریش کندن: کنایه از تأسف خوردن / زیر
ابر رفتن آفتاب: کنایه است از «نابود شدن و از دست رفتن».
*می توان در تعبیری دیگر «آفتاب نعمت» را استعاره از «طوطی» گرفت و «زیر میغ شدن» را کنایه
از نابود شدن و از دست رفتن. در این صورت، «آفتاب نعمت» یک اضافه شایستگی یا قابلیت است؛
یعنی آفتابی که منشأ نعمت های من بوده!
معنی ← مرد بقال به شدت تأسف می خورد و می گفت: «افسوس که همه دارایی ام نابود شد.»
مفهوم ۱: پشیمانی و تأسف از ارتکاب عمل
مفهوم ۲: تأسف از به هدر رفتن داشته ها

دست من بگسسته بودی آن زمان چون زدم من بر سر آن خوش زبان»

نکات مهم دستوری ← سر آن خوش زبان: دارای دو ترکیب (سر خوش زبان: ترکیب اضافی / آن
خوش زبان: ترکیب وصفی)
آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: زمان و زبان، بر و سر / زبان: مجاز از سخن / شکسته شدن دست:
کنایه از انجام ندادن کاری
معنی: ای کاش در آن لحظه که طوطی خوش زبانم را می زدم، دست من شکسته می شد.
مفهوم: پشیمانی از ارتکاب عمل

۱۰ هدیه می‌داد هر درویش را تا بید نطق مرغ خویش را

معنی واژه‌ها ← درویش: گدا، بیچاره / نطق: گفتار، سخن گفتن
نکات مهم دستوری ← درویش: متمم (را: به، حرف اضافه) / نطق: مفعول / هر درویش: ترکیب وصفی
آرایه های ادبی ← مرغ: مجاز از طوطی
معنی ← بقال به هر فقیر و بیچاره ای از روی نذر و نیاز، هدیه هایی می داد تا شاید طوطی اش
دوباره زبان به سخن بگشاید.
مفهوم ← نذر و نیاز برای رفع حاجت

بعد سه روز سه شب حیران وزار / بر دکان بنشسته بد نومیدوار

معنی واژه ها ← حیران: سرگشته، سرگردان / زار: گریان / نومیدوار: نا امید، مأیوس
نکات مهم دستوری ← سه روز، سه شب: ترکیب وصفی / نومیدوار: قید / بنشسته بود: ماضی بعید
آرایه های ادبی ← روز و شب: تضاد
معنی ← بعد از سه شبانه روز، سرگردان و ناامید در دکان نشسته بود.
مفهوم ۱ ← ناامیدی / مفهوم ۲ ← سرگستگی

می نمود آن مرغ را هر کون شگفت، تا که باشد اندر آید او به کفت

معنی واژه ها ← می نمود: نشان می داد / مرغ: پرنده / هر کون: هر نوعی / شگفت: عجیب (هر کون شگفت: کارهای شگفت انگیز، ادا و شکلک) / کفت: سخن، گفتار
نکات مهم دستوری ← مرغ: متمم (را: به، حرف اضافه) / هر کون شگفت: ترکیب وصفی (هر کون: صفت مبهم مرکب = هر گونه، هر نوع)
آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: شگفت و کفت / مرغ: مجاز از طوطی
معنی ← بقال کارهای شگفت انگیز را به طوطی خود نشان می داد (با این که برای او ادا و شکلک در می آورد) تا شاید که به سخن درآید.
مفهوم ← تلاش برای جبران

جولقی ای سر برهنه می گذشت / با سربی مو، چو پشت طاس و طشت

معنی واژه ← جولقی: ژنده پوش، گدا، درویش / طاس: کاسه مسی / طشت: لگن
نکات مهم دستوری ← جولقی ای: اسم نکره (ناشناس)، نهاد / سر برهنه: قید
آرایه های ادبی ← سر بی مو چو پشت طاس و طشت: تشبیه / طاس: ایهام تناسب: ۱- معنی غلط: طاس بودن سر ۲- معنی درست: کاسه مسی
معنی ← مرد ژنده پوشی با سر بدون کلاه و بی مو مثل پشت کاسه و طشت، می گذشت.

طوطی اندر گفت آمد در زمان بانگ بر درویش زد که: هی، فلان!

معنی واژه ها ← در زمان: فوراً، همان لحظه
نکات مهم دستوری ← در زمان: قید/ فلان: منادا
معنی ← طوطی فوراً به سخن درآمد و بر درویش فریاد زد که ای فلانی... (با بیت بعدی، موقوف المعانی است.)

۱۵ از چه ای کل، با کلان آیمختی؟ تو مگر از شیشه روغن ریختی؟!

نکات مهم دستوری ← از چه: قید پرسش (برای چه) / مگر: قید پرسش / کل: منادا
آرایه های ادبی ← آمیختن با کسی: کنایه از پیوستن به او / شیشه: مجاز از ظرف شیشه ای
معنی ← برای چه تو هم چنین کل شده ای؟ مگر تو هم از ظرف، روغن را ریخته ای؟
مفهوم ۱- ← قیاس نابه جا، مقایسه نادرست

از قیاس خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت صاحب دل را

معنی واژه ها ← قیاس: مقایسه، سنجیدن دو چیز با هم / دل: جامه کهنه درویشان / صاحب دل: درویش، خرجه پوش، صوفی
نکات مهم دستوری ← خلق: متمم (را: بر، حرف اضافه) (صاحب دل: مفعول
آرایه های ادبی ← جناس ناهمسان: خلق و دل / تشبیه: چو خود / صاحب دل: کنایه از درویش
معنی ← از چنین مقایسه نادرستی، مردم به خنده درآمدند که طوطی آن درویش را مثل خودش فرض کرد.
مفهوم ۱- ← قیاس نابه جا، مقایسه نادرست

کار پاکان را قیاس از خود مگیر کر چه ماند در نشستن شیر و شیر

معنی واژه ها ← قیاس گرفتن: مقایسه کردن / نشستن: نوشتن
آرایه های ادبی ← شیر و شیر: جناس ناهمسان / بیت دارای تمثیل است.
معنی ← کار انسان های پاک را نباید با خودت مقایسه کنی. اگر چه در نوشتن، شیر خوراکی و شیر درنده مثل هم هستند اما تفاوت های بسیاری دارند.
مفهوم ۱- ← پرهیز از قیاس نادرست / مفهوم ۲: قضاوت نکردن بر اساس ظاهر

جمله عالم زین سبب گمراه شد / کم کسی ز ابدال حق، آگاه شد

معنی واژه ها ← جمله: همه/ ابدال: مردان کامل (جمع بدل، بدل و بدیل)
نکات مهم دستوری ← جمله عالم: ترکیب وصفی/ گمراه و آگاه: مسند
آرایه های ادبی ← عالم: مجاز از مردم/ تضاد: جمله عالم و کم کسی
معنی ← مردم با همین قیاس های نادرست گمراه شدند و کم تر کسی است که از مردان خدا، شناختی داشته باشد.

مفهوم ۱ ← قیاس نادرست موجب گمراهی است. / مفهوم ۲ ← پرهیز از قیاس نابه جا و نادرست /
مفهوم ۳ ← ناشناخته ماندن مردان خدا

هر دو کون زنبور خورند از محل / یک شد ز آن نیش و زین دیگر عمل

نکات مهم دستوری ← نیش: مسند/ عمل: مسند/ این دیگر: ترکیب وصفی (دیگر: اسم مبهم)
آرایه های ادبی ← تضاد: نیش و عمل/ نیش: مجاز از زهر
معنی ← هر دو نوع زنبور (زنبور معمولی و زنبور عمل) از یک محل شیرۀ گل و گیاه را خوردند اما نتیجه یکی، زهر شد و دیگری عمل.

مفهوم ۱ ← پرهیز از قیاس نادرست / مفهوم ۲ ← قضاوت نکردن بر اساس شباهت های ظاهری
مفهوم ۳ ← شباهت ظاهری و اختلاف باطنی / مفهوم ۴ ← نتایج متفاوت با شرایطی یکسان

۲۰ هر دو کون آهو گیا خورند و آب / زین یکی سرگین شد و زان، مشک ناب

معنی واژه ها ← سرگین: فضلۀ حیوانات/ مُشک: ماده ای خوش بو و سیاه که از ناف نوعی آهو به دست می آید. / ناب: خالص

نکات مهم دستوری ← گیاه: مفعول/ سرگین و مشک ناب: مسند
آرایه های ادبی ← سرگین و مُشک ناب: تضاد/ آب و ناب: جناس ناهمسان/ آهو و مشک: تناسب
معنی ← هر دو آهو (آهوی معمولی و مُشک ساز) گیاه و آب می خورند اما حاصل یکی، فضلۀ است و حاصل دیگری، مُشک خالص.

مفهوم ۱ ← پرهیز از قیاس نادرست / مفهوم ۲ ← قضاوت نکردن بر اساس شباهت های ظاهری /
مفهوم ۳ ← شباهت ظاهری و اختلاف باطنی (اختلاف باطنی با وجود شباهت ظاهری) / مفهوم ۴ ← نتایج متفاوت با شرایطی یکسان

هر دو نی خوردند از یک آبخورد / این یکی خالی و آن پر از شکر

معنی واژه ها ← آبخور: سرچشمه، آبشخور

نکات مهم دستوری ← هر دو نی: دو ترکیب وصفی (هر نی، دو نی) / خالی و پر: مسند

آرایه های ادبی ← پر و خالی: تضاد

معنی ← هر دو نی (نی معمولی و نیشکر) از یک سرچشمه آب خوردند اما یکی تو خالی می ماند و دیگری پر از شکر می شود.

مفهوم ۱ ← پرهیز از قیاس نادرست / مفهوم ۲ ← قضاوت نکردن بر اساس شباهت های ظاهری /

مفهوم ۳ ← شباهت های ظاهری و اختلاف باطنی (اختلاف باطنی با وجود شباهت های ظاهری) /

مفهوم ۴ ← نتایج متفاوت با شرایطی یکسان

صد هزاران این چنین اشباه بین / فرشتان هفتاد ساله راه بین

معنی واژه ها ← اشباه: جمع شبّه و شبّه؛ مانندها، همانندان

نکات مهم دستوری ← صد هزاران: صفت شمارشی اصلی / این چنین: صفت اشاره مرکب / اشباه: مفعول

آرایه های ادبی ← صد هزاران: کنایه از بسیار زیاد / هفتاد ساله راه: کنایه از بسیار طولانی

معنی ← مانند این، شباهت های بسیاری می بینی که فرق آن ها بسیار زیاد است.

مفهوم ۱ ← پرهیز از قیاس نادرست / مفهوم ۲ ← قضاوت نکردن بر اساس شباهت های ظاهری /

مفهوم ۳ ← شباهت های ظاهر و اختلاف باطنی / مفهوم ۴ ← نتایج متفاوت با شرایطی یکسان

چون بسی ابلیس آدم روی هست / پس به هر دستی نشاید داد دست

مثنوی معنوی، دفتر اول، مولوی

معنی واژه ها ← ابلیس: شیطان / نشاید: شایسته نیست. / آدم روی: کسی که ظاهری چون آدم دارد.

نکات مهم دستوری ← بسی: صفت مبهم / هست: فعل غیر اسنادی (وجود دارد) / ابلیس: نهاد / بسی ابلیس آدم روی: دو

ترکیب وصفی (بسی ابلیس، ابلیس آدم روی)

آرایه های ادبی ← تضاد: ابلیس و آدم / تشبیه: آدم روی (رویی چون روی آدم) / ابلیس: استعاره از انسان های پلید و شیطان
صفت / جناس ناهمسان: هست و دست / دست دادن: کنایه از دوستی کردن / ایهام تناسب: آدم (۱-معنی غلط: حضرت آدم
در ارتباط با ابلیس / ۲- معنی درست: انسان) / تلمیح: به داستان حضرت آدم و ابلیس

معنی ← چون بسیاری از آدم ها، باطنی چون شیطان دارند، نباید به هر کسی دستِ دوستی داد.

مفهوم ۱ ← تکیه نکردن بر ظاهر نیکو / مفهوم ۲ ← ظاهر نیکو و باطن پلید داشتن / مفهوم ۳ ← قضاوت نکردن بر اساس
شباهت های ظاهری

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) معادل معنایی واژگان زیر را از متن درس بیابید.

- ابر ← میغ
- آسوده ← فارغ
- چیره دست ← حاذق
- مردان کامل ← آبدال

۲) درباره کاربرد کلمه «را» در بیت زیر توضیح دهید.

هدیه ها می داد هر درویش را تا بیابد نطق مرغ خویش را

پاسخ: در مصراع اول حرف اضافه است (=به) و در مصراع دوم نشانه مفعول.

۳) درباره تحول معنایی کلمه «سوداگران» توضیح دهید.

پاسخ: در متن درس به معنی «مشتریان» اما امروزه در معنی معامله کنندگان و تاجران کاربرد دارد.

۴) پسوند «وش» در کلمه «خواجه وش» به چه معناست؟ دو واژه دیگر که این پسوند را دارا باشند، بنویسید.

پاسخ: پسوند شباهت در معنای مثل و مانند است. نمونه های دیگر: حوروش، ماه وش

۱) کنایه‌ها را در بیت هشتم بیابید و مفهوم آن‌ها را بنویسید.

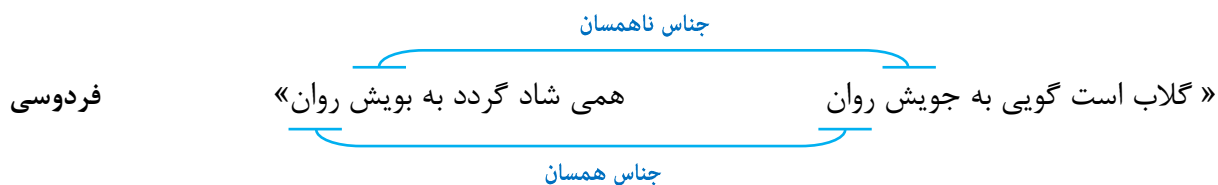
پاسخ: ریش برکندن ← کنایه از تأسف شدید/ زیر میغ شدن آفتاب ← از دست رفتن و نابود شدن

۲) مؤثرترین شیوه‌های که مولوی در « مثنوی معنوی » از آن بهره می‌گیرد، « تمثیل » است. تمثیل به معنای « تشبیه کردن » و « مَثَل آوردن » است و در اصطلاح ادبی، آن است که شاعر یا نویسنده برای تأیید و تأکید بر سخن خویش، حکایت، داستان یا نمونه و مثالی را بیان کند تا مفاهیم ذهنی خود را آسان‌تر به خواننده انتقال دهد.

■ اکنون ارتباط محتوای این درس را با تمثیل به کار گرفته شده، توضیح دهید.

پاسخ: بیت «کار پاکان را قیاس از خود مگیر/ گرچه باشد در نبشتن شیر و شیر» تمثیل است. برای اثبات این موضوع که نباید دچار قیاس نادرست شد و نباید بر اساس ظاهر قضاوت کرد، از این تمثیل استفاده کرده است و می‌گوید « شیر و شیر» هم در نوشتن شباهت ظاهری دارند در باطن بسیار متفاوت اند.

۳) در بیت ششم درس، کلمات «چرب» و «ضرب» در یک حرف اختلاف دارند و آرایه « جناس ناهمسان » (ناقص) را دربردارند. کلماتی نظیر «روان» (روح) و روان (جاری) که جز معنی، هیچ‌گونه تفاوتی از دید آوایی و نوشتاری با هم ندارند، « جناس همسان » (تام) را پدید می‌آورند؛ مثال:



■ از متن درس، نمونه‌هایی برای انواع جناس بیابید.

پاسخ: جناس همسان ← شیر(شیر خوراکی)، شیر(حیوان درنده)

جناس ناهمسان ← دلق و خلق، آب و ناب

۱) بیت زیر، بر چه مفهومی تأکید دارد؟

هر دو نی خوردند از یک آبخور
این یکی خالی و آن پُر از شکر

پاسخ: این که استعدادها متفاوت است و بسیاری از افراد اگر چه شرایط یکسانی دارند، اما نتایج متفاوتی به بار می آورند. پس نباید بر اساس شباهت های ظاهری قضاوت کرد.

۲) مولوی در بیت زیر، آدمی را از چه چیزی برحذر می دارد؟

چون بسی ابلیس آدم روی هست
پس به هر دستی نشاید داد دست

پاسخ: دوستی نکردن با آدم های شیطان صفت و پلید و گول ظاهر افراد را نخوردن

۳) استنباط خود را از شعر زیر بنویسید و آن را با داستان « طوطی و بقال » بسنجید.

معرفت زین جا تفاوت یافته است	این یکی محراب و آن بت یافته است
چون بتابد آفتاب معرفت	از سپهر این ره عالی صفت
هر یکی بینا شود بر قدر خویش	باز یابد در حقیقت صدر خویش

پاسخ: هر دو می گویند که بسیاری افراد با وجود اشتراک ظاهری، اختلاف باطنی دارند و می گویند که تنها با معرفت می توان به جایگاه حقیقی رسید.

مفهوم ۱ ← اختلاف باطنی با وجود اشتراک ظاهری / مفهوم ۲ ← در شرایط یکسان، نتایج متفاوت دادن / مفهوم ۳ ← با نور معرفت می توان به جایگاه حقیقی رسید. / مفهوم ۴ ← بهره گیری به اندازه استعداد و ظرفیت وجودی / مفهوم ۵ ← معرفت موجب هدایت است.

روزی حضرت عیسی روح الله می گذشت. ابلهی با وی دچار شد و از حضرت عیسی سخنی پرسید؛ بر سبیل تَلَطَّف جوابش باز داد و آن شخص مسلّم نداشت و آغاز عَرَبده و سفاهت نهاد. چندان که او نفرین می کرد، عیسی تحسین می نمود.

معنی واژه ها ← دچار شدن: برخورد کردن/بر سبیل: به طریق/ ابله: نادان/ تَلَطَّف: مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن/ مسلّم داشتن: باور کردن/ عَرَبده: فریاد پرخاش جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو، نعره و فریاد/ سفاهت: بی خردی، کم عقلی، نادانی/ تحسین: ستودن
 آرایه های ادبی ← تضاد: نفرین و تحسین
 مفهوم ← نیکی کردن در برابر بدی، مدارا و نرمی با جاهلان، نرمش در برابر درشتی دیگران
 عزیزی بدان جا رسید؛ گفت: « ای روح الله، چرا زبون این ناکس شده ای و هر چند او قهر می کند، تو لطف می فرمایی و با آنکه او جور و جفا پیش می برد، تو مهر و وفا پیش می نمایی؟ »

معنی واژه ها ← زَبون: خوار، ناتوان/ ناکس: فرو مایه و پست/ قهر: خشم و غضب/ جَوْر: ستم کردن/ جفا: ستم، دشنام
 آرایه های ادبی ← تضاد: قهر و لطف، جور و مهر، جفا و وفا/ جناس ناهمسان: جفا و وفا
 مفهوم ← نیکی کردن در برابر بدی، مدارا و نرمی با جاهلان، نرمش در برابر درشتی دیگران
 عیسی گفت: « ای رفیق، کُلّ اناءٍ یترشّح بما فیه، از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ از او آن صفت می زاید و از من این صورت می آید. من از وی در غَضب نمی شوم و او از من صاحب ادب می شود. من از سخن او جاهل نمی گردم و او از خلق و خوی من عاقل می گردد.»

معنی واژه ها ← تراویدن: تراوش کردن/ غضب: خشم، عصبانیت/ جاهل: نادان
 آرایه های ادبی ← تمثیل: کُلّ اناءٍ یترشّح بما فیه/ تضاد: جاهل و عاقل
 مفهوم ۱ ← ظاهر افراد نشان دهنده باطن اوست؛ ظاهر آینه باطن است. / مفهوم ۲ رفتار خوب در اصلاح دیگران تأثیر دارد.

اخلاق محسنی،

حسین واعظ کاشفی

۱- مفهوم بیت زیر، در همهٔ گزینه‌ها به جز یافت می‌شود.

«کار پاکان را قیاس از خود مگیر

گر چه ماند در نبشتن شیر و شیر»

(۱) هر چه مردم می‌کند بوزینه هم

آن کند کز مرد بیند دم به دم

(۲) زین عصا تا آن عصا فرقی است ژرف

زین عمل تا آن عمل راهی شگرف

(۳) گر نمی‌بینی جمالِ یار، تو

خیز، منشین، می‌طلب اسرار، تو

(۴) همسری با انبیا برداشتند

اولیا را همچو خود پتداشتند

پاسخ: گزینهٔ ۳، ظاهر یکسان و باطن متفاوت داشتن، مضمون مشترک سایر بیت هاست.

۲- بیت «چون بسی ابلسی آدم روی هست/ پس به هر دستی نشاید داد دست» با کدام گزینه قرابت مفهومی دارد؟

(۱) زان که صیاد آوزد بانگ صفیر

تا فریبد مرغ را آن مرغ گیر

(۲) راه جان مر جسم را ویران کند

بعد از آن ویرانی، آبادان کند

(۳) حسّ دُنئی نربادنِ این جهان

حسّ دینی نردبانِ آسمان

(۴) پوست را بشکافت و پیکان را کشید

پوست تازه بعد از آتش بر دمید

پاسخ: گزینهٔ «۱». هر دو به مفهوم «ظاهر نیکو و باطن پلید داشتن» و «گولِ ظاهرِ فریبنده را نخوردن» اشاره دارند.

۳- مفهوم کدام بیت با «کُلِّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ» نامتناسب است؟ (سراسری انسانی ۸۳)

- | | |
|---|-----------------------------------|
| (۱) بد اصل گدا چو خواجه گردد نه نکوست | مغرور شود نداند از دشمن دوست |
| (۲) پاک دامانی چو شمع و نور بارد از رُخْت | پاک دامانی دلیلش روی نورانی بُوَد |
| (۳) می دهد ظاهر هر کس خبر از باطن او | رتبۀ پیرهن آری ز قبا معلوم است |
| (۴) آن که چو خرماست رفیقش مدان | کاوست برون مغز و درون استخوان |

پاسخ: گزینه ۴

۴- کدام بیت مفهوم مقابل عبارت «من از سخن او جاهل نمی گردم و او از خُلق و خوی من عاقل می گردد.» را در بر دارد؟ (سنجش ۸۹)

- | | |
|--|--|
| (۱) تو خود را چو کودک ادب کن به چوب | به گرز گران مغز مردان مکوب |
| (۲) پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است | تربیت نا اهل را چون گردکان بر گنبد است |
| (۳) هر آن طفل کو جور آموزگار | نبیند، جفا بیند از روزگار |
| (۴) چو خواهی که نامت بمآند به جای | پسر را خردمندی آموز و رای |

پاسخ: گزینه ۲ ← مثل قرار دادن گردو بر گنبد، تربیت نااهل هم غیرممکن است. در حالی که عبارت تست می گوید که می توان افراد نادرست را تربیت کرد.

درس پانزدهم

درس آزاد (ادبیات بومی ۲)

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

قلمرو زبانی

قلمرو ادبی

قلمرو فکری

از سال چهارم تا ششم ابتدایی با خسرو هم کلاس بودم. در تمام این مدت سه سال نشد که یک روز کاغذ و مدادی به کلاس بیاورد یا تکلیفی انجام دهد. با این حال، بیشتر نمره هایش بیست بود. وقتی معلم برای خواندن انشا، خسرو را پای تخته صدا می کرد، دفترچه من یا مصطفی را که در دو طرف او روی نیمکت نشسته بودیم، برمی داشت و صفحه سفیدی را باز می کرد و ارتجالاً انشایی می ساخت و با صدای گرم و رسا به اصطلاح امروزی ها « اجرا می کرد » و یک نمره بیست با مبلغی آفرین و احسنت تحویل می گرفت و مثل شاخ شمشاد می آمد و سر جای خودش می نشست!

معنی واژه ها: ارتجالاً: بی درنگ ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن / احسنت : آفرین ، مرحبا / مبلغی : مقداری

آرایه های ادبی: تشبیه : مثل شاخ شمشاد / حس آمیزی: صدای گرم

مفهوم ۱: ذوق و استعداد سرشار / مفهوم : سرخوشی و شادمانی از موفقیت

و اما سبک « نگارش » که نمی توان گفت؛ زیرا خسرو هرگز چیزی نمی نوشت؛ باید بگویم سبک « تقریر » او در انشا تقلیدی بود کودکانه از گلستان سعدی. در آن زمان ما گلستان سعدی را از بر می کردیم و منتخبی از اشعار شاعران مشهور و متون ادبی و نصاب الصبّیان را از کلاس چهارم ابتدایی به ما درس می دادند. خسرو تمام درسها را سر کلاس یاد می گرفت و حفظ می کرد و دیگر احتیاجی به مرور نداشت.

معنی واژه ها : سبک : روش، شیوه / تقریر: بیان، بیان کردن / نصاب الصبّیان: منظومه ای از ابونصر فراهی برای آموزش علم

لغت (نصاب: حد، مرجع، سرمایه / صبّیان: جمع صبی ، کودکان) / از بر کردن: حفظ کردن

مفهوم ۱: استعداد سرشار / مفهوم ۲: تقلید

یک روز میرزا مسیح خان، معلم انشا، که موضوع « عبرت » را برای ما معین کرده بود، خسرو را صدا کرد که انشایش را بخواند. خسرو هم مطابق معمول، دفتر انشای مرا برداشت و صفحه سفیدی از آن را باز کرد و با همان آهنگ گیرا و حرکات سر و دست و اشارتهای چشم و ابرو شروع به خواندن کرد. میرزا مسیح خان سخت نزدیک بین بود و حتی با عینک دور بیضی و دسته مفتولی و شیشه های کلفت زنگاری، درست و حسابی نمی دید و ملتفت نمی شد که خسرو از روی کاغذ سفید، انشای خود را می خواند.

معنی واژه ها : سخت: بسیار / مفتول: سیم، رشته فلزی باریک و دراز / زنگاری: منسوب به زنگار؛ سبز رنگ / ملتفت: متوجه، آگاه

باری، خسرو انشای خود را چنین آغاز کرد:

«دی که از دبستان به سرای می شدم، در گنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم که بال و پر آفراشته، در هم آمیخته و گرد برانگیخته اند...»

معنی واژه ها : باری: به هر حال، خلاصه / دی: دیروز / سرای: خانه، منزل / برزن: محله

آرایه های ادبی: گرد برانگیختن: کنایه از شدت مبارزه / مراعات نظیر: خروس، بال، پر

مفهوم: شدت مبارزه

در آن زمان، کلمات « دبستان » و « برزن » مانند امروز متداول نبود و خسرو از این نوع کلمات بسیار در خاطر داشت و حتی در صحبت و محاوره عادی و روزمره خود نیز آنها را به کار می برد و این یکی از استعداد های گوناگون و فراوان و در عین حال چشمه ای از خوشمزی های رنگارنگ او بود.
انشای ارتجالی خسرو را عرض می کردم. دنبال هاش این بود:

معنی واژه ها : متداول: معمول و مرسوم / محاوره: گفت و گو، باهم سخن گفتن

آرایه های ادبی: حس آمیزی: خوشمزی های رنگارنگ

مفهوم ۱: ذوق و استعداد سرشار / مفهوم ۲: شوخ طبعی و بذله گویی

« یکی از خروسان، ضربتی سخت بر دیده حریف نواخت به صدمتی که «جهان تیره شد پیش آن نامدار». لاجرم سپر بینداخت و از میدان بگریخت. لیکن خروس غالب، حرکتی کرد نه مناسب حال درویشان. بر حریف مغلوب که تسلیم اختیار کرده، مخدول و نالان استرحام می کرد، رحم نیاورد و آن چنان او را می کوفت که « پولاد کوبند آهنگران ».

معنی واژه ها : ضربت: ضربه / دیده: چشم / صدمت: صدمه / لاجرم: ناچار، ناگزیر / نامدار: مشهور / غالب: چیره، پیروز / مغلوب: شکست خورده / اختیار کردن: انتخاب کردن، برگزیدن / مخدول: خوار، زبون گردیده / استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن

آرایه های ادبی: جهان تیره شد پیش آن نامدار: تضمین از شعر فردوسی و کنایه از بی هوش شدن / سپر انداختن: کنایه از تسلیم شدن / پولاد کوبند آهنگران: تضمین از فردوسی

مفهوم ۱: شدت ضربه / مفهوم ۲: شکست خوردن و گریز / مفهوم ۳: از هوش رفتن به خاطر شدت ضربه / مفهوم ۴: بی

رحمی / مفهوم ۵: حرکت نامناسب / مفهوم ۶: نکوهش ناجوانمردی / مفهوم ۷: تسلیم

عبارت پایانی نوعی تشبیه مرکب دارد که نویسنده موضوعی را به موضوعی دیگر تشبیه کرده است: « و آن چنان او را می کوفت » (مشبه) ؛ که پولاد کوبند آهنگران (مشبه به)

دیگر **طاقت** دیدنم نماند. چون برق به میان میدان جستم. نخست خروسِ مغلوب را با دشنه ای که در جیب داشتم، از رنج و عذاب برهانیدم و حلالش کردم. آنگاه به خروس سنگدل پرداختم و به سزای عمل ناجوانمردانه اش سرش از تن جدا و او را نیز **بسمل** کردم تا عبرتِ همگان گردد. پس هر دوان را به سرای بردم و از آنان **هلیمی** ساختم بس چرب و نرم.

معنی واژه ها: دشنه: خنجر/ بسمل کردن: سرِ جانور را بریدن؛ از آن جا که مسلمانان در وقتِ ذبح جانور «بسم الله الرحمن الرحیم» می گویند، به همین دلیل، به عمل ذبح کردن «بسمل کردن» گفته می شود. / هلیم: مُمال هلام؛ حلیم؛ غذایی که با گندم پوست کنده و گوشت می پزند.

آرایه های ادبی: حلال کردن: کنایه از بریدنِ سرِ حیوان / سنگدل: تشبیه درون واژه ای (دل در سختی چون سنگ است). / بسمل کردن: کنایه از ذبح کردنِ جانور

مفهوم ۱: فرجام سنگدلی و نا جوانمردی / مفهوم ۲: عبرت گرفتن از فرجام ناجوانمردان

«مخور **طعمه** جز خسروانی خورش که جان یابدت زان خورش، پرورش»

معنی واژه ها: خسروانی: شاهانه، درخور شاهان / طعمه: خوراکی، خوردنی / خورش: خوراک، طعام، غذا

آرایه های ادبی: خسروانی: ایهام (۱- منسوب به خسرو ۲- شاهانه) / جان: مجاز از وجود

مفهوم ۱: شاهانه خوردن و شاهانه زیستن / غذای شاهانه غذای روح است. / غذای شاهانه، جان پرور است.

به دلِ راحت نشستیم و شکمی سیر نوشِ جان کردم:

«دمی آب خوردن پس از بدسگال به از عمرِ هفتاد و هشتاد سال»

معنی واژه ها: بدسگال: بد اندیش، بدخواه

آرایه های ادبی: آب خوردن: کنایه از به راحتی زندگی کردن / دم: مجاز از زمان اندک / بدسگال: کنایه از دشمن

مفهوم ۱: لذت و آرامش بعد از دفع دشمن / مفهوم ۲: آرامش عمر کوتاه بهتر از پیریشانی عمرِ دراز / مفهوم ۳: ضرورت دفع

دشمن / مفهوم ۴: عمر کوتاه از دیدن روی دشمن بهتر است.

میرزا مسیح خان با چهره گشاده و خشنود، قلم آهنینِ فرسوده را در **دوات** چرک گرفته شیشه ای، فروبرد و از پشتِ عینکِ زنگاری، نوکِ قلم را ورنانداز کرد و با دو انگشتِ بلند و استخوانی خود گُرک و پشمِ سرِ قلم را با **وقار** و **طمأنینه** تمام پاک کرد و پس از یک ربع ساعت، نمره بیست با جوهر بنفش برای خسرو گذاشت و ابا هم ایرادی نگرفت که بچه

جان، اولاً خروس چه الزامی دارد که حرکاتش «مناسب حال درویشان» باشد؛ دیگر اینکه، خروس غالب چه بدسگالی به تو کرده بود که سر از تنش جدا کردی؟ خروس، عبرت چه کسانی بشود؟ و از همه اینها گذشته اصلاً به چه حق، خروس های مردم را سر بریدی و هلیم درست کردی و خوردی؟ خیر، به قول امروزی ها این مسائل اساساً مطرح نبود.

معنی واژه ها: دوات: ظرف مرگب، جوهردان، مرگب دان / گُرک : موی نازک، پشم نرم / وقار: سنگینی، بردباری / طمأنینه: آرامش، سکون و قرار، آهستگی
آرایه های ادبی: چهره گشاده: کنایه از شادمان، خوشحال

عرض کردم: حرام از یک کف دست کاغذ و یک بند انگشت مداد که خسرو به مدرسه بیاورد یا لای کتاب را باز کند؛ با این حال، شاگرد ممتازی بود و از همه درس های حفظی بیست می گرفت؛ مگر در ریاضی که «گمیتش لنگ بود...» و همین باعث شد که نتواند تصدیق نامه دوره ابتدایی را بگیرد.
من خانواده خسرو را می شناختم. آنها اصلاً شهرستانی بودند. خسرو در کوچکی بی مادر شد. پدرش آقا رضاخان، توجهی به تربیت او نداشت؛ فقط مادر بزرگ او بود که نوّه پسریش را از جان و دل دوست می داشت. دلخوشی و دلگرمی و تنها پناه خسرو هم در زندگی همین مادر بزرگ بود؛ زنی باخدا، نمازخوان، مقدس. با قربان و صدقه خسرو را هر روز می نشاند و وادار می کرد قرآن برایش بخواند.
دیگر از استعدادهای خداداد خسرو، آوازش بود.

معنی واژه ها: گمیت: اسب سرخ مایل به سیاه / تصدیق نامه: گواهی نامه / اصلاً: در اصل
آرایه های ادبی: لنگ بودن گمیت : کنایه از ضعف و ناتوانی / قربان و صدقه کسی رفتن: کنایه از اظهار علاقه شدید با کلمات مهربانانه
مفهوم ۱: استعداد سرشار / مفهوم ۲: مفهوم کنایی «لنگ بودن گمیت» / مفهوم ۳: از جان و دل دوست داشتن کسی / مفهوم ۴: قربان صدقه کسی رفتن

معلم قرآن ما میرزا عباس بود. شعر هم می گفت؛ زیاد هم می گفت؛ اما به قول نظامی «خشت می زد».

آرایه های ادبی: خشت می زد: کنایه از پرحرفی می کرد. تلمیح دارد به این بیت نظامی:
« لاف از سخن چو در توان زد
آن خشت بُود که پُرتوان زد »

مفهوم: توصیه به کم گویی، پرهیز از پرحرفی، توصیه به کم گویی و گزیده گویی

زنگ قرآن که می شد، تا پایش به کلاس می رسید، به خسرو می گفت: «بچه! بخوان.» خسرو هم می خواند. خسرو، موسیقی ایرانی، یعنی آواز را از مرحوم درویش خان آموخته بود.

یک روز که خسرو زنگ قرآن، در «شهنواز» شوری به پا کرده بود، مدیر مدرسه که در ایوانِ دراز از بر کلاس ها رد می شد، آواز خسرو را شنید. وارد کلاس شد و به میرزا عباس عتاب کرد که «این تلاوت قرآن نیست. آواز خوانی است!». میرزا عباس تا خواست جوابی بدهد، خسرو این بیت سعدی را با آواز خوش شش دانگ خواند:

معنی واژه ها: شهنواز: یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی، گوشه ای از دستگاه شور/ شور: وجد و غوغا، هیجان/ عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن/ دانگ: بخش، یک ششم چیزی
آرایه های ادبی: زنگ: مجازاً درس، کلاس/ پایش: مجازاً خودش/ شور: ایهام تناسب (۱- معنی غلط: دستگاه شور ۲- معنی درست: شور و هیجان، واژه انحرافی: شهنواز)
مفهوم: صدای شش دانگ و رسا، استعداد در آواز خوانی
«اشتر به شعر عرب در حالت است و طَرَب»

گر ذوق نیست تو را کژ طبع جانوری»

معنی واژه ها: حالت: سرمستی، شور/ طَرَب: شادمانی/ طبع: طبیعت، سرشت

آرایه های ادبی: جناس ناهمسان: طَرَب و غَرَب / تشبیه: تو(ی) به کژطبع جانور

مفهوم ۱: آدم بی شوق و ذوق، انسان نیست. / مفهوم ۲: تأثیر شعرو موسیقی

مدیر آهسته از کلاس بیرون رفت و دم برنیاورد. خسرو همچنان می خواند و مدیر از پشت در گوش می داد و لذت می برد که خود، مردی ادیب و صاحب دل بود.

یک روز خسرو برخلاف عادت مألوف یک کیف حلبی که روی آن با رنگ روغن ناشیانه گل و بته نقاشی شده بود، به مدرسه آورد. همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده که خسرو کیف همراه آورده است!

زنگ اول، نقاشی داشتیم. معلم نقاشی ما یکی از سرتیپ های دوران ناصرالدین شاه بود و ما هم او را «جناب سرتیپ» می گفتیم.

خسرو با آنکه کیف همراه آورده بود، دفتر نقاشی و مداد مرا برداشت و تصویر سرتیپ را با «ضمایم و تعلیقات» در نهایت مهارت و استادی کشید و نزد او برد و پرسید: «جناب سرتیپ، این را من از روی «طبیعت» کشیده ام؛ چطور است؟» مرحوم سرتیپ آهسته اندکی خود را جمع و جور کرد و گفت: «خوب کشیدی؛ دستت خیلی قوت داره!».

خسرو در کیف را باز کرد. من که پهلوی او نشسته بودم، دیدم محتوای آن کوزه های رنگارنگ کوچکی بود پر از انواع «مرتاجات».

معلوم شد مادر بزرگش مرتا پخته و در بازگشت از زیارت قم آن کیف حلبی و کوزه ها را آورده بود.

معنی واژه ها: مألوف: خوگرفته (عادت مألوف: عادت همیشگی) ضمایم: جمع ضمیمه؛ همراه و پیوست؛ در متن مقصود نشان های دولتی است. / تعلیقات: جمع تعلیق؛ پیوست ها و یادداشت ها، مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس مقصود نشان های ارتشی است. / طبیعت: خو، عادت، طبع و سرشت

آرایه های ادبی: آفتاب از کدام سمت برآمده: کنایه از اتفاق عجیب و برخلاف معمول / قوت داشتن دست: کنایه از مهارت داشتن

مفهوم: اتفاق عجیب و برخلاف معمول (همه حیرت کردند که آفتاب از کدام سمت برآمده!)

خسرو بزرگترین کوزه را که مرتای به داشت، خدمت جناب سرتیپ برد و دو دستی تقدیمش کرد. سرتیپ هم که رهاوردی باب دندان نصیبش شده بود، با خوش رویی و در عین حجب و فروتنی آن را گرفت و بالا کشید و هر وقت مرتا از کوزه بیرون نمی آمد، با سر انگشت تدبیر آن را خارج می کرد و با لذت تمام فرو می داد و به صدای بلند می گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر»، که «شکر نعمت، نعمت افزون کند».

معنی واژه ها: رهاورد: ارمان، سوغات / حجب: شرم و حیا / تدبیر: دوراندیشی

آرایه های ادبی: باب دندان: کنایه از مطابق میل / بالا کشیدن: کنایه از خوردن

مفهوم: شکر نعمت موجب افزایش نعمت است. / توصیه به شکر نعمت (شکر نعمت، نعمت افزون کند).

گفتم خسرو، آوازی بسیار خوش داشت و استعدادی فیاض در فراگرفتن موسیقی. وقتی که از عهده امتحان سال ششم ابتدایی برنیامد، یکی از دوستان موسیقی شناس که در آن اوان دو کلاس از ما جلوتر بود، به خسرو توصیه کرد که به دنبال آموختن موسیقی ملی برود ... خسرو بی میل نبود که دنبال موسیقی برود؛ ولی وقتی موضوع را به مادر بزرگش گفت، به قول خسرو، اشک از دیده روان ساخت که ای فرزند، حلال نکند که مطربی و مسخرگی پیشه سازی که «همه قبیله من عالمان دین بودند».

معنی واژه ها: فیاض: بسیار فیض دهنده، بسیاربخشنده، / اوان: وقت، هنگام، زمان / مطربی: عمل و شغل مطرب؛ مطرب:

کسی که نواختن ساز و آواز را پیشه خود سازد. / مسخرگی: لطیفه گوئی، دلقکی

آرایه های ادبی: تضمین از شعر سعدی:

همه قبیله من عالمان دین بودند
مفهوم: تقابل مطربی و غنا با دین داری

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

خسرو هم با آنکه خودرُو و خودسر بود، اندرزِ مادر بزرگِ ناتوان را به گوش اطاعت شنید و پیِ موسیقی نرفت.

معنی واژه ها- خودرو: خود رأی ، خودسر، لجوج

مفهوم: نصیحت پذیری از بزرگان، نصیحت پذیری برخلاف میل باطنی

خسرو در ورزش هم استعدادی شگرف داشت. با آن سن و سال با شاگردان کلاس های هشتم و نهم (مدرسه ما نه کلاس بیشتر نداشت) کشتی می گرفت و همه را زمین می زد؛ به طوری که در مدرسه حریفی در برابر او نماند. گفتم که خسرو در ریاضیات ضعیف بود و چون نتوانست در این درس نمره هفت بیاورد، با آنکه نمره های دیگرش همه عالی و معدل نمره هایش ۱۵/۷۵ بود، از امتحان ششم ابتدایی رد شد؛ پس ترک تحصیل کرد و دنبال ورزش را گرفت. من دیگر او را نمی دیدم تا روزی که اولین مسابقه قهرمانی کشتی کشور برگزار شد. خسرو را در میان تُشک با حریفی قوی پنجه که از خراسان بود، دیدم. خسرو حریف را با چالاکی و حسابگری به قول خودش «فرو کوفت» و در چشم به هم زدنی پشت او را به خاک رسانید. قهرمان کشور شد و بازوبند طلا گرفت. دیگر «خسرو پهلوان» را همه می شناختند و می ستودند و تکریمش می کردند؛

معنی واژه ها: شگرف: نادر، کمیاب / تکریم: گرامی داشت، بزرگداشت

آرایه های ادبی: دریک چشم به هم زدن : کنایه از زمان اندک

مفهوم ۱: استعداد سرشار در ورزش / ۲: چالاکی در مبارزه / مفهوم ۳: با بزرگ تر از خود دست به یقه شدن و شکست دادن

ولی چه سود که «حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر» وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند

معنی واژه ها: تنگ نظر: بخیل / عنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه / بدگهر: بد اصل و بد ذات / لهو: بازی و سرگرمی؛ آن

چه مردم را مشغول کند / لعب: بازی / لهو لعب: خوش گذرانی

مفهوم ۱: زیان حسد / مفهوم ۲: فرجام بد هم نشینی با بدان، پرهیز از هم نشینی با بدان / مفهوم ۳: به بیراهه کشیده شدن

(این عین گفته خود اوست، در روزگار شکست و خفت) به طوری که در مسابقات سال بعد با رسوایی شکست خورد و بی سر و صدا به گوشه ای خزید و رو نهان کرد و به کلی ورزش را کنار گذاشت که دیگر «مرد میدان نبود». این شکست او را از میدان قهرمانی به منجلاب فساد کشید.

معنی واژه ها: خفت: خواری / منجلاب: محل جمع شدن آب های کثیف و بدبو

آرایه های ادبی: منجلاّب فساد: تشبیه (اضافه تشبیهی) / مرد میدان بودن: ایهام (۱- کنایه از توانایی داشتن ۲- اهل گشتی گرفتن)

مفهوم ۱: نزول قدرت، از عرش به فرش آمدن (اصبحتُ امیراً و أمسیتُ اسیراً) / مفهوم ۲: مفهوم کنایه مرد میدان نبودن

«فی الجملة نماند از معاصی مُنکری که نکرد و مُسکری که نخورد.» **تریاکی** و شیره ای شد و کارش به ولگردی کشید. معنی واژه ها: فی الجملة: خلاصه/ معاصی: جمع معصیت؛ گناهان / مُنکر: زشت، ناپسند/ مُسکر: چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد؛ مثل شراب

آرایه های ادبی: عبارت داخل گیومه : تضمین از گلستان سعدی
مفهوم: غرق در گناه شدن، از انجام هیچ گناهی اِبا نداشتن، بسیاری گناه

روزی در خیابان او را دیدم؛ شادی کردم و به سویش دویدم. آن خسرو مهربان و خون گرم با سردی و بی مهری بسیار نگاهم کرد. از چهرهٔ تکیده اش بدبختی و سیه روزی می بارید. چشم های درشت و پر فروغش چون چشمه های خشک شده، سرد و بی حالت شده بود. شیرۀ تریاک، آن شیر بی باک را چون اسکلّتی وحشتناک ساخته بود. خدای من! این همان خسرو است؟!

آرایه های ادبی: شیر و شیره: جناس ناهمسان / خون گرم: کنایه از صمیمی و با محبت / سردی: کنایه از بی مهری و نامهربانی / سیه روزی: کنایه از بدبختی و بیچارگی / بدبختی و سیه روزی: استعارهٔ مکنّیه از باران (بدبختی و سیه روزی مثل باران می بارد.) / شیر بی باک: استعاره از خسرو / چون اسکلّتی، چون چشمه: تشبیه
مفهوم: نزول قدرت، از عرش به فرش آمدن، سقوط و تباهی

از حالش پرسیدم؛ جوابی نداد. ناچار بلندتر حرف زدم؛ با صدایی که به قول معروف، گویی از ته چاه در می آمد، با زهرخندی گفت: داد زن؛ «من گوش استماع ندارم، لمن تقول.»
معنی واژه ها: استماع: شنیدن / لمن تقول: برای چه کسی می گویی؟
آرایه های ادبی: صدایی که از ته چاه در می آید: کنایه از ضعیف و نارسا بودن صدا / زهرخند: تشبیه، متناقض نما، حس آمیزی / من گوش استماع ندارم، لمن تقول: تضمین از این شعر سعدی:
(بیدل گمان میر که نصیحت کند قبول / من گوش استماع ندارم لمن تقول؟)
مفهوم: نصیحت ناپذیری / پند دادن کسی که گوش پند پذیری ندارد، بی فایده است.

فهمیدم گر هم شده است. با آنکه همه چیز خود را از دست داده بود، هنوز چشمهٔ ذوق و قریحه و استعداد ادبی او خشک نشده بود و می تراوید. از پدر و مادر بزرگش پرسیدم.

آهی کشید و گفت: «مادربزرگم دو سال است که مرده است. بابام راستش نمی دانم کجاست.»
گفتم: «خانه ات کجاست؟»
آه سوزناکی کشید و در جوابم خواند:

معنی واژه ها: قریحه: طبع شاعری، طبع (استعداد)

آرایه های ادبی: تشبیه (اضافه تشبیهی): چشمه ذوق، چشمه قریحه، چشمه استعداد

مفهوم: ذوق و استعداد سرشار، ذوق و استعداد سرشار با همه بی چیزی و ناتوانی

« کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام»

معنی بیت: کبوتری که قرار است به آشیانه خود برنگردد و بمیرد، مطمئناً قضا و قدر او را به سوی هلاک می برد و نابود می کند.

آرایه های ادبی - دانه و دام: مجازاً هلاک/ تشخیص : قضا او را می برد.

مفهوم: تقدیرگرایی، جبرگرایی

و بدون خداحافظی، راه خود گرفت و رفت.

از این ملاقات، چند روزی نگذشت که خسرو در گوشه ای، زیر پلاسی مُندرس، بی سر و صدا، جان سپرد و آن همه استعداد و قریحه را با خود به زیر خاک برد.

معنی واژه ها: پلاس: جامه ای کم ارزش ، گلیم درشت و کلفت / مُندرس: کهنه، فرسوده

مفهوم: تباه شدن ذوق و استعداد/ مفهوم ۲: مرگ درعین بی کسی و بی چیزی

عبدالحسین وجدانی

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) برای هر یک از واژه های زیر یک « معادل معنایی » و یک « هم آوا » بنویسید.

▪ قضا: معادل معنایی ← تقدیر، حکم/ هم آوا ← غزا(جنگ)

▪ مغلوب: معادل معنایی ← شکست خورده/ مقلوب ← (جابه جا شده و برعکس)

۲) از متن درس، هفت واژه مهمّ املائی بیابید و بنویسید.

پاسخ: استماع، استرحام، ضمایم، عنودان، فیّاض، مخدول، مُندرس

۳) از متن درس برای هر یک از انواع جمله، نمونه های مناسب بیابید.

- ساده: خسرو، موسیقی ایرانی را از مرحوم درویش خان آموخته بود.
- مرکب: همین باعث شد که نتواند تصدیق نامهٔ دورهٔ ابتدایی را بگیرد

قلمرو ادبی

۱) مفهوم هر یک از کنایه های زیر را بنویسید.

▪ باب دندان بودن: مطابق میل

▪ سپر انداختن: تسلیم شدن

▪ مرد میدان بودن: اهل جنگ و کارزار بودن

▪ لنگ بودن گُمیت: ضعیف بودن

۲) یکی از شیوه های طنزنویسی، نقیضه پردازی یا تقلید از آثار ادبی است؛ نمونه هایی از کاربرد این شیوه را در متن بیابید.

پاسخ: دی که از دبستان به سرای می شدم، در کنج خلوتی از برزن، دو خروس را دیدم. ... (به تقلید از گلستان)
آوردن بخشی از آیه، حدیث، مصراع یا بیتی از شاعری دیگر را در میان کلام «تضمین» می گویند. نمونه ای از آرایه
تضمین را در متن درس بیابید.

پاسخ: با صدای بلند می گفت: «الها! صد هزار مرتبه شکر» که «شکر نعمت، نعمت افزون کند.»

قلمرو فکری

(۱) درباره ارتباط مفهومی سروده زیر با متن درس توضیح دهید.

با بدان کم نشین که صبحت بد	گر چه پاکی تو را پلید کند
آفتابی بدین بزرگی را	لکه ای ابر ناپدید کند

سنایی

متناسب با: «حسودان تنگ نظر و عنودان بدگهر وی را به می و معشوق و لهو و لعب کشیدند.»

(۲) به سروده های زیر از سعدی توجه کنید. هریک با کدام قسمت از متن درس، ارتباط معنایی دارند؟

- هرآن که گردش گیتی به کین او برخاست
- چه وجود نقش دیوار و چه آدمی که با او
- متناسب با: «کبوتری که دگرآشیان نخواهد دید
- متناسب با: «آشتر به شعر عرب در حالت است و طرب
- به غیر مصلحتش رهبری کند ایام
- قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام»
- سخنی ز عشق گویند و در او اثر نباشد
- گردوق نیست تورا کژ طبع جانوری»

(۳) اگر شما به جای نویسنده بودید، این داستان را چگونه به پایان می رساندید؟

به عهده دانش آموز

چنین گویند که مردی به بغداد آمد و بر درازگوش نشسته بود و بزّی را رشته در گردن کرده و جلاجل در گردن او محکم بسته، از پس وی می دوید.

معنی واژه ها: درازگوش: خر / جلاجل: زنگ ، زنگوله

سه طرّار نشسته بودند. یکی گفت: من بروم و آن بز را از مرد بدزدم.

معنی واژه ها: طرّار: دزد

دیگری گفت: این سهل است، من خر او را بیاورم. پس آن یکی بر عقب مرد روان شد.

دیگری گفت: این سهل است، من جامه های او را بیاورم.

معنی واژه ها: سهل: آسان / بر عقب: به دنبال / روان شدن: حرکت کردن، رفتن

پس یکی بر عقب او روان شد. چنان که موضع خالی یافت، جلاجل از گردن بز باز کرد و بر دنبال خر بست. خر دُنب را می جنبانید و آواز جلاجل به گوش مرد می رسید، و گمان می برد که بز، برقرار است.

معنی واژه ها: موضع: جا، محل / دنبال: دُم / دُنب: دُم / می جنبانید: تکان می داد

مفهوم: گمان نادرست ، فریب عادت های پیشین را خوردن

آن دیگر بر سر کوچۀ تنگ، استاده بود. چون آن مرد برسید، گفت: طُرفه مردمان اند مردمان این دیار، جلاجل بر گردن خر بندند و او بر دنبِ خر بسته است.

معنی واژه ها: طُرفه: شگفت آور، عجیب

مفهوم: حیرت از کارهای شگفت، کارهای غیرعادی و عجیب و برعکس

آن مرد درنگریست، بز را ندید. فریاد کرد که بز را که دید؟

طرّار دیگر گفت: من مردی را دیدم که بزى داشت و در این کوچه فروشد.

آن مرد گفت: ای خواجه، لطف کن و این خر را نگاه دار تا من بز را بطلبم.

طرّار گفت: بر خود منتّ دارم، و من مؤذّن این مسجدم و زود باز آی. آن مرد به طرف کوی فرو رفت. طرّار خر را برد. آن طرّار دیگر بیامد که گفته بود که: «من جامه او را بیارم». از اتفاق، بر سر راه، چاهی بود. طرّار بر سر آن چاه بنشست؛ چنان که آن مرد برسید و طلب خر و بز می کرد. طرّار فریاد برآورد و اضطراب می نمود.

معنی واژه ها: برخوردار داشتن: بدون چشم داشتی کاری را انجام دادن و وظیفه خود دانستن / اضطراب: بی قراری
مفهوم: انجام کار بدون منت نهادن به کسی

آن مرد او را گفت: ای خواجه، تو را چه رسید هاست؟! خر و بز من برده اند و تو فریاد می کنی؟! طرّار، گفت: صندوقچه ای پُر زر از دست من در این چاه افتاد و من در این چاه نمی توانم شد. ده دینار تو را دهم، اگر تو این صندوقچه من از اینجا برآوری.
معنی واژه ها: دینار: سکه طلا

پس آن مرد، جامه و دستار برکشید و بدان چاه فرو شد. طرّار، جامه و دستار برگرفت و برد.
معنی واژه ها: دستار: پارچه ای که به دور سر پیچند، سربند و عمامه / برکشیدن: بیرون آوردن، باز کردن

پس آن مرد در چاه فریاد می کرد که در این چاه هیچ نیست و هیچ کس جواب نداد. آن مرد را ملال گرفت. چون به بالا آمد، جامه و طرّار باز ندید. چوبی برگرفت و بر هم می زد.

معنی واژه ها: ملال: اندوه، خستگی

مردمان گفتند: چرا چنین می کنی؟ مگر دیوانه شدی؟! گفت: نه، پاس خود می دارم که مبادا مرا نیز بدزدند.

معنی واژه ها: پاس داشتن: مراقبت کردن

مفهوم: مراقب خود بودن

لطایف الطّوایف، فخرالدین علی صفی

درک و دریافت

(۱) به نظر شما، چرا شخصیت اصلی قصه، به چنین سرنوشتی دچار شد؟

پاسخ: به علت ساده لوحی و اعتماد نا به جا

(۲) دربارهٔ لحن و بیان داستان توضیح دهید.

با بیانی طنز و روایی بیان شده است.

۱- بیت « کبوتری که دگر آشیان نخواهد دید / قضا همی بردش تا به سوی دانه و دام» با مفهوم کدام بیت متناسب نیست؟ (سراسری ۸۴)

- | | |
|---------------------------------------|-----------------------------------|
| (۱) نوشته، جاودان دیگر نگرود | به رنج و کوشش از ما برنگردد |
| (۲) ز چرخ آمد همه چیزی نوشته | نوشته با روان ما سرشته |
| (۳) مرا نصیب، غم آمد به شادی همه عالم | چرا که از همه عالم، محبت تو گزیدم |
| (۴) ز چرخ آمد قضا، نز کام مردم | ازیرا بنده آمد نام مردم |

پاسخ: گزینه ۳

۲- مفهوم عبارت « با صدایی که به قول معروف از ته چاه در می آمد با زهر خندی گفت: داد زن، من گوشِ استماع ندارم. لمن تقول؟» با کدام بیت متناسب است؟ (سراسری ۹۲)

- | | |
|---|--------------------------------------|
| (۱) مرد باید که گیرد اندر گوش | ور نبشته است پند بر دیوار |
| (۲) حال چوگان چون نمی دانی که چیست | ای نصیحت گو، به ترکِ گوی، گوی |
| (۳) ذوق سماع مجلس آنست به گوش دل | وقتی رسد که گوش طبیعت بیآکنی |
| (۴) گوش کن پند ای پسر وز بهر دنیا غم مخور | گفتمت چون در حدیثی گر توانی داشت هوش |

پاسخ: گزینه ۲

۳- مفهوم کلی بیت « اُشتر به شعرِ عرب درحالت است و طَرَب / گر ذوق نیست تورا کژ طبع جانوری » با کدام بیت تناسب دارد؟ (سراسری هنر ۹۲)

- | | |
|---|--------------------------------------|
| (۱) چو مردم سخن گفت باید به هوش | و گرنه شدن چون بهایم (چارپایان) خموش |
| (۲) خاک را زنده کند تربیت باد بهار | سنگ باشد که دلش زنده نگردد به نسیم |
| (۳) میان عاشق و معشوق رازی است | چه داند آن که اُشتر می چراند |
| (۴) تورا که درد نباشد ز درد ما چه تفاوت | تو حالِ تشنه ندانی که بر کناره جویی |

پاسخ: گزینه ۲

۴- عبارت «حسودان تنگ نظرو عنودان بد گهر وی را به می و معشوق و لهُو لعب کشیدند.» با همه ابیات به جز بیت..... ، قرابت معنایی دارد. (سراسری ریاضی ۸۵)

- | | |
|-----------------------------------|-------------------------------|
| (۱) بیاموزمت کیمیای سعادت | زهم صحبتِ بد، جدایی جدایی |
| (۲) به هجران مرا سهل شد دادنِ جان | که سخت است دوری ز یارانِ جانی |
| (۳) مصاحب نباید مگر بهرِ راحت | چو زو رنج بینی نیاید به کاری |
| (۴) زناجنس بگریز اگر آفتاب است | تورا سایه خود بس اگریار خواهی |

تو را « جنوب » نامیدم
ای که ردای حسین را بر دوش
و خورشید کربلا را در بر داری

معنی واژه ها: ردا: جامه ای که روی جامه های دیگر پوشند، بالاپوش

نکات مهم دستوری: جنوب: مسند/ نامیدم: فعل اسنادی

آرایه های ادبی: ای که (ای سرزمینی که...): تشخیص/ تلمیح: به واقعه کربلا/ جناس همسان: بر(روی)، بر(کنار، تن)
معنی: تورا جنوب نامیدم. ای سرزمینی که بالاپوش حسین (ع) و خورشید کربلا را با خود داری (یعنی، حقیقت کربلا و روحیه شهادت طلبی در تو نهفته است).

❖ اصل متن عربی است: « سمیتک الجنوب ، یا لابس عبائه الحسین و شمس کربلا.»

مفهوم ۱: سرزمین شهید پرور، سرزمین حماسه

مفهوم ۲: حسینی بودن و عاشورایی بودن « قیام جنوب لبنان»

ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی

ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین

پیوند خورده ای

ای سرزمینی کز خاکت

خوشه های گندم می روید

و پیامبران بر می خیزند

معنی واژه ها: برین: بالاین، برتر

نکات مهم دستوری: سرخ گل: ترکیب وصفی مقلوب/ سرخ گل، انقلاب زمین، سرزمینی: منادا

آرایه های ادبی: سرخ گل: استعاره از جنوب لبنان ، سرزمین (یا «موسی صدر»)/ ای سرزمین، ای انقلاب زمین:

تشخیص/خوشه گندم: نماد برکت و زندگی/ برخیزیدن: کنایه از مبعوث شدن/ برخیزیدن پیامبران از جایی: کنایه از مقدس

بودن آن جا

معنی: ای سرزمینی که فداکاری پیشه ساخته ای و انقلابت یک انقلاب آسمانی و معنوی است. ای سرزمینی که خاکت حاصل خیز و برکت زاست و بسیار مقدّس است و پیامبران در آن مبعوث شده اند.
مفهوم ۱: ایثار و فداکاری / مفهوم ۲: آسمانی بودن و معنوی بودن انقلاب / مفهوم ۳: حاصل خیزی و برکت زایی / مفهوم ۴: مقدّس بودن

تو را جنوب نامیدم
ای کشتی های صیّادی که مقاومت پیشه کرده اید
ای ماهی دریا که مقاومت پیشه کرده ای
ای دفترهای شعری که مقاومت پیشه کرده اید
ای روزهای عاشورا

آرایه های ادبی: تشخیص: ای کشتی، ای ماهی دریا، ای دفترهای شعری، ای روزهای عاشورایی /
تلمیح: به واقعه عاشورا / کشتی، صیّادی، ماهی، دریا: مراعات نظیر
معنی: تو را جنوب نامیدم. ای کشتی های صیّادی که در برابر دشمن ایستادگی پیشه کرده اید و ای ماهی دریا و دفترهای شعرو ای روزهای عاشورا که همگی در برابر دشمن، ایستاده اید.
❖ بخش وسیعی از ادبیات لبنان را ادبیات مقاومت و شعرهای وطنی تشکیل می دهد. به خاطر همین است که شاعر، دفترهای شعری را مقاوم توصیف کرده است.
مفهوم: ایستادگی و مقاومت همگان در برابر دشمن

تو را جنوب نامیدم
تو را آب ها و خوشه ها
و ستاره غروب نامیدم
تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن
و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم
تو را انقلاب و شگفتی و تغییر نامیدم
تو را پاک و پاکیزه و ارجمند و توانا نامیدم

نکات مهم دستوری: جنوب، آب ها، سپیده دمی: مسند / خوشه ها، ستاره غروب، پیکری: معطوف

آرایه های ادبی: تشبیه: جنوب لبنان(سرزمین) به آب ، خوشه، ستاره غروب، سپیده دم، پیکر، انقلاب، شگفتی و تغییر / تضاد: سپیده دم

معنی: تورا جنوب نامیدم. تورا به خاطر پاک بودن وزندگی بخشی، «آب» و به خاطر برکت زایی و نعمت، «خوشه» و به خاطر زیبایی، «ستاره» نامیدم. تورا سپیده دمی نامیدم که در انتظار آزادی و پایان بخش سیاهی و ظلم است. تورا پیکری نامیدم که شوق شهادت دارد. تورا انقلاب و شگفتی و تحوّل نامیدم. تورا پاک و پاکیزه و ارزشمند و قدرتمند نامیدم. مفهوم ۱: شهادت طلبی / مفهوم ۲: برکت زایی و حاصل خیزی / مفهوم ۳: تحوّل و دگرگونی / مفهوم ۴: پایان بخش سیاهی و ظلم

تو را جنوب نامیدم

ای چون سبزه برآمده از دفتر روزگاران، ای مسافر دیرین بر روی خار و درد

ای چون ستاره فروزان

ای چون شمشیر درخشان

بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست

بگذار گرد و خاک قدم هایت را بگیریم

معنی واژه ها: برآمده: بالا آمده، رشد کرده/ دیرین: قدیمی / فروزان: درخشنده

نکات مهم دستوری: سه بار منادا محذوف شده است: ای سرزمینی که چون سبزه برآمده.....، ای سرزمینی که چون ستاره...، ای سرزمینی که چون شمشیر درخشان...

آرایه های ادبی: تشبیه: جنوب لبنان به سبزه، به ستاره فروزان، به شمشیر درخشان / دفتر روزگاران: اضافه تشبیهی (= تشبیه)/تشخیص: مخاطب قراردادن جنوب(سرزمین)/ مسافر دیرین: استعاره از جنوب لبنان/ خار: نماد و استعاره از مشکلات و سختی ها/ بوسه بر شمشیرزدن و برگرفتن گرد و خاک قدم ها: کنایه از احترام گذاشتن و حرمت نهادن/ قدم: مجاز از پا

معنی: تورا جنوب نامیدم. ای سرزمینی که که چون سبزه از دفتر روزگاران روییده ای (همیشه سرسبز بوده ای) .

ای مسافر قدیمی دردمند. ای سرزمینی که چون ستاره درخشنده و چون شمشیر، درخشانی. اجازه بده تا بر شمشیری که بر دستان توست و به وسیله آن با دشمنان می جنگی ، بوسه زنیم. اجازه بده تا از روی احترام، گرد و غبار قدم هایت را پاک کنیم.

مفهوم ۱: رنج و سختی وطن / مفهوم ۲: مبارزه طلبی وطن

ای سَرورِ باران ها و فصل ها،

تو را عطری نامیدم که در غنچه ها خانه دارد

تو را پرستو نامیدم

ای سرور سروران،

ای برترین حماسه!

معنی واژه ها: سَرور: بزرگ، آقا، پیشوا/ حماسه: دلیری، نوعی از شعر که در آن از جنگ ها و دلاوری ها سخن می رود.
آرایه های ادبی: تشبیه: توبه عطر، تو به پرستو/ استعاره: سَرورِ باران ها و فصل ها، سَرورِ سروران، برترین حماسه (استعاره از جنوب لبنان) / خطاب قرار دادن جنوب لبنان: تشخیص

معنی: ای بزرگِ باران ها و فصل ها. تو را عطری نامیدم که در درون غنچه هاست.

تورا پرستویی نامیدم (که پیام آور آزادی است). ای بزرگ بزرگان و ای برترین حماسه و دلیری.

مفهوم ۱: بزرگی و سَروری وطن / مفهوم ۲: پیام آور آزادی و رهایی / مفهوم ۳: دلیری و شجاعت مردم وطن

دریا متنی نیلگون است

که علی آن را می نویسد

و مریم هرشب، روی شن ها

به انتظار مهدی می نشیند

و گل هایی را می چیند

که از انگشتان شهیدان می رویند

معنی واژه ها: نیلگون: به رنگ نیل، آبی سیر

آرایه های ادبی: تشبیه: دریا به متن نیلگون / تلمیح دارد به موضوع رجعت که حضرت علی(ع)، امام حسین، حضرت عیسی بن مریم از رجعت کنندگان هستند و در قیام حضرت مهدی حضور دارند.

معنی: دریا همچون متنی آبی است که علی(ع) آن را می نویسد و حضرت مریم هرشب بر ساحل آن منظر ظهور حضرت

مهدی است و گل هایی را می چیند که از انگشتان شهیدان روئیده اند.

❖ به اتحاد مسلمانان و مسیحیان در مبارزه با دشمن اشاره دارد.

تاریخ، روزی، روستای کوچکی را
از روستاهای جنوب به یاد خواهد آورد
که «**معرکه**» خوانده می شود.
روستایی که با «**صدر**» ش، با سینه اش
از شرافت خاک و **کرامت** انسان بودن دفاع کرد

معنی واژه ها: شرافت: ارجمندی، باشرف بودن / کرامت: بزرگواری، بزرگی / صدر: سینه

نکات مهم دستوری: **معرکه**: مسند

آرایه های ادبی: تشخیص: به یاد آوردن تاریخ، شرافت خاک، سینه روستا / خاک: مجاز از سرزمین / صدر: ایهام تناسب (از نوع ایهام ترادف) ← ۱- معنی غلط: سینه ۲- معنی درست: موسی صدر / **معرکه**: ایهام تناسب: ۱- معنی غلط: میدان جنگ (در ارتباط- دفاع کردن) ۲- معنی درست: نام روستایی در جنوب لبنان که ریشه خاندان صدر به آن جا بر می گردد. ❖ می توانیم «روستا» را مجاز از «مردم» بگیریم که در این صورت دیگر تشخیص نداریم.

معنی: تاریخ، روزی، روستای کوچکی از جنوب لبنان را به یاد خواهد آورد که نام آن روستا «**معرکه**» بوده است. روستایی که با موسی صدرش و با سپر قرار دادن سینه اش از شرافت و کرامت انسانی دفاع کرد.
مفهوم ۱: جان فشانی برای شرافت و کرامت / **مفهوم ۲**: دفاع از حیثیت

سرورم! ای سرور آزادگان!
در زمانه سقوط و ویرانی
جز تو، کسی نمانده است
که در زندگی ما نخل و عنب و تاکستان بکارد
جز تو کسی نمانده است؛
مگر تو!
مگر تو!
پس درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای!

«**سَمفونی پنجم جنوب**»، ترجمه محمد شکرچی، ناهید نصیحت و سید هادی خسرو شاهی، با کاهش و اندکی تغییر، **نزار قَبّانی (۱۹۹۸-۱۹۲۳م)**

معنی واژه ها: نخل: درخت خرما/ عِنَب: انگور/ تاکستان: باغ انگور، باغی که در آن تاک کاشته باشند.

آرایه های ادبی: سَرور، سَرور آزادگان : استعاره از جنوب لبنان/ نخل و عِنَب و تاکستان: مراعات نظیر/ در امید و درِ روشنایی: اضافه استعاری/ درِ امید را به کسی گشودن: کنایه از امیدواری دادن

معنی: پیشوای من، ای پیشوای آزادگان! در دوران فروپاشی و ویرانی، جز تو کسی نمانده تا دوباره خرما و انگور بکارد و مارا به زندگی دوباره امیدوار کند.

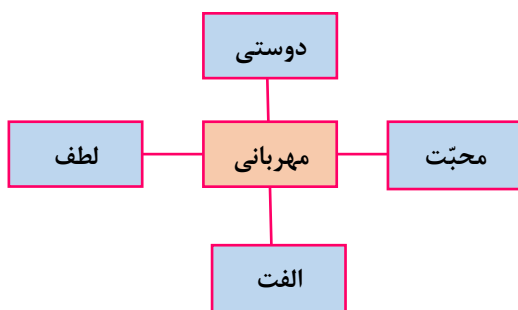
مفهوم ۱: نجات بخشی در دوران فروپاشی و سقوط / مفهوم ۲: انتظار منجی و تکیه بر آن / مفهوم ۳: انتظار حیات دوباره

کارگاه متن پژوهی

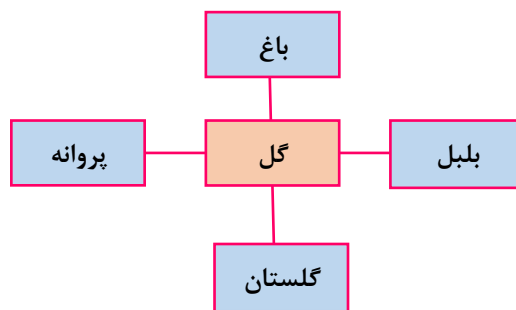
قلمرو زبانی

(۱) به نمونه های زیر، توجه کنید.

■ بر پایه هم معنایی (ترادف)



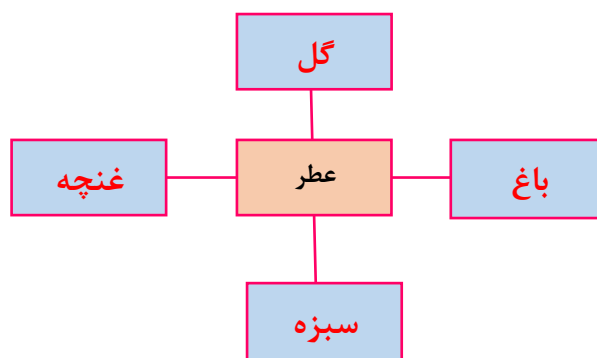
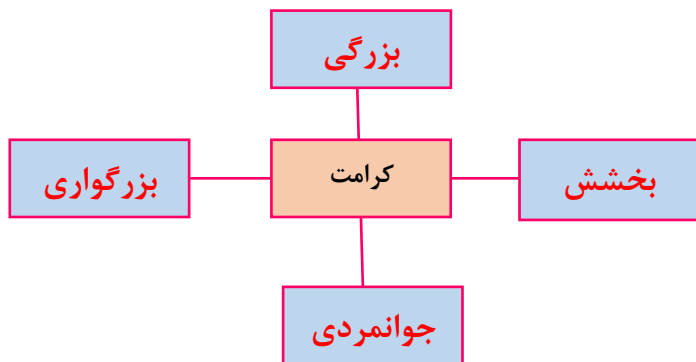
■ بر پایه تناسب (همیشگی)



■ اکنون بر پایه نمونه های داده شده، نمودارهای زیر را کامل کنید.

(ب) ترادف

(الف) تناسب



۲) از میان موارد زیر، ترکیب های وصفی و اضافی را جدا کنید؛ سپس هسته هر یک را مشخص نمایید.
ستاره غروب، سرور آزادگان، مسافر دیرین، ماهی دریا، برترین حماسه

پاسخ:

ترکیبات وصفی: مسافر دیرین ، برترین حماسه
هسته وابسته وابسته هسته

ترکیبات اضافی: ستاره غروب، سرور آزادگان، ماهی دریا
هسته وابسته هسته وابسته هسته وابسته

۳) در مصراع زیر، نقش دستوری اجزای مشخص شده را بنویسید.
« پس، درهای امید و روشنایی را به روی ما بگشای »

پاسخ: در: مفعول / امید: مضاف الیه / روی ما: متمم

قلمرو ادبی

۱) مصراع های زیر را با توجه به آرایه های « تشخیص، کنایه و تشبیه » بررسی کنید.
■ ای چون سبزه بر آمده از دفتر روزگاران
■ ای کشتی های صیّادی که مقاومت پیشه کرده اید!
■ بگذار بوسه زنیم بر شمشیری که در دستان توست

پاسخ: مورد خطاب قرار گرفتن جنوب لبنان: تشخیص (ای چون ...)، ای کشتی های صیّادی: تشخیص / چون سبزه، دفتر روزگاران: تشبیه / بوسه بر شمشیر زدن: کنایه از حرمت نهادن

۲) کدام واژه مشخص شده، « استعاره » به شمار می آید؟ مفهوم آن را بنویسید.
« ای مسافر دیرین بر روی خار و درد / ای چون ستاره، فروزان »

پاسخ: خار: نماد و استعاره از مشکلات و سختی ها

۳) شاعر، « باران ها » و « فصل ها » را در کدام مفاهیم نمادین به کار برده است؟
پاسخ: باران ها: نماد زندگی بخشی / فصل ها: نماد تجدید حیات و تداوم زندگی

۴ کاربرد مناسب شبکه معنایی، در شعر و نثر، ضمن آنکه به تداعی معانی کمک می کند، سبب زیبایی و دلنشینی سخن می شود و آرایه «**مراعات نظیر**» را پدید م یآورد؛ مثال:

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند / تا تو نانی به کف آری و به غفلت نخوری / **سعدی**
مفهوم ۱: همه چیز در خدمت آدمی و تحت تسخیر او هستند. / مفهوم ۲: روزی رسانی خدا / مفهوم ۳: توصیه به شکرگزاری از خدا / مفهوم ۴: عدم غفلت از خدا
از متن درس، دو نمونه مراعات نظیر بیابید.

پاسخ: صیادی، ماهی، دریا / نخل، عنب، تاکستان، بکار

قلمرو فکری

۱ دریافت خود را از سروده زیر بنویسید.

« تو را جنوب نامیدم / / ای انقلاب زمین که با انقلاب آسمان برین / پیوند خورد ه ای ».

پاسخ: شاعر می گوید هر چند این انقلاب یک انقلاب زمینی است اما ویژگی انقلاب روحانی و معنوی را دارد.

۲ در سروده زیر:

« ای سرزمینی کز خاکت / خوشه های گندم می روید / و پیامبران برمی خیزند ».

الف) کدام سرزمین مورد خطاب است؟

پاسخ: جنوب لبنان

ب) مقصود شاعر از مصراع های دوم و سوم چیست؟

پاسخ: حاصل خیزی، مقدس بودن

۳ از متن درس، مصراعی را معادل معنایی قسمت مشخص شده بیابید.

« تو را سپیده دمی در انتظار زاده شدن / و پیکری در اشتیاق شهادت نامیدم ».

پاسخ: ای سرخ گل که فداکاری پیشه کردی.

۴ قبّانی در این بخش از شعرش بر چه نکته ای تأکید دارد؟

« ای که ردای حسین بر دوش داری / و خورشید کربلا را در برداری ... » .

پاسخ: عاشورایی بودن و حسینی بودن قیام جنوب لبنان

تیمور لنگ، گاه سوار بر اسبی که لگامی زرین داشت - سرگرم اندیشه های دور و دراز خود - از میدان جنگ به گورستان می رفت و از اسب پیاده می شد و تنها در میان قبرها به گردش می پرداخت و هر گاه بر مزار یکی از نیاکان خود یا شاعری بزرگ، سرداری دلاور و دانشمندی نامدار می گذشت، سر فرود می آورد و مزار او را می بوسید.

معنی واژه ها: لگام: افسار، دهنه اسب/ زرین: طلایی، منسوب به زر

مفهوم: احترام به بزرگان، بزرگداشت دانشمندان و کرنش در برابر آنان

تیمور، پس از آنکه شهر توس را گشود، فرمان داد که از کشتار مردم آن دست بردارند؛ زیرا فردوسی، شاعر ایرانی، روزگار خود را در آن به سر برده بود. آنگاه تیمور بر سر مزار او شتافت و چون جذبه ای اسرار آمیز او را به سوی فردوسی می کشید، خواست که قبرش را بگشایند:

« مزار شاعر غرق در گل بود.»

معنی واژه ها: روزگار: عمر، اوقات عمر/ جذبه: کشش قلبی و درونی

آرایه ای ادبی: گشودن: کنایه از فتح کردن

مفهوم: ستایش و بزرگداشت بزرگان و اهل فضل و ادب

تیمور در اندیشه شد که پس از مرگ، مزار کشورگشایی چون او چگونه خواهد بود. پس، از راه قره قورم به سوی تاتار- آنجا که نیای بزرگش، چنگیز، در معبدی آهنین آرمیده است- روی آورد.

معنی واژه ها: کشور گشا: فاتح/ قره قورم: نام بیابانی که بخش وسیعی آن در ترکمنستان امروزی واقع شده است./

تاتار: نام شهری (به قوم مغول گفته می شد). / معبد: پرستشگاه، جای عبادت

آرایه های ادبی: روی آوردن: کنایه از رفتن

در برابر زائر نامدار که زانو بر زمین زده و سر فرود آورده بود، سنگ بزرگی را که بر گور فاتح چین نهاده بودند، برداشتند؛ ولی تیمور ناگهان بر خود لرزید و روی بگردانید:

« گور ستمگر غرق در خون بود.»

فرانسوا کوپه

معنی واژه ها: زائر: زیارت کننده (منظور از « زائر نامدار» در این جا تیمور است). / فاتح: فتح کننده، کشورگشا (منظور از «

فاتح « در این جا، چنگیز است،)

مفهوم: فرجام بدظالمان، عاقبت وخیم ستمگری

ست

۱- مضمون عبارت « سنگ بزرگی را برگورِ فاتح چین نهاده بودند، برداشتند؛ ولی تیمور ناگهان برخود لرزید و روی بگردانید؛ گورستمگر غرق در خون بود.» در همهٔ گزینه ها به جز، یافت می شود.

- | | |
|--|--|
| (۱) مکن ظلم و ستم ظالم، بترس از آه مظلومان | که صبح روشنِ هر فرد شام تار هم دارد |
| (۲) به جای نوش دایم می زنی نیش و نمی دانی | که این راه و روش را عقرب جرّار هم دارد |
| (۳) بترس از آتش قهر خدا کز بهر ما ایزد | اگر دارد بهشت و آب کوثر، نار هم دارد |
| (۴) سرِ سبزم زبان سرخ آخر می دهد بر باد | چرا چون حرف حق گفتن طنابِ دار هم دارد |

پاسخ: گزینهٔ ۴

۲- قطعهٔ « ای سرخ گُل که فداکاری پیشه کردی » با کدام گزینه، ارتباط مفهومی ندارد؟

- | | |
|--|---------------------------------------|
| (۱) جامه ای کاو نشود غرقه به خون بهر وطن | بدر آن جامه که ننگ تن و کم از وطن است |
| (۲) فرّخی ز جان و دل می کند در این محفل | دل نثار استقلال، جان فدای آزادی |
| (۳) آن زمان که بنهادم سر به پای آزادی | دست خود ز جان شستم از برای آزادی |
| (۴) شیخ از آن کند اصرار بر خرابیِ أحرار | چون بقای خود بیند در فنای آزادی |

۳- قطعه « ای مسافرِ دیرینِ بر روی خار و درد » با کدام گزینه ، قرابت مفهومی دارد؟

- (۱) تا خارِ غمِ عشقت آویخته بر دامن
(۲) ای مام وطن تا به ابد هیچ نباشد
(۳) جان چیست؟ ز جان بهتر و شیرین تر و خوش تر
(۴) ای وطن خفته در بلا و عنا (رنج)
- کوتاه نظری باشد رفتن به گلستان ها
جز زمزمه عشق تو زین پس سخن من
گر زان که مرا هست ، فدای وطن من
مردمانت مدام ناله به دوش

ناتانائیل آنگاه که کتابم را خواندی، دلم می خواهد که این کتاب، شوق پرواز را در تو برانگیزد. کاش کتابم به تو بیاموزد که بیشتر از این کتاب، به خود پردازی.

معنی واژه ها : ناتانائیل: واژه ای عبری است به نام خداداد و یزدان بخش (در این جا یک مخاطب فرضی است).

آرایه های ادبی: تشخیص: دلم می خواهد (یا این که «دل»: مجاز از خودِ شاعر یا نویسنده)/ پرواز: استعاره از حرکت به سوی تعالی و معنویت

معنی: ناتانائیل، آن وقت که کتابم را خواندی، دوست دارم که این کتاب تو را به سوی تعالی و معنویت سوق دهد و تو را متوجه خودت و نیازهای انسانی خودت کند.

مفهوم ۱: کتاب و علم و دانش موجب کمال است. / مفهوم ۲: به خود پرداختن و توجه به نیازهای انسانی خود، اصلاح خود ناتانائیل، هر آفریده ای نشانه خداوند است؛ اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست. همین که آفریده ای نگاهمان را به خویش معطوف کند، ما را از راه آفریدگار باز می گرداند.

معنی واژه ها : معطوف: متوجه، متمایل

معنی: ناتانائیل، هر مخلوقی نشانه ای از وجود خداست اما هیچ مخلوقی به تنهایی نمی تواند به طور کامل او را نشان دهد. هر مخلوقی که توجه ات را به خود جلب کند، به همان اندازه تو را از خدا دور می گرداند.

مفهوم ۱: هر مخلوقی نشانه ای از موجود خداست. / مفهوم ۲: خدا نادیدنی است؛ خدا به چشم مخلوقات در نمی آید (لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار = دیده ها او را نمی بینند اما او دیده ها را می بیند. / مفهوم ۳: توجّه [به امور مادی (مخلوقات) ما را از خدا دور می کند.

خدا در همه جا هست؛ در هر جا که به تصوّر درآید، و «نایافتنی» است، و تو ناتانائیل، به کسی مانند خواهی بود که برای هدایت خویش در پی نوری می رود که خود به دست دارد.

آرایه های ادبی : متناقض نما: خدا در همه جا هست و نیافتنی است./ تشبیه: تو به کسی که در پی نوری می رود.....
معنی: خدا در همه جا حضور دارد. در هر جا که فکرش را بکنی حاضر است اما نیافتنی است. و تو ناتائیل مانند کسی هستی که برای هدایت خود در جست و جوی نوری است که در دست خود اوست (یعنی خدا در وجود ماست و نیاز به کشف ندارد!)

مفهوم ۱: حضور دایمی و فراگیر خدا در همه جا (فأینما تولّوا فثمّ وجه الله = به هر طرف که رو بگردانید، به سوی خدا روی آورید.) / مفهوم ۲: نیافتنی بودن خدا / مفهوم ۳: غفلت از حقیقت با وجود آشکار بودن آن، غفلت از خدا با وجود آشکار بودن آن / مفهوم ۴: غفلت از داشته های خود.

هر جا بروی، جز خدا نخواهی دید. ناتائیل، همچنان که می گذری، به همه چیز نگاه کن، و در هیچ جا درنگ مکن. به خود بگو که تنها خداست که گذرا نیست. ای کاش « عظمت » در نگاه تو باشد، و نه در آن چیزی که بدان نگاه می کنی.

معنی: هر جایی که بروی تنها خدا را می بینی. ناتائیل وقتی که از جایی عبور می کنی به همه چیز نگاه کن اما در آن جا توقف نکن و به خودت بگو که تنها خداست که همیشه ماندگار است. ای کاش بزرگی در بینش تو باشد نه در آن چیزی که نگاه می کنی. (یعنی بینش خودت را تغییر بده و بزرگ کن تا همه چیز را بزرگ ببینی.)

مفهوم ۱: حضور دایمی و فراگیر خدا در همه جا / مفهوم ۲: گذرا بودن جهان / مفهوم ۳: جاودانگی خدا / مفهوم ۴: تغییر بینش، نگرش مثبت

ناتائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت. اعمال ما وابسته به ماست؛ همچنان که روشنایی فسفر به فسفر. راست است که ما را می سوزاند، اما برایمان شکوه و درخشش به ارمغان می آورد، و اگر جان ما ارزشی داشته باشد، برای این است که سخت تر از برخی جان های دیگر سوخته است.

معنی واژه ها: فسفر: عنصر شیمیایی با رنگ زرد روشن که در مجاورت هوا مشتعل می شود. / ارمغان: هدیه، تحفه

آرایه های ادبی: تشبیه: اعمال ما وابسته به ماست (مشبه)، همچنان که روشنایی فسفر به فسفر (مشبه به همراه با ادات)

*به این نوع تشبیه، تشبیه مرکب می گویند که در آن، موضوعی به موضوع دیگر تشبیه می شود. اسم این تشبیه، مبنای سؤال نیست.

معنی: ناتانائیل، من شور و شوق را به تو یاد می‌دهم. درخشش کارهای ما و نتیجه اعمال ما به خود ما بستگی دارد، آن چنان که روشنایی فسفر به خود فسفر بر می‌گردد. (یعنی به میزان آن چه که می‌سوزیم و از خود مایه می‌گذاریم، نتیجه می‌گیریم.) درست است که اعمال ما، به تدریج ما را ضعیف می‌کند اما عظمت و درخشش ما از همین سوختن است. اگر وجود ما ارزشی دارد، فقط به خاطر این است که بیش تر از دیگران سوخته و از خود مایه گذاشته است.

مفهوم: میزان درخشش به میزان تلاش و از خود مایه گذاشتن بستگی دارد؛ تحمل سختی‌ها موجب کمال است.

*برای این که نتیجه درخشانی از ما به جا بماند، باید از وجود مادی خود مایه بگذاریم: آن چنان که فسفر سفید هر چه بیشتر می‌درخشد، بیشتر می‌سوزد. بسوزیم تا بدرخشیم.

نیکوترین اندرز من، این است: «تا آنجا که ممکن است بار بشر را به دوش گرفتن».

معنی واژه‌ها: اندرز: پند

آرایه‌های ادبی: بار بر دوش گرفتن: کنایه از کمک کردن

معنی: بهترین پند من این است که تا آن جا که امکان دارد به دیگران کمک کنیم.

مفهوم: خدمت و یاری رساندن به دیگران

آه! چه می‌شد اگر می‌توانستم به چشمانم بینشی تازه ببخشم و کاری کنم که هرچه بیشتر به آسمان نیلگونی مانند شوند که بدان می‌نگرند؛ آسمانی که پس از بارش باران، صاف و روشن است.

معنی واژه‌ها: بینش: بصیرت/ نیلگون: به رنگ نیل، آبی سیر

آرایه‌های ادبی: تشبیه: چشمان به آسمان نیلگون

معنی: آه چه که می‌شد اگر نوع نگاهم را تغییر می‌دادم و به چشمانم بینش تازه ای می‌بخشیدم تا مثل آسمان نیلگون شوند، آسمانی که بعد از باران، صاف و روشن است.

مفهوم: تغییر بینش، اصلاح نگرش، نگرش مثبت

ناتانائیل، با تو از انتظار سخن خواهم گفت. من دشت را به هنگام تابستان دیده‌ام که انتظار می‌کشید؛ انتظار اندکی باران. گرد و غبار جاده‌ها زیاده سبک شده بود و به کمترین نسیمی به هوا برمی‌خاست. زمین از خشکی ترک بر می‌داشت؛ گویی می‌خواست پذیرای آبی بیشتر شود.

آرایه های ادبی: تشخیص: انتظار کشیدن دشت، پذیرا شدن زمین/سبک شدن گرد و غبار: کنایه از خشکی و بی آبی/
حسن تعلیل: ترک برداشتن زمین برای پذیرایی آبی بیش تر

معنی: ناتانائیل، با تو از انتظار سخن می گویم. من صحرا را در تابستان دیده ام که انتظار باران را می کشید. گرد و غبار
جاده ها به خاطر خشکی زمین با کمترین نسیمی به هوا بر می خاست. زمین به خاطر کم آبی و خشکی، ترک برداشته بود
و انگار می خواست پذیرای آب بیش تر باشد.

مفهوم ۱: انتظار، شوق انتظار/ مفهوم ۲: خشکی و بی آبی زمین

آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید. ستاره ها یک یک، رنگ می باختند. چمنزارها غرق در شب‌نم بودند.

آرایه های ادبی: رنگ باختن: کنایه از ناپدید شدن/ اغراق: غرق در شب‌نم شدن چمنزارها/ تشخیص: انتظار کشیدن آسمان

معنی: آسمان را دیدم که در انتظار سپیده دم به خود می لرزید. ستاره ها یکی یکی ناپدید می شدند و چمنزارها پُر از
شب‌نم شده بودند.

مفهوم: انتظار، شوق انتظار

ناتانائیل، کاش هیچ انتظاری در وجودت حتی رنگ هوس به خود نگیرد، بلکه تنها آمادگی برای پذیرش باشد. منتظر هر
آنچه به سویت می آید، باش و جز آنچه به سویت می آید، آرزو مکن. بدان که در لحظه لحظه روز می توانی خدا را به
تمامی در تملک خویش داشته باشی. کاش آرزویت از سر عشق باشد و تصاحب عاشقانه؛ زیرا آرزویی ناکارآمد به چه
کار می آید؟

معنی واژه ها: تملک: مالک شدن، دارا شدن/ تصاحب: صاحب شدن، صاحب چیزی شدن

آرایه های ادبی: رنگ هوس: حس آمیزی(رنگ چیزی را به خود گرفتن: کنایه از شبیه آن شدن)

معنی: ناتانائیل، ای کاش هیچ انتظاری در وجودت صورت نگیرد و تنها آمادگی پذیرفتن(پذیرش تقدیر) در تو باشد. منتظر
هر اتفاقی باش که بر تو تقدیر می شود و جز آن چه را که در تقدیرتوست، آرزو نکن. بدان که در همه لحظات روز می
توانی خدا را از آن خود کنی. ای کاش آرزوی تو از روی عشق باشد زیرا آرزوی بی فایده و بیهوده، نتیجه ای ندارد.

مفهوم ۱: تقدیر گرایی(جبرگرایی و مقام رضا)/ مفهوم ۲: نزدیک بودن خدا به انسان(خدا در وجود انسان هاست)/ مفهوم ۳:
پرهیز از آرزوهای محال

ناتانائیل، تنها خداست که نمی توان در انتظارش بود. در انتظار خدا بودن، ناتانائیل، یعنی درنیافتن اینکه او را هم اکنون در وجود خود داری. **تمایزی** میان خدا و خوشبختی **قائل** مشو و همه خوشبختی خود را در همین دم، قرار ده.

معنی واژه ها: در نیافتن: درک نکردن، نفهمیدن / تمایز: فرق گذاشتن، جدا کردن

آرایه های ادبی: دم: مجاز از لحظه

معنی: ناتانائیل، فقط خداست که نمی توان منتظرش بود. منتظر خدا بودن، یعنی این که نفهمیده ای که خدا در همین لحظه در وجود توست. بین خدا و خوشبختی، فرقی قائل مشو، زیرا خوشبختی تو در همین لحظه است که خدا را به خود نزدیک می بینی.

مفهوم ۱: غفلت از حضور خدا در وجود ما / مفهوم ۲: حضور دایمی و همیشگی خدا در ما (خدا در وجود انسان هاست). / مفهوم ۳: نزدیکی به خدا، مایه خوشبختی است (ایمان به خدا، مایه سعادت است). / مفهوم ۴: انتظار خدا را کشیدن و تلاش برای کشف او، بیهوده است (چون خدا در وجود ماست). / مفهوم ۵: دم را غنیمت دانستن

به شامگاه، چنان بنگر که گویی روز بایستی در آن فرو میرد و به بامداد پگاه چنان که گویی همه چیز در آن زاده می شود. نگرش تو باید در هر لحظه نو شود. خردمند کسی است که از هر چیزی به شگفت درآید. سرچشمه همه دردسرهایی تو، ای ناتانائیل، گوناگونی چیزهایی است که داری؛ حتی نمی دانی که از آن میان کدامین را دوست تر داری و این را در نمی یابی که یگانه دارایی آدمی، زندگی است.

آرایه های ادبی: تضاد: شامگاه و پگاه (صبح) / تشخیص: زاده شدن همه چیز

معنی: به غروب آفتاب نگاه کن که پایان روز است و به صبح چنان نگاه کن که همه چیز در آن متولد می شود. تو باید در هر لحظه نگاهی نو داشته باشی و در حال زندگی کنی. خردمند کسی است که از هر چیزی شگفت زده شود. اصل همه گرفتاری های تو، تعلقات و دارایی های توست و حتی نمی دانی که کدام را بیش تر دوست داری و این را نمی دانی که تنها دارایی تو، زندگی است.

مفهوم ۱: در حال زندگی کردن / مفهوم ۲: توصیه به نگرش نو، تغییر بینش، ترک عادت ها / مفهوم ۳: ترک تعلقات دنیایی و خواسته های متنوع / مفهوم ۴: تعلقات دنیایی موجب دردسر است. / مفهوم ۵: زندگی، بهترین دارایی است (قدر زندگی را دانستن).

برای من « خواندن » اینکه شن های ساحل نرم است، بس نیست؛ می خواهم که پاهای برهنه ام آن را حس کنند؛ به چشم من هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.

معنی واژه ها : مبتنی: ساخته، بنا شده

آرایه های ادبی :چشم: مجاز از نگاه، نظر

معنی: برای من پی بردن به این که شن ساحل نرم است، کافی نیست. بلکه می خواهم که خودم شخصاً این نرمی را احساس کنم. به نظر من، شناختی که بر اساس تجربه شخصی نباشد، بی فایده است.

مفهوم ۱ : ارزش تجربه/ مفهوم ۲: برتری تجربه شخصی بر شناخت های نظری

هرگز هیچ زیبایی لطیفی را در این جهان ندیده ام که بی درنگ نخواستہ باشم، تمامی مهرم را نثارش کنم. ای زیبای عاشقانه زمین، شکوفایی گسترده تو دل انگیز است!

مائده های زمینی و مائده های تازه، **آندره ژید**، ترجمه مهستی بحرینی

آرایه های ادبی: زیبایی لطیف: حس آمیزی

معنی: هرگز چیز زیبایی را در جهان ندیده ام که فوراً نخواستہ باشم تا عاشقش شوم و دوستش داشته باشم. ای زیبایی های زمین، شکوفایی و زایایی گسترده تو جذاب است.

مفهوم: تمایل ذاتی به زیبایی ها، آدمی عاشق هر چیز زیبایی است.

کارگاه متن پژوهی

قلمرو زبانی

۱) کدام واژه ها، در متن درس، برای شما جدید و غیر تکراری است؛ معنای هر یک را بنویسید.
پاسخ: تملک: مالک شدن / تمایز: فرق، تفاوت / معطوف: متوجه

۲) در زبان فارسی، نشانه هایی هست که با آنها کسی یا چیزی را صدا می زنیم؛ مانند « آی، ای، یا، ا »؛ به این واژه ها « نشانه ندا » می گوئیم. اسمی که همراه آنها می آید، « منادا » نام دارد؛ مانند « ای خدا!». گاهی منادا بدون نشانه به کار می رود؛ در این گونه موارد، به آهنگ خواندن جمله باید توجه کنیم.
■ یک بند بنویسید و در آن، سه نشانه ندا به کار ببرید.

به عهده دانش آموز

۳) در جمله زیر نقش دستوری واژه های مشخص شده را بنویسید.
« ناتائیل، من به تو شور و شوقی خواهم آموخت».

منادا نهاد مفعول و معطوف

قلمرو ادبی

۱) عبارت زیر را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.
آسمان را دیده ام که در انتظار سپیده دم می لرزید. ستاره ها یک یک، رنگ می باختند.
چمنزارها غرق در شبنم بودند.

پاسخ: تشخیص: انتظار کشیدن آسمان / کنایه: رنگ باختن (ناپدید شدن) / اغراق: غرق شدن چمنزارها در شبنم

۲) در بند چهارم از متن درس، یک «کنایه» بیابید و مفهوم آن را بنویسید.

پاسخ: می سوزاند: کنایه از ناتوان می کند، ضعیف می کند.

قلمرو فکری

۱) نیکوترین اندرز نویسنده چیست؟ درباره آن توضیح دهید.

پاسخ: کمک و یاری رساندن به دیگران

۲) نویسنده درباره «انتظار» چه دیدگاهی دارد؟

پاسخ: معتقد است که همه پدیده های عالم در انتظار هستند اما انسان بهتر است به جای منتظر بودن، پذیرای تقدیر باشد.

۳) هر یک از موارد زیر، با کدام بخش از متن درس، تناسب معنایی دارد؟

■ به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست سعدی

مفهوم ۱: حضور خدا در همه پدیده ها/مفهوم ۲: عشق ورزیدن به همه پدیده های عالم به خاطر آن که خدا خالق آن هاست. / مفهوم ۳: جهان خرم از وجود خداست.

■ بسوز ای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجا دیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد مولوی

مفهوم: از خود مایه گذاشتن و تحمل سختی ها، مایه درخشش و کمال است.

پاسخ: با این بخش در ارتباط است: «اعمال ما به ما وابسته است، هم چنان که روشنایی فسفر به فسفر.»

■ غیبت نکرده ای که شوم طالب حضور پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را فروغی بسطامی

مفهوم: حضور دایمی و همیشگی خدا در همه جا

پاسخ: با این بخش در ارتباط است: «تنها خداست که نمی توان در انتظارش بود.....»

۴) کدام عبارت درس، با مفهوم آیه شریفه « لا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْاَبْصَارَ » (انعام، آیه ۱۰۳) ارتباط معنایی دارد؟

معنی آیه: دیده ها او را نمی بینند اما او دیده ها را در می یابد.

پاسخ: با این بخش در ارتباط است: «هر آفریده ای نشانه خداست، اما هیچ آفریده ای نشان دهنده او نیست.»

۵) جمله « ای کاش عظمت در نگاه تو باشد». را با سروده زیر از سهراب سپهری مقایسه کنید.

« چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

پاسخ: هر دو اعتقاد دارند که باید نوع نگاه و نگرش خود را تغییر دهیم و دیوار عادت ها را فرو بشکنیم.

۶) در متن زیر، نویسنده بر چه چیزی تأکید دارد؟

برای من «خواندن» اینکه شن ساحل ها نرم است، بس نیست؛ می خواهم پاهای برهنه ام این نرمی را حس کنند؛ به چشم من، هر شناختی که مبتنی بر احساس نباشد، بیهوده است.

پاسخ: تجربه شخصی

یک روز این فکر به سر تزار افتاد که اگر همیشه بداند چه وقت باید کارها را شروع کند، به چه چیزی توجه کند و به چه چیزی بی توجه باشد و مهم تر از همه، بداند که کدام کارش بیش از همه اهمیت دارد، در هیچ کاری ناموفق نخواهد بود. پس در سرتاسر قلمرو خود چاووش در داد که هرکس به او بیاموزد که چگونه زمان مناسب برای هر کار را تشخیص دهد، چگونه ارزشمندترین افراد را بشناسد و چگونه از اشتباه در تشخیص مهم ترین کارها جلوگیری کند، جایزه ای بزرگ به او خواهد داد.

معنی واژه ها: چاووش در داد: بانگ زد، جار زد، ندا در داد

مردان اندیشه ور به دربار تزار رفتند و به پرسش هایش پاسخ های گوناگون دادند. برخی به نخستین پرسش تزار چنین پاسخ گفتند که برای تشخیص بهترین زمان انجام هر کار، باید برای کارها برنامه های روزانه، ماهانه و سالانه تهیه کرد و آنها را موبه مو اجرا نمود. آنان گفتند که این، تنها راه تضمین انجام هر کار در وقت مناسب آن است. برخی دیگر گفتند که از پیش تعیین کردن زمان انجام کارها ناممکن است و مهم این است که انسان با وقت گذرانی بیهوده، خود را آشفته نسازد؛ به همه رویدادها توجه داشته باشد و کارهای لازم را انجام دهد. گروه سوم معتقد بودند که چون تزارها هیچ گاه به جریان رویدادها توجه نداشته اند، شاید هیچ شهروندی به درستی نداند که هر کار را در چه زمانی باید انجام داد. چهارمین گروه گفتند که رایزان در مورد برخی کارها هیچ گاه نمی توانند نظر بدهند؛ زیرا شخص بی درنگ باید تصمیم بگیرد که آنها را انجام بدهد یا ندهد و برای تصمیم گرفتن، باید بداند که چه پیشامدی رخ خواهد داد و این کار تنها از جادوگران برآید. پس، برای دانستن مناسب ترین زمان انجام هر کار فقط باید با جادوگران رای زد.

معنی واژه ها: رایزن: مشاور، کسی که در کاری با وی مشورت کنند.

پاسخ فرزندگان به پرسش دوم تزار نیز به همین اندازه گونه گون بود. گروه اول گفتند که او بیش از همه، به دستیاران حکومتی اش نیازمند است. گروه دوم بر این عقیده بودند که وی بیش از همه به کشیشان نیاز دارد. گروه سوم گفتند که او به پزشکان خود بیش از همه محتاج است و گروه چهارم معتقد بودند که نیاز تزار بیش از هرکس به جنگاوران خویش است.

در پاسخ به سؤال سوم تزار در مورد مهم ترین کارها، گروهی دانش اندوزی را مهم ترین کار جهان می دانستند؛ گروهی دیگر چیره دستی در نظام را و گروه سوم پرستش خداوند را.

چون پاسخ‌ها ناهمگون بودند، تزار با هیچ‌کدام موافقت نکرد و به هیچ‌کس جایزه‌ای نداد. آنگاه تصمیم گرفت که برای یافتن پاسخ درست پرسش‌هایش با **راهبی** رای‌زند که در فرزانی نام آور بود.

معنی واژه‌ها: راهب: عابد مسیحی، ترسای پارسا و گوشه‌نشین

راهب در جنگل زندگی می‌کرد؛ هیچ‌جا نمی‌رفت و تنها فروتنان را نزد خود می‌پذیرفت. پس، تزار جامه‌ای ژنده پوشید و پیش از رسیدن به کلبه راهب از اسب فرود آمد و تنها، با پای پیاده، به راه افتاد و **محافظانش** را در میان راه گذاشت. وقتی به کلبه رسید، راهب در جلو کلبه اش باغچه می‌بست. همین که تزار را دید، سلامش گفت و باز بی‌درنگ به کندن گرت پرداخت. راهب، ضعیف و باریک میان بود و وقتی بیلش را به زمین فرو می‌برد و اندکی خاک برمی‌داشت؛ به دشواری نفس می‌کشید.

معنی واژه‌ها: گرت: قطعه کوچک زارعی، باغچه (گرته)

تزار نزد او آمد و گفت: «ای راهب فرزانه، نزد تو آمده‌ام که به سه پرسشم پاسخ دهی: یکی این که، کدام فرصت را برای شروع کارها از دست ندهم که اگر دهم پشیمان شوم؟ دوم این که، کدام کسان را برتر شمارم و به آنان توجه کنم؟ آخر این که، کدام کار از همه مهم تر است و بیش از همه باید به انجامش همت کنم؟»

راهب به سخنان تزار گوش فرا داد اما پاسخی به او نداد و دوباره کندن گرت را از سر گرفت.

تزار گفت: «خسته شده‌ای. بیل را به من بده تا کمکت کنم.»

راهب گفت: «متشکرم» و آن‌گاه بیل را به او داد و روی زمین نشست.

تزار پس از کندن دو گرت از کار دست کشید و پرسش‌هایش را تکرار کرد. راهب باز پاسخ نداد اما از جا برخاست؛ به طرف بیل رفت و گفت: «حالا تو استراحت کن و بگذار ...»

اما تزار بیل را به او نداد و به کندن ادامه داد. ساعتی از پس ساعت دیگر گذشت. آنگاه که خورشید در آن سوی درختان غروب می‌کرد، تزار بیل را در خاک فرو برد و گفت: «ای فرزانه مرد، پیشت آمدم تا به سؤال‌هایم پاسخ دهی. اگر نمی‌توانی، بگو تا به خانه برگردم.»

راهب گفت: «نگاه کن؛ کسی دارد آنجا می‌دود. بیا برویم ببینیم کیست.» تزار به اطرافش نگاه کرد و دید مردی دوان دوان از جنگل می‌آید. مرد، با دستانش شکمش را چسبیده بود؛ خون از میان انگشتانش جاری بود. او به سوی تزار دوید و بر زمین افتاد؛ چشمانش را بست؛ ناله‌ای آهسته سر داد و از هوش رفت.

تزار به راهب کمک کرد تا جامهٔ مرد زخمی را درآورد؛ او زخمی بزرگ در شکم داشت. تزار زخم را خوب شست؛ با دستمالش و یکی از لباس‌پاره‌های راهب آن را بست اما خون همچنان از آن جاری بود. تزار بارها باند گرم و آغشته به خون را از روی زخم باز کرد و آن را شست و باز بست.

وقتی جریان خون متوقف شد، مرد زخمی به هوش آمد و آب خواست. تزار آب خنک آورد و به مرد کمک کرد تا از آن بنوشد. در همان موقع، آفتاب غروب کرد و هوا خنک شد. تزار به کمک راهب، مرد زخمی را به کلبه برد و در بستر خواباند. مرد زخمی همان طور که دراز کشیده بود، چشمانش را بست و آرام گرفت. تزار آن قدر از کارکردن و راه رفتن خسته شده بود که در آستانهٔ در مثل مار چنبر زد و چنان آسوده به خواب فرو رفت که همهٔ آن شب کوتاه تابستانی را در خواب بود. صبح روز بعد که از خواب بیدار شد، مدتی طول کشید تا یادش بیاید که کجاست و مرد غریبه که در بستر خفته کیست؛ پس با چشمانی جويا او را ورنانداز کرد.

معنی واژه ها: چنبر: دایره یا محیط دایره، دایره ای از چوب یا از جنس دیگر(چنبره زدن:حلقه زدن)

مرد همین که دید تزار از خواب برخاسته و نگاهش می کند، با صدایی ضعیف گفت: «مرا ببخش.» تزار گفت: «تو را نمی شناسم و دلیلی برای بخشودنت نمی یابم.»

مرد گفت: «تو مرا نمی شناسی اما من تو را می شناسم. من دشمن تو هستم و قسم خورده بودم که به سبب کشتن برادر و ضبط دارایی ام از تو انتقام بگیرم. می دانستم که تو تنها نزد راهب آمده ای؛ این بود که تصمیم گرفتم هنگام بازگشت بکشمت اما یک روز تمام گذشت و پیدایت نشد. وقتی از کمینگاهم بیرون آمدم که بیابمت، به محافظانت برخوردم که مرا شناختند و زخمی ام کردند. از چنگشان گریختم اما اگر تو زخمم را نمی بستی، آن قدر از من خون می رفت که می مردم. من می خواستم تو را بکشم اما تو جانم را نجات دادی. اگر من زنده ماندم و تو مایل بودی، وفادارترین غلامت خواهم شد و به فرزندانم نیز چنین خواهم گفت. مرا ببخش.»

مفهوم: لطف و احسان در حق دشمنان، آن ها را به ما متمایل می کند و موجب می شود تا از اندیشهٔ پلیدشان دست بردارند.

تزار بسیار شادمان شد که به این آسانی با دشمنش آشتی کرده است و نه تنها او را بخشود بلکه به پزشک خویش و نوکرانش گفت که همراه او برگردند و قول داد که اموالش را پس بدهد. پس از اینکه مرد زخمی کلبه را ترک کرد، تزار برای یافتن راهب از کلبه بیرون رفت. می خواست پیش از بازگشت، یک بار دیگر از او بخواهد که به سؤال هایش پاسخ دهد. راهب در جلو باغچه ای که روز پیش بسته بود، زانو زده بود و در گرت ها سبزی می کاشت.

تزار به سراغ او رفت و گفت: «ای فرزانه مرد، برای آخرین بار از تو خواهش می کنم که به سؤال هایم پاسخ دهی.»

راهب، همان طور که **چمباتمه** نشسته بود به سر تا پای تزار نگاه کرد و گفت: «همین حالا به جواب سؤال هایت رسیده ای.»

تزار گفت: «چطور؟»

معنی واژه ها : چمباتمه نشستن: پس زانو نشستن

راهب گفت: «اگر دیروز بر ضعف من رحم نکرده بودی و به جای کندن این کرت ها، تنهایم گذاشته بودی، آن شخص به تو حمله می کرد و از ترک کردن من پشیمان می شدی. پس، آن هنگام بهترین زمان برای کندن کرت ها بود و من مهم ترین کسی بودم که تو می بایست به او توجه می کردی و مهم ترین کارت کمک به من بود. پس، زمانی که آن مرد دوان دوان آمد، بهترین زمان برای مراقبت تو از او فرا رسید؛ زیرا اگر زخمش را نبسته بودی، بدون آشتی با تو می مرد. پس، او مهم ترین کسی بود که باید به او توجه می کردی و آنچه کردی مهم ترین کار بود. اکنون بدان که فقط یک زمان بسیار مهم وجود دارد و آن «حال» است و مهم ترین کس آن کس است که اکنون می بینی؛ زیرا هیچ گاه نمی دانی که آیا کس دیگری نیز خواهد بود که با او روبه رو شوی یا نه و مهم ترین کار، نیکی کردن به اوست؛ زیرا انسان، تنها برای نیکی کردن آفریده شده است.

مفهوم : توصیه به نیکی کردن

سه پرسش، تولستوی

درک و دریافت

۱) کدام شخصیت داستان، بیشتر مورد توجه شما قرار گرفت؟ چرا؟
به عهده دانش آموز (ارزش طرح سؤال ندارد).

۲) پاسخ شما به پرسش سوم تزار چیست؟
به عهده دانش آموز

الهی، به حُرمت آن نام که تو خوانی و به حُرمت آن صفت که تو چنانی، دریاب که می توانی.
مفهوم: طلب لطف و عنایت از خدا

الهی، عاجز و سرگردانم؛ نه آنچه دارم، دانم و نه آنچه دانم، دارم.
مفهوم: عجز و سرگردانی بنده و طلب عنایت از خدا

الهی، در دل های ما جز تخم محبت مکار و بر جان های ما جز الطاف و مرحمت خود منگار و برکشت های ما جز باران رحمت خود مبار. به لطف، ما را دست گیر و به کرم، پای دار.

مفهوم ۱: طلب عشق و محبت الهی/مفهوم ۲: طلب مغفرت/مفهوم ۳: طلب دستگیری/مفهوم ۴: طلب کرم و عنایت

الهی، حجاب ها را از راه بردار و ما را به ما مگذار.

مفهوم ۱: ترک تعلقات و وابستگی دنیایی/مفهوم ۲: اختیار کار خود را به غیر خدا واگذار نکردن

خواجه عبدالله انصاری

- ۱- آیه «لَا تُدْرِكُهُ الْبَصَارُ وَ هُوَ يُدْرِكُ الْبَصَارَ» با کدام گزینه متناسب است؟ (سراسری زبان ۸۵)
- (۱) یا دیده جای خواب بود یا خیال دوست
(۲) این بس که نام من برود بر زبان دوست
(۳) عقل من آن ببرد که صورت نگار اوست
(۴) پنهان ز دیده ها و همه دیده ها از اوست

پاسخ: گزینه ۴

- ۲- در کدام بیت به نکته متفاوتی از ابیات دیگر اشاره شده است و با دیگر ابیات، تناسب مفهومی کم تری دارد؟
(سراسری انسانی ۸۴)

- (۱) غیبت نکرده ای که شوم طالبِ حضور
(۲) در راه عشق فاصله قُرب و بُعد نیست
(۳) از دستِ غیبتِ تو شکایت نمی کنم
(۴) تو نه مثلِ آفتابی که حضور و غیبت افتد
- پنهان نگشته ای که هویدا کنم تو را
می بینمت عیان و دعا می فرستمت
تا نیست غیبتی، نبود لذتِ حضور
دگران روند و آیند و تو هم چنان که هستی

پاسخ: گزینه ۲

- ۳- مفهوم عبارت «برای من خواندنِ این که شنِ ساحلِ ها نرم است کافی نیستغ می خواهم پای برهنه ام این نرمی را حس کند.» با کدام بیت تناسب ندارد؟ (سراسری ریاضی ۹۰)

- (۱) ای اهل هنر، قصه همین است که گفتم
(۲) جایی که یقین باشد، شک را چه محل باشد؟
(۳) خدایگان جهان بر جهانش کرد مُلک
(۴) آن چیز کز این پیش گمان بود یقین گشت
- هان تا نفروشید یقینی به گمانی
ظلمت به کجا ماند، با نور که بستیزد؟
یقین خلق گمان شد، گمان خلق یقین
دانی نتوان داد یقینی به گمانی

پاسخ: گزینه ۳، این بیت به مفهوم «عزت یافتن بنده خدا برخلاف تصور مردم» اشاره دارد اما سایر گزینه ها به مفهوم «تجربه کردن و به یقین رسیدن» و «ترجیح یقین بر شک و گمان» اشاره کرده اند.

۴- مضمون عبارت زیر، در کدام گزینه یافت نمی شود؟

«من می خواستم تو را بکشم اما تو جانم را نجات دادی. اگر من زنده ماندم و تو مایل بودی، وفادارترین غلامت خواهم شد.»

- | | |
|--------------------------------|---------------------------------|
| نیاید دگر خُبث از او در وجود | ۱) چو دشمن کرم بیند و لطف و جود |
| که نتوان بریدن به تیغ این کمند | ۲) عدو را به الطاف گردن ببند |
| نروید ز تخم بدی بار نیک | ۳) مکن بد که بد بینی از یار نیک |
| که احسانت آرد ورا نیک خوی | ۴) به رفتار دشمن، درشتی مجوی |

پاسخ: گزینه ۳. سایر گزینه ها مثل عبارت تست می گویند که لطف و احسان در حق دشمنان، آنان را به ما متمایل می کند و موجب می شود تا از اندیشه پلیدشان دست بکشند.